پاسخ به
پرسش‌ها و شبهه‌های
وهابیت

علی‌باقر شیخانی
حسین اسحاقی

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به پرسش ها و شبهه های وهابیت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پاسخ به پرسش ها و شبهه های وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: شیخانی، علی باقر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: پاسخ به پرسش ها و شبهه های وهابیت/ علی باقر شیخانی، حسین اسحاقی.

مشخصات نشر: قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۳۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۸۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۰۲] - ۲۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: اسحاقی، حسین، ۱۳۴۱ -

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲پ۹۳ش/۲۱۲/۵ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۳۰۹۴

ص: ۱

دیباچه

دیباچه

وهابیان، گروهی افراطی هستند که عمری کمتر از دو قرن دارند. آنان با کمک قدرت های استعماری و زیر چتر افکار انحرافی محمد بن عبدالوهاب به قدرت رسیدند. بعدها دلارهای نفتی نیز به کمک آنها آمد تا مثلث شوم زور، تزویر و زر کامل شود.

این گروه، خود را از اهل سـنت می داند، درحالی که عقاید و رفتاری خلاف بیشتر اهل سنت دارند. آنان از مسلمانی جز ظواهر آن چیزی را به ارث نبرده اند. بدین ترتیب، با کمک های مالی به دولت های اسلامی می کوشند باورهای پست و منحرف خود را میان مسلمانان تبلیغ و ترویج کنند.

پس از پیروزی انقلاب اسـلامی ایران، وهابیان که این انقلاب را مخالف اهداف خود می دیدند، تبلیغات گسترده ای بر ضد شیعیان به راه انداختنـد که القـای شـبهه هـای دینی میـان مردم به ویژه جوانـان، یکی از آنهـا بود. وهابیان چون از رویارویی با علمای شـیعه هراس داشتند، با رواج این شبهه ها باور مردم را هدف قرار دادند.

عالمان دینی و فرهیختگان این مرز و بوم وظیفه دارنـد پاسخ های مسـتدل به این شـبهه ها را تنظیم کنند و در گام بعدی، فن و تدبیر تازه ای به کار گیرند

ص: ۲

و به جای دفاع، با طرح ایرادهای اصولی و مستند و طرح تناقض های وهابیت با قرآن و سنت و عقل، به یاری مسلمانان بشتابند. در این میان، رسانه صدا و سیما نیز به عنوان ابزاری مدرن و پردامنه، در پیشبرد این هدف، نقش مهم و حساسی دارد.

بدین منظور، پژوهش حاضر به قلم حجج اسلام سید حسین اسحاقی و علی باقرشیخانی به انجام رسید تا پشتوانه ای برای برنامه سازان گرامی باشد. با سپاس از این دو بزرگوار، امیدواریم دست اندرکاران رسانه ملی از این اثر بهره برند.

و من الله التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۳

پیش گفتار

پیش گفتار

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً.

تاریخ اندیشه اسلامی همراه با فراز و فرودها و آکنده از دگرگونی ها و گوناگونی برداشت ها و دیدگاه هاست.

در این تاریخ پرتحول، انواع فرقه ها و مذهب ها و با انگیزه ها و مبانی مختلف ظهور کرد که برخی از آنها پس از چندی به فراموشی سپرده شده اند و در مقابل، برخی در روند دگرگونی ها همچنان در جوامع اسلامی به فعالیت و حضور شوم خود ادامه می دهند.

صاحب نظران اسلامی اندیشه استواری برای فرقه وهابیت نیافته اند. این فرقه اندیشه ای بسته و متحجرانه دارد که هرگونه نوآوری را بدعت می خواند. هرچند زمان زیادی از شکل گیری فرقه وهابیت نمی گذرد، به سبب برخورداری از امتیاز بزرگ تسلط بر دو شهر مقدس اسلام، مکه و مدینه توانسته است اندیشه های غرض ورزانه و متحجرانه خویش را در میان مسلمانان بپراکند و بذر اختلاف و دشمنی را بین آنان بپاشد. فرقه ای که تا چندی پیش همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تکفیر می کرد و از دم تیغ تیز خود می گذراند، امروز داعیه دار پیروی از سلف و سنت شده و از بیان

ص: ۴

دروغ و تهمت و نشر شبهه به ویژه درباره پیروان اهل بیت علیهم السلام اِبایی ندارد. از این رو، در مجموعه حاضر تلاش می شود تا با استفاده از متون معتبر اهل سنت و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی، به شبهه های وهابیان پاسخ داده و پرده تزویر از چهره مدعیان پیروی از سنت برداشته شود و معلوم گردد که پیکره جدا افتاده از اسلام، کدام فرقه است.

امید است این اثر، رضایت حقیقت جویان را به خوبی فراهم آورد.

ص: ۵

فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت

اشاره

فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت

زیر فصل ها

تاریخچه وهابیت

تاریخچه وهابیت(۱)

کشور عربستان، حدود سه قرن پیش شاهد ظهور گروهی خوارج مسلک به نام «وهابیت» بود. وهابیان، پیروان محمد بن عبدالوهاب نجدی بودند. محمد در سال ۱۱۱۱ ه .ق در خانواده ای حنبلی مذهب در شهر عیینه دیده به جهان گشود. وی نزد پدرش که از عالمان این مذهب و قاضی شهر عیینه بود، دروس لازم را فرا گرفت. آنگاه برای ادامه تحصیل به مکه و مدینه رفت. از همان آغاز جوانی آثار انحراف فکری در وی نمایان بود و علاقه زیادی به خواندن سرگذشت مدعیان نبوت از جمله مسیلمه کذاب، اسود عنسی، سجاح، طلیحه و امثال آنان داشت. در مدینه با اندیشه های احمد بن تیمیه حرّانی (درگذشت ۷۲۸ ه .ق) آشنا شد و تحت تأثیر او قرار گرفت. افکار ابن تیمیه، مخالف عقیده، سیره و روش همه مسلمانان بود. برای نمونه، ابن تیمیه عقیده داشت خداوند جسم دارد؛ سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیای الهی، شرک است؛ بناسازی قبور مسلمانان و تعمیر آن، حرام است و توسل و استغاثه به اولیا و انبیا شرک است.

۱- اقتباس از: محسن امین عاملی، کشف الارتیاب، حسین ابو علی، الوهابیه؛ حامد الگار؛ محمدحسن قزوینی، فرقه وهابی، برگردان: علی دوانی؛ جعفر سبحانی، بحوث فی ملل و النحل، ج ۴.

ص: ۶

ابن عبدالوهاب نیز با پذیرش همین پندارها، پس از مدتی به زادگاهش بازگشت و به مخالفت با عقاید مردم شهر پرداخت. کارهای او شهر را به آشوب کشاند و سبب عزل پدرش از قضاوت شد. پدرش در سال ۱۱۳۹ ه .ق، به ناچار، شهر عیینه را به قصد سکونت در حریملا ترک کرد. وی نیز به همراه پدر به آن شهر رفت، اما تا پدرش زنده بود، کوشید کمتر افکار خود را مطرح کند. وقتی پدرش در سال ۱۱۴۳ ه .ق از دنیا رفت، او به نشر افکار خویش پرداخت و به مبارزه با چیزی که شرک می پنداشت، روی آورد. مردم و عالمان حریملا به مخالفت با وی پرداختند و دستور قتلش را صادر کردند.

محمد از شهر گریخت و پس از چهارده سال به شهر خویش بازگشت و این بار به سراغ حاکم شهر عیینه، عثمان بن معمر رفت و با وی پیمان بست تا از یکدیگر پشتیبانی کنند. عثمان نیز او را در انتشار دادن افکارش آزاد گذاشت به این شرط که محمد برای جهاد علیه کسانی که به پندار او مشرکند، فتوا صادر کند. حاکم شهر برای تحکیم این پیمان، خواهر (و بنا به قولی، عمه) خویش را به همسری محمد درآورد. اولین اقدام مشترک آنان، نابود کردن بارگاه زید بن خطاب، برادر خلیفه دوم مسلمانان بود. این کار و کارهای دیگر آنان بر مسلمانان گران آمد. امیر احصا و قطیف که از امیر عیینه قوی تر بودند، به عثمان دستور دادند ابن عبدالوهاب را بکشد. وی نیز کسی را مأمور کرد تا محمد را از شهر بیرون ببرد و به قتل برساند، ولی مأمور تعلل کرد.

محمد در سال ۱۱۶۰ه .ق به شهر درعیه، زادگاه مسیلمه کذاب رفت و امیر آن ناحیه، محمد بن سعود، جدّ اعلای خاندان سعودی را که بر شهری کوچک حکومت داشت، به گسترش حکومتش تشویق کرد و با او همان پیمانی را بست که با حاکم عیینه بسته بود. آنان پیمان بستند در صورت

ص: ۷

موفقیت در این کار، زمام حکومت به دست خاندان سعود ... و حاکمیت شرعی از آن خاندان عبدالوهاب باشد. برای تحکیم این پیمان نیز پیوند خویشاوندی بین آن دو برقرار شد. از آن پس، با صدور فتوای جهاد از سوی محمد بن عبدالوهاب علیه مسلمانانی که مشرك خوانده می شدند، اعراب بدوی اطراف درعیه که به طمع غنیمت می جنگیدند، توانستند شهرهای اطراف را یکی پس از دیگری تصرف کنند.

در سال ۱۱۶۶، محمد بن سعود، در حالی درگذشت که نجد و عسیر و بخش هایی از یمن را به تصرف درآورده بود. پس از او، فرزندش، عبدالعزیز به حکومت رسید که وی نیز بر گستره قلمرو خود افزود. او در سال ۱۱۸۷ ه . ق، ریاض را اشغال و در ۱۲۰۶ برای تصرف حجاز اقدام کرد. در همین سال، محمد بن عبدالوهاب درگذشت، ولی آل سعود همچنان به گسترش حکومت خود و ترویج وهابیت پرداختند. بدین منظور در سال ۱۲۱۷ ه .ق به طایف حمله کردند و همه را از دم تیغ گذراندند. سعود فرزند عبدالعزیز با لشکرش به شهر کربلا حمله کرد و اموال حرم امام حسین علیه السلام را غارت کرد و عده زیادی از مردم را کشت. در همین سال، عبدالعزیز به دست فردی عثمان نام کشته شد و سعود به جایش نشست.

سعود در سال ۱۲۲۰ ه .ق، مدینه و پس از هفت سال، مکه را به تصرف خود درآورد و بدین ترتیب، حکومت سرزمین حجاز (عربستان) را از سیطره عثمانیها خارج کرد. سعودیان حاکمیت مکه و مدینه را که به دست سادات و نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اداره میشد، از آنان گرفتند. پس از تصرف این دو شهر جنایت های متعددی مرتکب شدند و بارگاه امامان شیعه مدفون در بقیع و دیگر امام زادگان و صحابه پیامبر اسلام را ویران کردند. سعودیان قصد تصرف دیگر شهرهای اسلامی را نیز داشتند که حکومت عثمانی تاب نیاورد و لشکری را برای مقابله با آنان به عربستان فرستاد.

ص: ۸

سعودیان در سال ۱۲۳۳ ه .ق از لشکر عثمانی شکست سنگینی خوردند، ولی در سال ۱۲۳۵ ه .ق با پیمانی که دولت انگلستان با آنان برای تضعیف دولت عثمانی بست، عصری جدید در تاریخ وهابیت و آل سعود آغاز شد. سعودیان دوباره جان تازه ای گرفتند و بر سراسر عربستان تسلط یافتند.

توجه به تفکر خشک و متحجرانه و خوارج گونه وهابیان در تمسک به ظواهر شریعت بسیار اهمیت دارد. آنها به این بهانه، همه مسلمانان را مشرک و کافر نامیدند و عده زیادی از مسلمانان سرزمین حجاز و دیگر سرزمین های اسلامی را به جرم شرک کشتند و زنان آنها را به اسارت بردند. اولین کسی که با افکار محمد بن عبدالوهاب مخالفت کرد، برادرش، سلیمان بن عبدالوهاب بود که کتاب فصل الخطاب را در ردّ افکار او نوشت. همچنین پس از او، ابن عابدین، یکی از عالمان برجسته حنفی مذهب، آنان را به خوارج تشبیه کرد و گفت:

در زمان ما، رفتار خوارج از پیروان محمد بن عبدالوهاب سر زده، همان ها که از سرزمین نجد خارج شده و بر حرمین مسلط گردیدند و خود را منتسب به مذهب حنابله دانسته و اعتقاد داشتند که فقط آنان مسلمانند و مخالفان آنان مشرکند، آنان به این بهانه، کشتار اهل سنت و عالمانش را مباح دانستند تا اینکه در سال ۱۲۳۳ ه .ق لشکر مسلمانان بر آنان پیروز شد.(۱)

احمد زینی دحلان، مفتی شافعی مذهب نیز چنین نوشت:

اگر کسی به مذهب وهابیت در می آمد و قبلاً حج واجب انجام داده بود، محمد بن عبدالوهاب به وی می گفت: باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی، چون حج گذشته تو در حال شرک صورت گرفته است و به کسی که می خواست وارد کیش وهابیت بشود، می گفت: پس از شهادتین باید گواهی دهی که در گذشته، کافر بوده ای و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا

۱- احمد بن عابدین، حاشیه رد المختار، ج۴، ص۴۴۹.

ص: ۹

رفته اند. همچنین باید گواهی دهی که علمای بزرگ گذشته، کافر مرده اند. اگر گواهی نمی داد، وی را می کشتند. او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول دوازده قرن گذشته، کافر بوده اند و هر کسی را که از مکتب وهابیت پیروی نمی کرد، مشرک می دانسته و خون و مال او را مباح می کرد.(۱)

برخورد وهابیان در آغاز بر چنین اساسی استوار بود و در مقابل همه مسلمانان چنین موضعی داشتند و به بهانه های واهی همچون اعتقاد به توسل، طلب شفاعت، زیارت، برپایی عزاداری، نذر، ساختن بنا بر قبور و مانند آن، مسلمانان را از دین، خارج می دانستند و به قتل آنان حکم می دادند.

بعدها برای آنکه دیگر مسلمانان را با خویش همگام سازند، نوک تهاجم خویش را به طرف پیروان اهل بیت علیهم السلام یعنی مذهب شیعه نشانه رفتند و با تهمت زدن، آنان را دشمن اصلی اهل سنت معرفی کردند و مشرک نامیدند تا از اتحاد مسلمانان علیه خویش جلوگیری کنند. باید دانست این فرافکنی ها تنها برای منحرف کردن افکار اهل سنت از توجه به عقاید باطل وهابیت است.

معنای کفر، شرک و بدعت از نظر وهابیت

معنای کفر، شرک و بدعت از نظر وهابیت

مهم ترین تکیه کلام وهابیان در برابر دیگر مسلمانان، چهار کلمه است: کفر، شرک، کذب و بدعت. آنان با استفاده از این کلمات، مخالفان خود را به کفر و گاه شرک و بدعت در دین متهم می کنند و هر جا که مسلمانان در پاسخ به آنها با تأکید بر آیه یا روایت یا دلیل دیگر، استدلالشان را محکوم می کنند، بی درنگ، از واژه «کذب» مدد می گیرند.

محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات، بارها مسلمانان را مشرک، کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، اهل باطل، نادان و شیاطین خوانده و تصریح کرده است:

۱- احمد زینی دحلان، الدرر السنیه، ص ۴۶.

ص: ۱۰

مشرکان زمان ما (مسلمانان) بدتر از مشرکان و بت پرستان گذشته اند؛ چون مشرکان گذشته در حال رفاه، شرک می ورزیدند و هنگام گرفتاری اخلاص می ورزیدند، ولی مشرکان زمان ما در هر دو حالت به خدا شرک می ورزند.(۱)

شرک از نظر وهابیت

شرک از نظر وهابیت

وهابیان به پیروی از ابن تیمیه، توحید را در دو نوع منحصر می دانند: توحید ربوبی و توحید الوهی. آنان مدعی اند که مشرکان زمان پیامبر، ربوبیت خدا را قبول داشته و در توحید الوهیت یعنی در پرستش و عبادت پروردگار، مشرک بوده اند. به نظر آنان، توحید در عبادت یکی از مراتب توحید است. یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداست؛ زیرا عبادت در لغت به معنای فروتنی و خاکساری است و در اصطلاح، به معنای کرنش در برابر موجودی است که او را الله، رب و خالق هستی می دانیم، خالقی که امور تکوینی (خلق)، رزق، زنده کردن و میراندن و امور تشریعی (قانون گذاری، شفاعت و مغفرت) همه به دست اوست. بنابراین، عبودیت دو رکن دارد، کرنش به همراه اعتقاد به الله و معبود بودن.

آنان در تعریف توحید عبادی می گویند: «توحید عبادی عبارت است از منحصر دانستن خداوند سبحان به عبادت.»(۲) آنگاه در تعریف عبادت می گویند: «عبادت، نهایت خضوع و خاکساری است و این کلمه تنها در مورد خضوع برای خداوند به کار می رود.»(۳) با این تعریف، از منظر آنان، دایره شرک بسیار گسترده شده است. بنابراین، آنان هرگونه زیارت قبور، توسل، شفاعت از پیامبران و اولیا را شرک می شمارند و به معنای اصطلاحی عبادت یعنی اعتقاد به اولوهیت و ربوبیت، کاری ندارند.

۱- محمد بن عبدالوهاب، کشف الشبهات فی التوحید، صص۲۳ و ۲۴.

۲- محمد بن ابراهیم نعمان، جامع الفرید، ص۲۱۹.

۳- محمد بن ابراهیم نعمان، جامع الفرید، ص۲۱۸.

ص: ۱۱

مهم ترین تفاوت برداشت وهابیان با دیگر مسلمانان، در اختلاط معنای لغوی و اصطلاحی «عبادت» است. آنان عبادت را به معنای لغوی، یعنی مطلق خضوع و خاکساری گرفته اند، حال آنکه خضوع و خاکساری در صورتی عبادت به حساب می آید که همراه با اعتقاد به اولوهیت یا ربوبیت و قدرت مطلقه او باشد. اگر کرنش بدون این قصد و اعتقاد و تنها برای تعظیم و بزرگداشت باشد، در این حالت، انسان خاضع، نه مشرک است و نه عملش، شرک آمیز. همین نکته ظریف، اساسی ترین تفاوت میان وهابیت و دیگر فرقه های اسلامی از جمله شیعیان در مسئله توحید عبادی است. این در حالی است که شیعیان و دیگر فرقه های اسلامی، نیت عمل در عبادت را شرط درستی و نادرستی آن می شمارند. اگر کرنش در دایره اعتقاد به اولوهیت و استقلال نباشد، شرک نیست، بلکه نوعی تعظیم و تکریم است، مانند خضوع در مقابل اولیای الهی یا کرنش فرزند در برابر پدر. در قرآن کریم هم آمده است:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ. (بقره: ۳۴)

و (یاد کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، پس همگی سجده کردند، جز ابلیس.

این آیه، دلیل محکمی است بر اینکه هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت شمرده نمی شود. در آیه دیگری درباره حضرت یوسف علیه السلام آمده است:

وَرَفَعَ أَبَوَيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيای. (یوسف: ۱۰۰)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی در مقابل او به سجده افتادند. گفت: پدر! این تعبیر خوابی است که پیش تر دیدم.

ص: ۱۲

در این آیه به صراحت آمده است که حضرت یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف سر به سجده گذاشتند. همه می دانیم که این سجده برای عبادت یوسف نبود، وگرنه حضرت یعقوب علیه السلام که از انبیای الهی و در توحید، با اخلاص ترین افراد زمان خویش بود و در میان سجده کنندگان نیز حضور داشت، هرگز به چنین کار شرک آمیزی اقدام نمی کرد. همچنین اگر سجده به یوسف، به قصد و نیت عبادت بود، خود او نیز که از انبیا بود، باید آنان را از این کار باز می داشت. این آیه ثابت می کند که صرف سجده کردن که نهایت کرنش و خضوع است، عبادت شمرده نمی شود.

توحید از نظر وهابیت

توحید از نظر وهابیت

از آنچه گذشت، درمی یابیم که صرف خضوع، خاکساری، تکریم و احترام به انبیا و اولیای الهی، عبادت نیست تا وهابیان، انجام دهنده آن را مشرک بدانند. حال آنکه خود، به شرک بالاتری دچارند و عقیده به جسمانیت خدا دارند؛ زیرا یکی از مسائل اصلی که «ابن تیمیه»، بنیان گذار فکری وهابیت به نشر آن پرداخت، جسمانیت خداوند متعال و اثبات لوازم جسمانیت، مانند قرار گرفتن بر کرسی و خندیدن و راه رفتن و مانند اینها بود. وی می گوید:

لَم ینقُلْ عَن اَحدٍ مِنَ الْأَنبیاء وَلَاالصّحابِه وَ لاَـ التّابعینَ وَلا سلفِ الاُمه اِنّ الله جسمٌ اَو اِن الله لَیس بجسمٍ بَلِ النْفُی والاْثباتُ بِدعَه فی الشّرعِ.(۱)

از هیچ یک از انبیا و از اصحاب و تابعین، همچنین در گفتار سلف امت و پیشوایان دینی نیامده است که خداوند جسم نیست، بلکه نفی جسمیت و اثبات آن هر دو در شریعت بدعت است.

۱- احمد بن تیمیه، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی، ج۵، ص۴۳۴.

ص: ۱۳

از ظاهر این کلام، تعطیل صفات فهمیده می شود، ولی در کتاب دیگرش، کلام معمر بن احمد اصفهانی را مؤید عقیده خود نقل می کند که از آن، تشبیه خداوند به مخلوقات فهمیده می شود؛ زیرا در آن آمده است:

خداوند می شنود. آگاه است. سخن می گوید. خشنود و غضبناک می شود. می خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می کند و هر شب هر طور که بخواهد، به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست که توبه او را بپذیرم؟ خداوند این کار را تا طلوع فجر انجام می دهد. هر کس فرود آمدن خدا را بر آسمان دنیا انکار یا تأویل کند، بدعت گذار و گمراه است.(۱)

ابن بطوطه از عالمان هم عصر ابن تیمیه هم می نویسد:

من، روز جمعه ای در دمشق بودم. ابن تیمیه در مسجد جامع این شهر برای مردم موعظه می کرد و من نیز در مسجد حضور داشتم. وی در بین سخنانش گفت: خداوند همچنان که من از پله این منبر فرود می آیم، به آسمان دنیا فرود می آید. این بگفت و یک پله از منبر فرود آمد، چون این سخن بر زبان جاری کرد، فقیهی مالکی به نام ابن الزهرا به او اعتراض و سخنش را انکار کرد. سخنان ابن تیمیه را در نوشته ای به اطلاع ملک ناصر رساندند. ملک ناصر فرمان داد ابن تیمیه را به زندان انداختند و او در زندان از دنیا رفت.(۲)

وهابیان در پیروی از ابن تیمیه و با استدلال به ظاهر بعضی آیات و روایات، وجود اعضا و جوارح را برای خداوند اثبات می کنند.

محمد بن عبدالوهاب در کتاب التوحید، بر اساس دیدگاه اسلاف خود به ویژه ابن تیمیه، با تمسک به روایتی، داشتن دست و انگشتان را برای خدا اثبات می کند و می نویسد:

۱- احمد بن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، تحقیق: عبدالرحمان بن محمدبن قاسم نجدی، ج۲، ص ۴۰.

۲- ابن بطوطه، رحله، ص۱۱۳.

ص: ۱۴

دانشـمندی یهودی به حضور پیامبر عرض کرد: ای محمد! ما (در کتاب های خویش) دریافتیم که (روز قیامت) خداوند تمام آسمان هـا را بر یک انگشت، زمین ها را بر یک انگشت و درخت ها را بر یک انگشت، آب را بر یک انگشت، خاک را بر یک انگشت و دیگر آفریـده ها را بر یک انگشت قرار می دهـد و می فرمایـد: تنها من پادشاهم. پیامبر با تصدیق این گفته، خندید، به گونه ای که دندان مبارکشان نمایان گشت، سپس این دو آیه مبارکه را تلاوت فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يوْمَ الْقِيامَهِ؛ و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست». (زمر: ۶۷)(۱)

وی پس از نقل روایت های متعـدد برای اثبات اعضا و جهت برای خداونـد، از مجموع آن نتیجه می گیرد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله گفته های دانشمند یهودی را با تبسم تأیید کرده است و این حدیث، بر اثبات دست برای خداوند صراحت دارد.(۲)

نقد دیدگاه سلفیان

نقد دیدگاه سلفیان

آنچه ابن تیمیه و ابن عبـدالوهاب درباره توحیـد بیان کردنـد، با کلام صـریح الهی مخالف است که می فرماید: «لَيسَ كَمِثْلِهِ شَىءٌ». (شورا: ۱۱) همچنین با برداشت دیگر علمای جهان اسـلام نیز مخالف است. ابن نجیم (درگذشته ۹۷۰ ه .ق) از فقیهان بزرگ حنفی می نویسد:

وَ المشبّهُ إن قال: انّ لِلّهِ يداً أو رِجْلًا كَما لِلْعبادِ فَهُو كافرٌ و إن قالَ: انّه جِسْم لا كَالأجسامِ فَهُو مَبتدعٌ.(۳)

۱- محمد بن عبدالوهاب، کتاب التوحید، ص۱۵۷.

۲- محمد بن عبدالوهاب، کتاب التوحید، صص۱۵۸ ۱۶۰.

۳- زین العابدین بن نجیم، البحر الرائق، ج۱، ص۶۱۱.

ص: ۱۵

مشبهه (آنان که خداوند را به بندگان تشبیه می کنند) اگر بگویند که خداوند همانند بندگان دست و پا دارد، کافر هستند و اگر بگویند خداوند جسم دارد، ولی نه مانند اجسام، بدعت گذارند.

فخر رازی می نویسد:

دل های بنی اسراییل به تشبیه و جسمانیت خدا تمایل داشت. به همین جهت به عبادت عجل (گوساله سامری) به گمان اینکه خدا در آن عجل نزول و حلول کرده، پرداختند. به همین جهت وقتی فرعون گفت ایمان آوردم به اینکه الهی نیست، به جز الهی که بنی اسراییل به آن ایمان آورد، چنین می نماید که وی ایمان به خدایی آورد که موصوف به نزول و حلول و جسمیت بود و هر کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، کافر است.(۱)

بر این اساس، آنچه ابن تیمیه و پیرو او محمد بن عبدالوهاب بدان معتقدند، به گفته فخر رازی و ابن نجیم، عین کفر است و ابن تیمیه به دلیل همین عقاید باطل و قول به تجسیم، به زندان افتاد و در زندان جان سپرد.

ابوالفدا در تاریخ خود در این باره می نویسد:

استدعی تقی الدین أحمد بن تیمیه من دمشق الی مصر و عقد له مجلس و أمسک و أودع الاعتقال بسبب عقیدته فانّه کان یقول بالتجسیم.(۲)

ابن تیمیه از دمشق به مصر احضار شد و پس از محاکمه، وی را دستگیر و به سبب عقیده اش زندانی کردند؛ زیرا معتقد بود خداوند متعال جسم دارد.

همچنین ابن حجر عسقلانی از علمای شاخص اهل سنت، کلام قاضی مالکی را در کفر ابن تیمیه نقل می کند که اعلام کرد: «فقد ثبت کفره؛ کفر ابن تیمیه ثابت است».(۳)

۱- محمد بن عمر فخر رازی: «أن الیهود کانت قلوبهم مائله إلی التشبیه و التجسیم و لهذا السبب اشتغلوا بعباده العجل لظنهم أنه تعالی حل فی جسد ذلک العجل و نزل فیه، فلما کان الأمر کذلک و قال فرعون آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ فکأنه آمن بالإله الموصوف بالجسمیه و الحلول و النزول، و کل من اعتقد ذلک کان کافرا.» مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص۲۹۶.

۲- تاریخ ابی الفداء، ج۲، ص۳۹۲.

۳- احمد بن حجر عسقلانی، الدرر الکامنه، ج۱، ص ۱۷۱.

ص: ۱۶

باید از وهابیان پرسید: چگونه عقیده کسی که علمای اهل سنت به تکفیر وی فتوا داده اند، معیار تشخیص توحید و شرک یا تعیین بدعت است؟ چگونه دیگر مسلمانان را با برداشت های ناصواب خود به شرک متهم می کنید، درحالی که خود به تجسیم باور دارید؟ چگونه می توانید مسلمانانی را که هر صبح و شام در نمازهای پنج گانه خود ندای توحید را سر می دهند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، به بهانه های پوشالی، مانند گرایش آنان به توسل، برپایی عزاداری، زیارت، استغاثه و مانند آن، کافر، مشرک و بدعت گزار بدانید؟

بر اساس آرای وهابیان، آنچه علمای اهل سنت می گویند، خارج از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. از وهابیان باید پرسید: وقتی در اصول عقاید اسلامی، بین شما و اهل سنت چنین فاصله ای وجود دارد، چگونه خود را مسلمان واقعی و دیگران را مشرک می خوانید؟ آیا سزاوار نیست که ابتدا کاستی های خود را برطرف کنید و عقاید خود را دست کم با آموزه های اهل سنت تطبیق دهید؟ به یقین، در این صورت، به راحتی پیروان دیگر فرقه های اسلامی را تکفیر نخواهید کرد.

شریعت از نظر وهابیت

اشاره

شریعت از نظر وهابیت

دیدگاه وهابیت از شریعت، خلاف چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خود را مأمور به بیان و اجرای آن معرفی می کرد؛ زیرا آن حضرت، خود را مبعوث به شریعت آسان می شمرد و گفتن شهادتین را برای اثبات مسلمانی افراد کافی می دانست و مدعی را محکوم به کفر نمی کرد. راه و رسم وهابیان، محکوم کردن مسلمانان به کفر و شرک به هر بهانه ای است و اساس شریعت آنان برخلاف همه مذاهب اسلامی، بر سخت گیری است؛ زیرا اساس شریعت در

ص: ۱۷

نظر دیگر مذاهب اسلامی، مبتنی بر مباح بودن کارها و اعمال زندگی فردی و شئون اجتماعی است تا زمانی که دلیلی بر حرمت آن امور در کتاب و سنت یافت نشود. در مقابل، در نظر عالمان وهابی، اصل بر حرمت است و مباح بودن، دلیل می خواهد. نمونه ای از فتاوای آنان شاهد صدق مدعای ماست:

۱. حرام بودن رانندگی زن

۱. حرام بودن رانندگی زن

بن باز، مفتی سابق وهابیان در فتوایش می گوید: «لایجوز للمراه قیاده السیاره؛ رانندگی برای زنان جایز نیست».(۱)

۲. بدعت بودن برگزاری جشن تولد برای نوزادان و سالگرد ازدواج

۲. بدعت بودن برگزاری جشن تولد برای نوزادان و سالگرد ازدواج

شیخ بن عثیمین، از نویسندگان و فعالان گروه وهابیت می نویسد:

برپایی مراسم جشن تولد برای اطفال از عادات و سنت های اسلامی نیست، بلکه از دشمنان به ارث برده شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس همانند دیگران شود، از آنان محسوب می گردد.(۲)

۳. حرام بودن سخن گفتن به زبان های دیگر

۳. حرام بودن سخن گفتن به زبان های دیگر

صالح بن فوزان از اعضای شورای فتاوای وهابیان می گوید: «یحرم التشبیه بالکفار کالکلام بلغتهم؛ شبیه کردن خود به کفار حرام است، مانند سخن گفتن به لغت آنان».(۳)

۴. بدعت بودن برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان

۴. بدعت بودن برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان

هیئت دایم افتای سعودی در پاسخ به پرسش درباره مراسم سوگواری می نویسد:

مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به شمار می آید.(۴)

۱- بن باز، فتاوی المراه، ص۱۹۲.

۲- ابن عثیمین، فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص۴۳.

۳- صالح بن فوزان، الولاء والبراء، ص۷.

۴- فتاوی الجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الإفتاء، ج۳، ص۵۴.

ص: ۱۸

۵. بدعت بودن دعا کردن کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قصد اجابت

۵. بدعت بودن دعا کردن کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قصد اجابت

شیخ صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نشستن در آن جا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید. همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آن جا به اجابت برسد، از بدعت ها به حساب می آید.(۱)

۶. بدعت بودن دست کشیدن به پرده کعبه

۶. بدعت بودن دست کشیدن به پرده کعبه

شیخ عثیمین، از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد:

التبرک بثوب الکعبه و التمسّح به من البدع لِأَنّ ذلک لم یرد عن النبی صلی الله علیه و آله .(۲)

تبرک جستن به پرده کعبه و دست کشیدن به آن بدعت به شمار می رود؛ چون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستوری دراین باره نرسیده است.

۷. بدعت بودن اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردگان

۷. بدعت بودن اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردگان

لجنه دایم افتای سعودی می نویسد:

هدیه کردن ثواب نماز به میت بدعت است؛ چون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب دراین باره چیزی نرسیده است.(۳)

همچنین لجنه دایم افتای سعودی می نویسد:

اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جایز نیست، چون اصحاب پیامبر و دیگران چنین کاری نکرده اند.(۴)

۱- مجله الدعوه، ش ۱۶۱۲، ص۳۷.

۲- مجموع الفتاوی، ش ۳۶۶.

۳- «لا یجوز أن تهب ثواب فاصلّیت للمیّت بل هو بدعه لأنّه لم یثبت عن النبی۹ و لا عن الصحابه رضی الله عنهم» (فتاوی الجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الافتاء، ج۴، ص۱۱، فتوای ش ۷۴۸۲).

۴- «لا یجوز إهداء الثواب للرسول صـلی الله علیه و سلّم لا ختم القرآن و لا غیره لِأن السلف الصالح من الصحابه رضی الله عنهم و من بعدهم لم یفعلوا ذلک و العبادات توقیفیه» (همان، ج۹، ص۵۸، ش۳۵۸۲).

ص: ۱۹

۸. بدعت بودن قرائت قرآن برای میت

۸. بدعت بودن قرائت قرآن برای میت

شیخ عثیمین، از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد:

اجتماع نزد مصیبت دیده و همچنین خواندن قرآن برای میت و توزیع خرما و گوشت از بدعت هایی است که باید از آن خودداری کرد؛ چون این کار سبب نوحه سرایی و گریه و حزن داغ دیدگان می شود و تلخی مصیبت برای همیشه در قلب آنان می ماند. من این گونه افراد را نصیحت می کنم که از این کار دست بردارند و توبه کنند.(۱)

۹. بدعت بودن قرائت دسته جمعی قرآن و دعا

۹. بدعت بودن قرائت دسته جمعی قرآن و دعا

لجنه دایم افتای سعودی نوشته است: «قرائت قرآن و همچنین خواندن دعا به صورت دسته جمعی پس از هر نماز بدعت است».(۲)

۱۰. بدعت بودن آغاز کردن جلسات با آیات قرآن

۱۰. بدعت بودن آغاز کردن جلسات با آیات قرآن

شیخ عثیمین می نویسد:

آغاز کردن جلسات و سخنرانی ها با آیات قرآن، به صورت دایم در شرع وارد نشده است و شایسته نیست.(۳)

۱۱. بدعت بودن ذکرگویی با تسبیح

۱۱. بدعت بودن ذکرگویی با تسبیح

بن باز، مفتی اعظم سعودی می نویسد:

ذکر گفتن با تسبیح در شرع مطهر وارد نشده است. بهتر است به جای تسبیح، با انگشتان دست ذکر گفته شود.(۴)

۱- فتاوی منار الإسلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- فتاوی الجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الافتاء، ج ۳، ص ۴۸۱، فتوای ش ۴۹۹۴.

۳- «إتّخاذ الدُوات و المحاضرات بآیات من القرآن دائماً کانّها سنّه مشروعه فهذا لا ینبغی» (ابن عثیمین، نور علی الدرب، ص ۴۳).

۴- فتاوی إسلامیه، ج ۲، ص ۳۶۶.

ص: ۲۰

۱۲. بدعت بودن رفتن به غار حرا

۱۲. بدعت بودن رفتن به غار حرا

لجنه دایم افتای سعودی می نویسد:

رفتن به غار حرا از شعایر حج و آداب اسلامی به حساب نمی آید، بلکه بدعت و از اسباب شرک است و باید مردم را از این کار بازداشت.(۱)

۱۳. بدعت بودن نشر اعلامیه وفات

۱۳. بدعت بودن نشر اعلامیه وفات

زینو، مفتی فعلی وهابیان می گوید:

اعلامیه دادن در کاغذها برای وفات انسانی از جمله بدعت های ممنوع و تشبه به غیر مسلمانان است.(۲)

وهابیان نه تنها در امور عرفی، فتاوای خلاف فطرت صادر می کنند، بلکه گاه فتاوای بر خلاف مسلّمات علمی دارند. برای نمونه، شیخ محمدبن صالح عثیمین درباره گردش خورشید به دور زمین می گوید:

ظاهر ادله شرعی اثبات می کند که خورشید به دور زمین می گردد و به سبب آن، شب و روز پدید می آید.(۳)

وی در جایی دیگر می نویسد:

اما آنچه امروزه عالمان نجوم می گویند، چون برای ما به درجه یقین نرسیده، ما به خاطر آن، دست از ظاهر کتاب و سنت پیامبر خود بر نمی داریم.(۴)

همچنان که ملاحظه می شود، اصل نزد وهابیان، حرمت کردارها و بدعت و شرک است. آنان دینی بی روح و متحجرانه ای، برای جهانیان به نمایش گذاشته و کوشیده اند خود را مسلمان حقیقی معرفی کنند؛ مسلمانی که منطق را نمی شناسد و با خشونت و ترور می خواهد همگان را با خود همراه کند و برای رسیدن به این مقصد، مسلمان و غیرمسلمان نمی شناسد، مبارزه با

۱- الجنه الدائمه، فتوای ش ۵۳۰۳.

۲- الموت، عظاته و احکامه، ص۲۹.

۳- فتاوی ارکان الاسلام، ص۱۳۲.

۴- فتاوی العقیده، ص۲۲۵.

ص: ۲۱

مسلمانانی که به باور آنان، مشرک شده اند، بر جنگ با کفار برتری دارد. به همین دلیل، آنان به جای مبارزه با صهیونیست ها، در کنار آنان، با حزب الله و حماس فلسطین مبارزه می کننـد و حتی دعا برای پیروزی آنان را جایز نمی داننـد یا در افغانستان، عراق و پاکستان، با بمب گذاری انتحاری و دیگر رفتارهای خشونت آمیز، مسلمانان بی گناه را شبانه روز قتل عام می کنند.

ضرورت پرداختن به بحث وهابیت

ضرورت پرداختن به بحث وهابیت

بررسی شبهه های وهابیت به این دلیل ضروری است که پیروان این فرقه از فرصتی استثنایی که با در اختیار داشتن حرمین مکه و مدینه نصیب آنان گشته است، سوء استفاده می کنند و با ترویج افکار و عقاید سخیف خود، بین مسلمانان تفرقه می اندازند تا شیعه را دشمن اصلی اهل سنت معرفی و خود را با آن همه جرم و جنایت علیه مسلمانان، داعیه دار اسلام و مسلمانی قلمداد کنند. آنان بـدین منظور سالانه میلیاردها دلار هزینه می کننـد و با خریـد مزدورانی در جهان علیه شیعه و تنها حکومت برخاسته بر اساس تفکر اهل بیت علیهم السلام ، یعنی ایران به شایعه پراکنی روی آورده اند. از جانب دیگر، برای تضعیف شیعیان کتاب هایی به زبان های مختلف می پراکنند و حتی به حجاجی که از ایران به زیارت خانه خدا مشرف می شوند، هدیه می کنند. آنان حرکات زائران ایرانی را زیر نظر دارنـد و در مکان های مقـدس مکه و مـدینه، با حربه شرک، آنان را از اعمال عبادی و زیارتی باز می دارنـد و به شبهه افکنی می پردازنـد. آنـان برای دور کردن دیگر مسلمانان از پیروان اهـل بیت، همچون اسلاف خود با دروغ و تزویر، انواع و اقسام تهمت ها را علیه پیروان اهل بیت می پراکننـد. ازاین رو، آشنا شـدن با شبهه های رایـج آنان علیه پیروان اهل بیت و پاسخ گویی به آنان ضروری می نماید تا هم شیعیان به بی پایه و اساس بودن عقاید وهابیت و شبهه های آنان پی ببرند و هم اهل سنت به اختلاف بین

ص: ۲۲

وهابیت و خودشان بیشتر آگاه شونـد و موضع گیری عالمان پیشـین خود را در برابر وهابیت از نو بنگرنـد و تکلیف دینی شان را در برابر وهابیت به یاد آورند.

در این پژوهش به شـبهه هایی می پردازیم که در کتاب های ابن تیمیه و محمـد بن عبدالوهاب و بعضـی کتاب های وهابیان معاصـر آمـده است و در قـالب کتاب و جزوه یا در سایت ها مطرح کرده انـد. برخی شـبهه ها نیز مربوط به برخوردهای شـفاهی است که با زائران و روحانیان کاروان های حج مطرح شده است.

ص: ۲۳

فصل دوم: شبهه های کلامی

اشاره

فصل دوم: شبهه های کلامی

مقصود از شبهه های کلامی در این فصل شبهه هایی است که عموم مسلمانان به آن باور دارند و ابن تیمیه و پیروانش، آنها را شرک و بدعت می شمارند.

۱. آیا طلب شفا از قبور انبیا و صالحان، شرک است؟

۱. آیا طلب شفا از قبور انبیا و صالحان، شرک است؟

ابن تیمیه دراین باره می نویسد:

هرکس کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان بخواهد که بیماری او را شفا دهد یا قرض او را ادا کند، مشرک است؛ زیرا هیچ کس جز خداوند، قدرت انجام چنین اعمالی را ندارد. پس واجب است چنین شخصی را به توبه وادار کنند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.(۱)

پاسخ

اینکه ابن تیمیه ادعا می کند جز خداوند کسی دیگر قدرت چنین کاری را ندارد، اگر مراد وی، قدرت مستقل از خداست، ما هم قبول داریم، اما اگر مراد آن است که اولیای الهی، حتی به اذن خدا نیز قدرت چنین کاری را ندارند، سخن باطلی است؛ زیرا خداوند از قول حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

۱- ابن تیمیه، زیاره القبور و استنجاد بالمقبور، ج۱، ص۱۸.

ص: ۲۴

من نشانهای از طرف پروردگار شما برایتان آوردهام. من از گل چیزی به شکل پرنده میسازم ... و به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی و جذام) را بهبود میبخشم... . (آل عمران: ۴۹)

همچنین در داستان حضرت یوسف به صراحت میگوید:

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود. (یوسف: ۹۳)

خداوند در سه آیه بعدی نیز میفرماید:

اما هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید و آن (پیراهن) را بر صورت او (یعقوب) افکند، ناگهان بینا شد. (یوسف: ۹۶)

در این آیه، به صراحت بیان شده است که پیراهنی به دلیل تماس با جسم مقدس انسانی پاک و الهی، چشم نابینایی را (به اذن الهی) شفا داده است، پس (به اذن خدا) انبیا و اولیای الهی یا خاکی که روی قبر آن بندگان پاک الهی است، می توانند به جهت هم جواری با آن بدن های مقدس و پاک، شفا دهند.

بنابراین، از بنده صالح و پاک خدا بعید نیست که با اذن خدا، بیماری را شفا دهد. چه آن بنده صالح، حیات دنیایی داشته باشد یا حیات برزخی؛ زیرا خداوند در قرآن می فرماید:

(ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنان به فضل و رحمتی که خداوند نصیب آنها گردانیده است، شادمانند. بشارت و مژده دهند به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعدها در پی آنها به سرای آخرت خواهند شتافت که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غمی نخورند. (آل عمران: ۱۶۹۱۷۱)

این آیه می گوید که شهیدان حیات برزخی دارند و زنده اند و حتی به دیگران بشارت می دهند و ما هم می گوییم که همه پیشوایان ما به شهادت

ص: ۲۵

رسیده انـد. بنابراین، آنها به گفته خداونـد، زنـده انـد و مرده آنها با زنده آنها فرق ندارد و به اذن الهی کرامت می کنند و شـفا می دهنـد تا همواره روزنه ای به سوی عالم غیب برای مردم گشوده باشد و مردم منکر ماورای طبیعت و جهان آخرت نشوند. این کارها همچنان که عیسـی علیه السـلام فرمود، از طرف بنـدگان پاک خـدا، نشانهای از خداوند است؛ زیرا اینان به اذن خدا چنین میکنند تا نشان دهند بندگی خدا بی مزد نیست، بلکه عزت همیشگی را به دنبال دارد. خداوند حتی پس از مرگ آنان نیز چنین کرامتی را از آنـان صـادر میکنـد تا سـبب تشویق دیگران به کارهای نیک شود و بداننـد کار نیک، پاداش اخروی و احترام دنیوی دارد و بشارتی باشد برای کسانی که برای بقای دین جان فشانی می کنند تا بدانند پاداش آنان پای مال نمی شود.

۲. آیا رفتن به غار حرا بدعت است؟

۲. آیا رفتن به غار حرا بدعت است؟

لجنه دایم افتای وهابیت سعودی می نویسد:

رفتن به غار حرا، از شـعایر حج و آداب اسـلامی به حساب نمی آید، بلکه بدعت و از اسـباب شرک است و باید مردم را از این کار بازداشت.(۱)

پاسخ

هنگامی که خداوند برای اولین بار می خواست در کوی طوی با موسـی علیه السـلام سخن گوید و بشارت نبوت را به او دهد، به او دستور داد:

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یوحَی. (طه: ۱۲ و ۱۳)

همانـا من پروردگـار تو هسـتم! پس نعلین خود از پـای بـدر کن، زیرا اکنون تو در وادی مقـدس طُوی هستی. من تو را [به پیامبری] برگزیده ام، پس به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا دار.

۱- فتاوی الجنه الدائمه، ش۵۳۰۳.

ص: ۲۶

خداونـد در این آیه به یمن وحی بر موسـی، آن وادی را مقـدس نامیـد و به او فرمـود بایـد نعلین خود را از پـای در آوری؛ زیرا این وادی احترام دارد. حـال می پرسـیم چگونه جایی که یک بار بر موسـی علیه السـلام وحی می شود، مقـدس است و احترام دارد، اما مکـانی که بر خـاتم پیـامبران وحی می شود که اشـرف از همه انبیای الهی است، آن مکان نمی توانـد مقـدس باشـد و نه تنها احترام نـدارد، بلکه رفتن به آنجا بدعت و شـرک شـمرده می شود. این مکان، سالیان درازی، محل عبادت و نیایش های آن حضـرت بوده است. مسـلمانان به قصد یادآوری آن لحظات رسول خدا صـلی الله علیه و آله به آنجا می روند و با دیدنش به یاد حضـرتش اشـک شوق می ریزنـد. اگر هم مجالی بیابند دو رکعت نماز به جا می آورند و خداوند را به جهت هدایت یافتن با این دین حنیف، سـپاس می گویند. حال کدامیک از این کارها بوی شرک می دهد؟

۳. آیا نام گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین شرک است؟

۳. آیا نام گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین شرک است؟

از جمله شـبهاتی که وهابیت مطرح می کنـد، این است که آنان نام گـذاری به عبدالحسـین و عبـدالنبی و عبـدالرسول را شـرک می دانند و در کتاب های خود می نویسند:

این اسامی همچون عبدالمسـیح و امثال آن است که مسیحیان بر خود می گذارند. آنان مسیح را می پرستند، حال آنکه در اعتقادات مسلمانان، محمد تنها بنده و پیامبر خداست.(۱)

پاسخ

اشـتباه وهابیت در این است که با آنکه خود را پیرو قرآن میداننـد و در حفظ ظاهر قرآن تلاش دارند، اما همانند خوارج حروفش را فرا گرفتهاند. آنان از

۱- علی دیسمانی، گفت وگوی آرام و دوستانه، ص۷.

ص: ۲۷

فهم معانی آن درمانده‌اند؛ زیرا در قرآن، کلمه عبد فقط به معنای عبادت و بندگی و پرستش نیامده است. خداوند در قرآن میگوید:

وَ أَنكِحُوا الْأَيامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ. (نور: ۳۲)

مردان و زنان بیهمسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را.

در این آیه خداوند لفظ عبادکم را می آورد و دستور میدهد به عباد خودتان زن بدهید که عباد به معنای نوکر و غلام است، نه به معنای پرستش کنندگان. ما هم وقتی میگوییم عبدالنبی یا عبدالحسین؛ یعنی کسی که افتخار نوکری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید جوانان بهشت را دارد و مطیع دستورهای آنان است. آیا اطاعت از آنان شرک است؟ این در حالی است که خداوند به اطاعت از آنان فرمان می دهد و می فرماید:

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ. (نساء: ۵۹)

ای کسانی که [به وحدانیت خداوند] ایمان آورده اید! از خدا و پیامبر خدا و فرماندارانتان که از جانب خدا و رسول حکم دارند، اطاعت کنید.

آیا عبدالحسین و عبدالنبی و عبدالرسول بودن شرک است؟ اگر بگویند عبد و مطیع بودن برای امثال این پاکان شرک است، می پرسیم کدام آیه و روایت از چنین کاری ما را بر حذر داشته است؟

۴. آیا توسل به مقام انبیا و اولیا شرک است؟

اشاره

۴. آیا توسل به مقام انبیا و اولیا شرک است؟

از اساسی ترین اشکالات وهابیت نسبت به مسلمانان، متهم ساختن آنان به شرک به بهانه توسل به رسول گرامی اسلام و صالحان است. آنان می گویند شما مشرکید؛ زیرا همچون مشرکان به رسول گرامی اسلام توسل میکنید. آنان میگفتند:

مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. (زمر: ۳)

اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.

ص: ۲۸

شما هم برای تقرب به خدا به رسول گرامی توسل می کنید.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «توسل به میت و طلب حاجت از او همان چیزی است که بت پرستان در زمان جاهلیت انجام می دادند.»(۱) وی در فتوایی می گوید: «هرکس به پیامبران و صالحان توسل جوید و آنان را شفیع خود سازد، خونش حلال و قتل او جایز است».(۲)

یکی از دلایل مخالفت وهابیان این است که می گویند: ارتباط پیامبر اسلام پس از مرگ با این دنیا قطع می شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی تواند برای کسی دعا کند. بنابراین، توسل از نظر عقلی، باطل و شرک است.

پاسخ

توسل در لغت «از وسیله گرفته شده و وسیله به معنای درجه و قرب است. وقتی گفته می شود واسل به معنای کسی است که به سوی خدا راغب است و در اصطلاح به معنای چیزی است که سبب نزدیکی به غیر می شود. در روایت نیز آمده است: «اللهمَّ آتِ محمداً الوَسِیلَه» که مراد، قرب به خداست، ولی گفته اند به معنای شفاعت در قیامت است.(۳) مراد از توسل نیز در سیره و روش مسلمانان، واسطه قرار دادن انبیا و اولیای میان خود و خدا برای قرب به خدا و بخشش گناهان یا برآورده شدن حاجات است.

توسل در قرآن

توسل در قرآن

خداوند در قرآن چنین کاری را جایز دانسته است و ماجرای توسل برادران خطاکار یوسف به حضرت یعقوب را چنین بیان می کند:

۱- الجامع الفرید، ص۵۰۱.

۲- کشف الشبهات، ص۵۸.

۳- محمد بن مکرم (ابن منظور)، لسان العرب، ج ۱۱، ص۷۲۵.

ص: ۲۹

قَالُواْ یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. (یوسف: ۹۷ و ۹۸)

(فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ، بخشایش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می بردیم. (یعقوب) گفت: به زودی، از پروردگار خود برای شما بخشایش می خواهم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از این آیه به روشنی درمی یابیم که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسل شدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند. به او گفتند ای پدر، تو برای ما از خدا طلب بخشش کن. حضرت یعقوب نیز نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد، بلکه به آنها وعده دعا و استغفار هم داد و گفت: به زودی برای شما بخشش می طلبم. اگر این کار شرک بود، آن حضرت به فرزندانش می گفت چرا مشرک شده اید؟ من چه کاره ام؟ بروید از خدا بخواهید تا شما را ببخشد.

همچنین خداوند به مسلمانان دستور می دهد:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ. (مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزکاری پیشه کنید و به سوی خدا وسیله ای انتخاب کنید.

این آیه می گوید به سوی خدا، وسیله ای برگزینید، اما مصداق را بیان نفرموده است که چه چیزی می تواند وسیله به سوی خدا باشد. ازاین رو، شخص مسلمان می تواند به انواع وسایل عبادی متوسل شود. یکی از راه های رسیدن به خدا، بخشش گناهان و تقرب به او و توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا خداوند چنین دستور داده است:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا. (نساء: ۶۴)

ص: ۳۰

و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (، از راه خود برگشته و) نزد تو می آمدند و از خداوند مغفرت می خواستند و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، قطعاً خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

در آیه ای دیگر کسانی را که از این کار سر باز می زنند و خود را نیازمند دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلب استغفار او نمی دانند، منافق نامیده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيتَهُمْ يصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ. (منافقون: ۵)

و چون به آنها گفته شود: نزد پیامبر بیایید تا برای شما از خداوند طلب عفو و بخشش کند. سرشان را به علامت نفی و انکار تکان می دهند و آنها را می بینی که با تکبر از این دعوت روی برمی گردانند.

ازاین رو، مسلمانان به فرمان خداوند به پیامبر و اهل بیت پاک او توسل می جویند و هیچ مسلمانی آنان را در کنار خدا نمی پرستد و هیچ مسلمانی نمی تواند ادعا کند که گناهی مرتکب نشده و نیازمند شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

بنابراین، وهابیت با این حرف خود به رسو ل خدا صلی الله علیه و آله توهین می کند که توسل به او را همانند بت پرستی می داند و چون آنان از چنین کاری جلوگیری می کنند، جزو منافقان هستند.

توسل در روایات

توسل در روایات

روایات متعددی بر جواز توسل دلالت دارد. احمد بن حنبل، در مسند خود از عثمان بن حنیف چنین روایت می کند:

ان رَجُلاً ضَريرَ البَصَرِ أتیَ النبیَّ صَلَّی الله عَلَیه وَ سَلَّم فَقالَ ادْعُ اللهَ أنْ یُعافیَنی، قال إن شئتَ دَعوتُ لک وَ ان شِئتَ أخّرتُ ذلک فَهُو خَیْرٌ، فقالَ أدْعُه فَأمَرَه أنْ یَتَوَضّأ فَیَحسُنُ وُضوئَه فَیُصلّی رَکْعتینِ وَ یَدعُو بِهذَا الدّعاءِ اللّهمّ إنی اَسئلُک وَ اَتوَجَّه إلیکَ بنبیّک مُحَمَّدٍ نَبّی الرَّحمهِ یا مُحمّدُ اِنّی تَوجّهتُ بِک الَی رَبّی فی

ص: ۳۱

حَاجَتی هٰذِه، فَتَقضِی لی اللّهمَّ شَفِّعْه فیّ. قالَ عُثمانُ: فَوَ اللّه ما تَفَرَّقنا و لا طالَ الحَدیثُ بِنا حَتّی دَخلَ الرَّجلُ کأنْ لَمْ یکنْ بِه ضَرٌّ قَطٌّ.(۱)

مردی نابینا نزد پیامبرگرامی اسلام آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی، دعا کنم و اگر مایل باشی، به تأخیر می اندازم که این بهتر است. مرد نابینا گفت: دعا کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگزارد و چنین دعا کند: پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت، به تو روی می آورم. ای محمد، من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان. به خدا قسم ما هنوز از آنجا متفرق نشده بودیم و مدت ماندن ما زیاد هم طول نکشیده بود که دیدیم مرد نزد ما آمد (و چنان شفا یافت) گویا هرگز نابینا نبود.

از نظر ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه نیز این حدیث صحیح است.(۲)

از این روایت بر می آید که توسل به پیامبر گرامی، برای برآورده شدن نیاز جایز است. حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای آنکه خود برای آن مرد دعا کند یا همچون حضرت یعقوب بفرماید: من به زودی برایت دعا می کنم تا شفا بیابی، چنین نکرد، بلکه به آن مردِ نابینا دستور داد تا آن گونه دعا کند و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا از پروردگار جهان، نیاز خود را بخواهد و او چنین کرد و شفا یافت. ازاین رو، پیامبر اسلام چگونگی توسل خود را به درگاه الهی به این صحابی و امت خود آموخت. این کار به معنای توسل به اولیای الهی و بندگان پاک خدا به درگاه خداوند است که مسلمانان همواره به آن معتقد بوده اند.

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج۴، ص۱۳۸.

۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص۱۷۹.

ص: ۳۲

وهابیون می گویند کمک طلبیدن و توسل به مرده پس از مرگ جایز نیست. آنچه در روایت از توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، مربوط به زمانی است که ایشان زنده بوده است.

پاسخ آن است که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن صحابی یاد داد، یک دستور کلی بود؛ زیرا توسل او را به دعای خویش یا زنده بودنش مقید نفرمود، بلکه به او آموخت که بگوید: «اللهمّ إنی اسئلک و اتوجّه إلیک بنبیک محمد صلی الله علیه و آله نبی الرَّحمه... اللهمّ شفعه فی».

شاهد سخن این است که ابن حنیف که راوی این حدیث است، آن را فقط مربوط به زمان زندگی دنیوی پیامبر اسلام ندانسته است؛ زیرا در روایتی دیگر آمده که مردی از عثمان (خلیفه سوم) کمک می طلبید، اما وی به او توجه نمی کرد. روزی آن مرد، عثمان بن حنیف را دید و نزد این یار پیامبر اسلام شکایت کرد. وی به او گفت به وضوخانه برو و وضو بگیر و آنگاه به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار، سپس بگو: «اللَّهمّ إنّی اَسئلُک وَ اَتَوجَّهُ إلیک بِنبیِّنا مُحّمدٍ نَبیَّ الرَّحمهِ یا مُحمَّدُ اِنّی اَتَوجَّهُ بِک الیَ رَبّی ، فَتَقْضِی لی حاجَتی؛ پروردگارا از تو می طلبم و با نبیت محمد که پیامبر رحمت است، به تو توجه می کنم. ای محمد من به وسیله تو به پروردگارم توجه می کنم، پس حاجاتم را بر آور». آنگاه حاجتت را از خدا بخواه. او نیز چنین کرد و پس از آن نزد عثمان رفت و حاجتش برآورده شد.(۱)

دلیل دیگر که بر توسل به پیامبر پس از رحلت آن حضرت دلالت دارد، این روایت است:

عَنْ مالکِ الدّار قالَ: أصابَ النَّاسَ قَحْطٌ فی زَمَنِ عُمرَفَجاءَ رَجلٌ إلیَ قَبر النَّبی صَلَی اللّهُ عَلیه وَ سَلَّم فقالَ: یا رَسولَ اللّهِ، اِسْتَسْقِ لِأمّتک فَإنَّهم قَد هَلَکوا، فأتَی الرَّجلُ فی المْنامِ فَقیلَ لَه: أئتِ عُمَر فَاقْرئهُ السَّلامَ وَ أخبِرهُ أنَّهم مُسقَون.(۲)

۱- طبرانی، معجم الکبیر، ج۹، ص۳۱؛ مجمع الزوائد، ج۲، ص۲۷۹؛ مبارکفوری، تحفه الاحوزی، ج۱۰، ص۲۴.

۲- ابن ابی شیبه، المصنف، ج۷، ص۴۸۲؛ فتح الباری، ج۲، ص۴۱۲.

ص: ۳۳

مالک می گوید: در زمان عمر مردم به خشکک سالی مبتلا شدند. مردی بر سر قبر پیامبر اسلام رفت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امتت باران بطلب، زیرا آنان نابود شدند. آنگاه به خواب رفت. در خواب به او گفته شد نزد عمر برو و سلام برسان و به او خبر بده که سیراب خواهند شد.

بخاری در صحیح نقل می کند:

إنّ عُمَر بنَ الخُطّابِ رَضی اللهُ عَنه كَانَ إذا قَحطُوا إسْتَسقَی بالْعباسِ بنِ عَبدالِمطلّب فَقالَ: اَللّهمّ إنّا كُنّا نَتوسّلُ إليكَ بِنبيِّنا فَتَسْقينا و إنّا نَتوسَّلُ إليكَ بِعَمِّ نَبينا فَاسْقِنا قالَ فَيسُقَون.(۱)

هرگاه قحطی رخ می داد، عمربن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلب باران می کرد و می گفت: خدایا، در زمان حیات پیامبر به او متوسل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسل می شویم تا ما را سیراب کنی و سیراب می شدند.

از منظر رهبر مذهب شافعی نیز اصل توسل پذیرفتنی است. وی در دو بیت، به این حقیقت اشاره می کند:

آل النَّبی ذَریعتی

هُم إليه وسيلَتی

أرجو بِهم اعطی غداً

بيدی اليمين صحيفتی(۲)

خاندان پیامبر، وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

عالمان دیگر اهل سنت نیز بر این امر صحه گذاشته اند. به دلیل اهمیت مسئله توسل، به چند مورد دیگر هم اشاره می کنیم. نورالدین سمهودی چنین می نویسد:

استغاثه و طلب شفاعت و توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جاه و برکت او نزد خداوند، از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام

۱- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، جز ۲، کتاب الجمعه، باب۳، ص ۲۰، ح ۱۰۱۰.

۲- احمد بن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۵۲۴.

ص: ۳۴

می گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، در حیات دنیوی و حتی در برزخ و چه در قیامت.(۱)

قسطلانی می نویسد:

بر زائر رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله کند و سزاوار کسی که از او طلب شفاعت شده این است که خدا شفاعتش را بپذیرد. (۲)

زینی دحلان نیز می نویسد:

هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آنها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می یابد که اگر قرار باشد نمونه های توسل آنها را جمع کنیم، کتابی عظیم می شود و کسی بر آنان ایراد نگرفت تا اینکه این منکران (وهابیان) آمدند.(۳)

از این نمونه ها درمی یابیم که ادعای شرک و بدعت شمردن توسل از دیدگاه وهابیان، تنها برای خود آنان پذیرفتنی است و اهل سنت و شیعه، به دلیل مکابره وهابیت، این امر را رها نخواهند کرد.

گفته اند ارتباط پیامبر اسلام پس از مرگ با این دنیا قطع می شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی تواند برای کسی دعا کند. بنابراین، توسل به عاجز، از نظر عقلی، باطل و شرک است. این سخن، ادعایی باطل است؛ زیرا زندگی پس از مرگ صالحان و پاکان، دلیل قرآنی دارد و ادعای

۱- «اعلم أن الاستغاثه و التشفع بالنبی صلی اللّه علیه و سلم و بجاهه و برکته إلی ربه تعالی من فعل الأنبیاء و المرسلین، و سیر السلف الصالحین، واقع فی کل حال، قبل خلقه صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد خلقه، فی حیاته الدنیویه و مده البرزخ و عرصات القیامه» (علی بن عبدالله سمهودی، وفاء الوفاء، ج۴، ص۱۹۳).

۲- «وینبغی للزائر أن یکثر من الدعاء و التضرع و الاستغاثه و التشفع و التوسل به صلی اللّه علیه و سلم ، فجدیر بمن استشفع به أن یشفعه اللّه تعالی فیه» (احمد بن محمد قسطلانی، المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج ۳، ص۶۰۴).

۳- الدرر السنیه، ص ۳۱.

ص: ۳۵

وهابیان در قطع ارتباط افراد پس از مرگ با زندگی دنیا صحیح نیست. خداوند به صراحت به زندگی شهیدان پس از مرگ اشاره می کند و می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياء عِندَ رَبِّهِمْ يرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلاَ هُمْ يحْزَنُونَ. يسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ. (آل عمران: ۱۶۹ (۱۷۱

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند بر نعمت و فضل خدا و خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند.

در این آیات، بهره مندی شهیدان از نعمت های الهی و خشنودی از آنچه به دست آورده اند، دلیل بر زندگی دوباره آنان است. به راستی چگونه می توان پذیرفت کسانی که در راه دین به شهادت رسیده اند، پس از شهادت زنده باشند، ولی پیامبر اسلام که آورنده دین و پیشوای شهیدان است، زندگی پس از مرگ نداشته باشد.

روایات بسیاری نیز حیات پس از مرگ انبیا به ویژه خاتم انبیا را اثبات می کند. هیثمی از نویسندگان و دانشمندان مشهور اهل سنت در کتاب مجمع الزواید از عبدالله بن مسعود چنین نقل می کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زندگی من برای شما خیر و برکت است؛ زیرا با همدیگر گفت وگو می کنیم. شما سخن می گویید و من هم با شما سخن می گویم. مرگ من هم برای شما خیر است، چون کارهای شما بر من عرضه می شود و هر کار خوبی را که دیدم، خدا را شکر می کنم و برای هر کار ناپسندی برای شما از خدا آمرزش می خواهم».

ص: ۳۶

هیثمی دراین باره می گوید: «این حدیث را بزّاز نقل کرده است و راویان این حدیث همان راویان صحیح هستند».(۱)

از این روایت بر می آید که رابطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی پس از مرگ نیز با پیروانش برقرار است.

در روایتی دیگر تصریح شده است که حتی بدن پیامبران نیز از بین نمی رود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

فأَكثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلاهِ فيهِ (یوم الجمعه) فإنَّ صَلاتَكم مَعروضَهٌ عَلَيّ: قالوا: يا رسولَ وَ كيفَ تعُرضُ صَلاتُنا عَليكَ وَ قَدْ أرمت؟ قال: اِنَّ اللهَ حَرَّم عَلَى الْارضِ أنْ تَأكُلَ أجسادَ الْأَنبياءِ.(۲)

روز جمعه زیاد بر من درود بفرستید؛ زیرا درودهای شما بر من عرضه می شود. پرسیدند: ای رسول خدا! بدن شما پس از مرگ می پوسد. درودهای ما چگونه به محضر شما می رسد؟ فرمود: زمین به بدن پیامبران آسیب نمی رساند؛ زیرا خداوند، خوردن و نابودی بدن های آنان را بر زمین حرام فرموده است.

این روایت به نظر حاکم نیشابوری صحیح است.(۳)

به دلیل همین روایات و آیات قرآن است که بسیاری از علمای اهل سنت حیات پس از مرگ انبیا را از مسلّمات شمرده و برخی از آنان کتاب مستقلی نیز درباره زندگی پیامبران نگاشته اند. برای نمونه، ابن حجر عسقلانی می گوید:

بیهقی کتابی زیبا درباره زندگی پیامبران پس از مرگ گرد آورده و این حدیث را از انس نقل کرده است که «اِنَّ الْأنبياءَ أحياءٌ فِي قُبورِهم يُصلَّون؛ پیامبران در درون قبر زنده اند و نماز می خوانند».(۴)

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۴.
۲- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج۱، ص۲۷۸.
۳- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج۱، ص۲۷۸.
۴- فتح الباری، ج۶، ص۳۵۲.

ص: ۳۷

قسطلانی نیز می گوید:

شکی نیست که زنـده بودن پیـامبران پس از مرگ امری ثـابت و روشن و جـاودانه است و پیـامبر ما چون برتر از همه پیامبران است، زندگی او پس از مرگ کامل تر از دیگر پیامبران خواهد بود.(۱)

آنچه گفته شد، بخشـی از سـخنان علمای اهل سنت در برابر وهابیت است. وهابیان معتقدند رفتگان از دنیا ناتوانند و توسل به عاجز، باطـل و شـرک است، پس نبایـد به آنان توسل بجوییم. ما می گوییم توسل جسـتن به ناتوان، حتی اگر زنـده هم باشـد، خلاف عقل است، نه معیار شـرک. با این حال، اگر متوسل معتقـد باشـد کسـی نزد خداوند آبرو دارد و می تواند برای قضای حاجاتش، واسـطه شود یـا می توانـد درخواست او را به اذن خداونـد انجـام دهـد، شـرک نیست. مسـلمانان هم معتقدنـد که پیامبران و اولیای الهی، به صورت مسـتقل و بـدون اسـتفاده از قدرت الهی نمی توانند حاجت های مردم را برآورند؛ چون مؤثر اصـلی تنها ذات احدیت است. همچنان که گفتیم مسـلمانان این اعتقاد را از کریمه قرآنی برگرفته اند. آنجا که حضـرت عیسی علیه السلام ، زنده کردن مردگان و شفایابی بیماران را به اجازه پروردگار می داند و می فرماید:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُم مِّنَ الطِّینِ کَهَیئَهِ الطَّیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیکُونُ طَیرًا بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِیءُ الأ‌ـکْمَهَ والأَبْرَصَ وَأُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللّهِ. (آل عمران: ۴۹)

من از گل چیزی به شـکل پرنـده می سازم. سـپس در آن می دمم و به اجازه خدا پرنده می شود. کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم.

بنابراین، تمسک و توسل مسـلمانان به پیامبر و اولیای الهی، به دلیل اسـتقلال آنان در برآوردن حاجت نیست. همچنان که سـمهودی شافعی، در بیانی کوتاه به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

۱- المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج ۳، ص۵۹۹.

ص: ۳۸

گاهی توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای گرفتن حاجت، به این دلیل است که چون او را وسیله برای درخواست و شفیع نزد پروردگار قرار می دهیم و او هم چون این مقام را داراست، قدرت انجام دادن آن را دارد که در حقیقت، درخواست از او به درخواست از خداوند بازمی گردد. مثل اینکه کسی از پیامبر بخواهد در بهشت هم نشین او باشد و قصدش این باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب و وسیله هم نشینی را فراهم کند.(۱)

از آنچه گذشت، در می یابیم که با توجه به ریشه های قرآنی، روایی، توسل نزد علمای اهل سنت نیز مجاز است. حتی فقیهان حنابله هم جواز توسل را می پذیرند. برای نمونه، ابن قدامه از فقیهان بزرگ حنبلی در مستحبات ورود به مسجد نبوی می نویسد:

مستحب است، با پای راست داخل شود... آنگاه نزد قبر حضرت آمده و پشت به قبله و وسط قبر بایستد و بگوید: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله وبرکاته... . (آنگاه بخواند:) تو در کتابت فرمودی و کلامت حق است: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا؛ (نساء: ۶۴)اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کنند (و مرتکب گناهی می شوند) نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند، خدا را تواب و رحیم می یابند. اینک نزد تو آمده ام و از گناهان خویش استغفار می کنم. پس تو را نزد خداوند متعال شفیع خود قرار می دهم.(۲)

سُبکی از دانشمندان بلندآوازه اهل سنت (درگذشته ۷۵۶ ه .ق) هم می نویسد:

جواز توسل و درخواست شفاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای هر مسلمانی، روشن و واضح است و عمل پیامبران و سیره صالحان گذشته و علما و

۱- وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، ج ۴، ص۱۹۶.

۲- عبدالله ابن قدامه، المغنی، ج۳، ص ۵۹۰.

ص: ۳۹

دانشمندان، حتی عوام بر او گواهی می دهد. هیچ آدم دین داری این کار را انکار نکرده و در هیچ زمان این سخن باطل به گوش نرسیده است تا اینکه ابن تیمیه با سخنان باطل خود، قضیه را بر افراد ضعیف و نادان مشتبه کرد و بدعتی را پایه گذاری کرد که در هیچ عصری سابقه نداشت.(۱)

ابن تیمیه در برابر سیره مستمر مسلمانان عکس العمل نشان داده و گفته است:

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است، سفر می کنند، با اجماع مسلمانان، مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج شده اند.(۲) زیارت قبر پیامبر یا غیر او و غیر خدا را خواندن و شریک کردن آنان در کارهای خدایی، حرام و شرک است.(۳)

با توجه به آنچه از سخنان پیشوایان متقدم اهل سنت آوردیم، به کذب بودن ادعای ابن تیمیه پی می بریم.

۵. آیا استغاثه و استعانت از اولیا و صالحان شرک است؟

۵. آیا استغاثه و استعانت از اولیا و صالحان شرك است؟

وهابیت استغاثه و کمک خواهی از انبیا و صالحانی را که درگذشته اند، شرک و بدعت می شمارند و می گویند هر کس که بگوید یا علی و یا محمد به دادم برس، مشرک است؛ زیرا از غیر خدا یاری طلبیده است:

محمد بن عبدالوهاب می گفت هرگونه نذر کردن برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خدا و خواندن غیر خدا شرک است.(۴)

۱- تقی الدین سبکی، شفاء السقام، ص۲۹۳.

۲- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنائی، ص۱۸.

۳- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنائی، ص۲۵.

۴- کتاب التوحید، ص۱۵۷.

ص: ۴۰

پاسخ

استعانت از غیر دو صورت می تواند داشته باشد، اول آنکه کسی را که از او طلب کمک شده، مستقل در یاری رساندن بدانیم. چنین کاری شرک است؛ دوم آنکه او را در یاری رساندن و در وجود مستقل ندانسته، بلکه یکی از عوامل اثرگذاری که خدا قرار داده بدانیم. در چنین صورتی طلب یاری از چنین شخص یا چنین چیزی شرک نیست و خداوند در آیات متعددی به جواز چنین کاری اشاره کرده و یاری طلبیدن از دیگران را مجاز دانسته و غیر خود را واسطه در یاری رساندن به مسلمانان معرفی می کند و می فرماید:

هُوَ الَّذِی أَیدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ. (انفال: ۶۲)

او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در آیه دیگر، به مسلمانان فرمان یاری به دیگران داده است و می فرماید:

إِنِ اسْتَنصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیکُمُ النَّصْرُ. (انفال: ۷۲)

اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید.

مهم تر آنکه پیامبرش را مؤثر در امور و همچون خود، واسطه در رساندن فضل الهی معرفی می کند:

وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ. (توبه: ۷۳)

وآنان جز اینکه خداوند و پیامبرش آنان را از لطف خویش بی نیاز کرده، عیبی (برای پیامبر و مؤمنین) نیافتند.

خداوند در این آیه با اینکه می توانست فقط بگوید خدا از فضل خود آنان را بی نیاز کرده است، اما پیامبرش را نیز واسطه در بی نیازی مسلمانان نام برده است. به همین جهت، در آیه ای دیگر، یکی از جنبه های واسطه در فیض رسانی پیامبرش را این گونه برمی شمارد:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا. (نساء: ۶۴)

ص: ۴۱

اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای آنان آمرزش می خواست، همانا خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

بنابراین، مؤثر بودن اولیای الهی در طول اراده خدا و طلب یاری از آنان، تا زمانی که آنان را مستقل در تأثیر ندانیم، هیچ گونه اشکالی ندارد. آنچه این گفته را تأیید می کند، روایتی است که در کتاب های معتبر اهل سنت آمده است. ابن حجر عسقلانی، از عالمان برجسته اهل سنت می گوید:

در زمان خلافت خلیفه دوم، مردم گرفتار خشک سالی شدند. مردی از اصحاب (بلال بن حارث) به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوسل شد و گفت: یا رسول الله! «اِستَسق لِاُمَّتِکَ فَاِنَّهُم قَد هَلکوا».(۱) ای رسول خدا برای مردم باران بطلب؛ زیرا آنان از تشنگی هلاک شده اند.

بنابراین، نهایت چیزی که وهابیان می توانند مدعی شوند، این است که بگویند چون این کار طلب از مردگان است و آنان نمی توانند یاری برسانند، طلب یاری از آنان کاری بیهوده است که در شبهه توسل به آن پاسخ داده شد.

۶. آیا طلب شفاعت از پیامبر اسلام و صالحان شرک است؟

۶. آیا طلب شفاعت از پیامبر اسلام و صالحان شرک است؟

وهابیها میگویند طلب شفاعت از پیامبر و صالحان پس از مرگ آنان شرک است و مانند کار مشرکان است که میگفتند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ ما این بتها را نمیپرستیم مگر برای نزدیکی به خدا.» (زمر: ۳) یا می گفتند: «هَؤُلاء شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللّهِ؛ اینها شفیعان ما نزد خدایند». (یونس: ۱۸)

پاسخ

این آیه درباره بتپرستی است. آنان بت ها را می پرستیدند و آنان را خدا می دانستند و برخی می پنداشتند که کار خدا به آنان واگذار شده است، در

۱- فتح الباری، ج۲، ص۴۱۲.

ص: ۴۲

حالی که هیچ مسلمانی، انبیا و اولیا را نمیپرستد، بلکه می گویند اینها شفیعان ما نزد خدایند و به اذن او شفاعت میکنند؛ زیرا آنان را بندگان مقرب خدا میدانند که خدا به آنها اجازه شفاعت داده است. خداوند میفرماید:

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا. (طه: ۱۰۹)

در آن روز شفاعت هیچ کس سودی ندارد جز آن مقامی که خداوند به او اجازه فرموده و از گفتارش رضایت دارد.

به عقیده ما خداوند از پیامبر اسلام و اهل بیت او راضی است. به همین جهت، شفاعت آنها را قبول می کند. و همچنان که در شبهات پیشین گفته شد، در طلب شفاعت، فرقی بین حیات دنیایی و برزخی انبیا و اولیا نیست و هرگاه طلب شفاعت از آنان در زمان حیات دنیایی آنان مجاز باشد، پس از مرگ آنان این جواز تبدیل به حرمت نمی شود و مادامی که دلیل و روایت خاصی از این کار باز نداشته باشد، انجام آن بر اباحه خود باقی است. در روایات متعددی وارد شده که برخی اصحاب در هر دو زمان از آن حضرت طلب شفاعت کرده اند و روایتی دلیل بر حرمت وارد نشده است.

قسطلانی می گوید:

شایسته است که زائر نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و شفاعت بخواهد و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.(۱)

۷. آیا بوسیدن در و دیوار حرم و اماکن مقدس و تبرک به قبور انبیا و اولیا و صالحان، شرک و بدعت است؟

۷. آیا بوسیدن در و دیوار حرم و اماکن مقدس و تبرک به قبور انبیا و اولیا و صالحان، شرک و بدعت است؟

وهابیها میگویند تبرک جستن به خاک قبر و ضریح قبور انبیا و اولیا شرک است. ابن تیمیه می نویسد:

۱- المواهب اللدنیه، ج۳، ص۴۱۷.

ص: ۴۳

مسح و بوسیدن هر قبری، ولو قبر پیامبران شرک است و دست گذاشتن روی قبر پیامبر اسلام و بوسیدن قبر، جایز نیست و مخالف توحید است.(۱)

پاسخ

اساساً باید دانست که علمای مذاهب چهارگانه درباره تبرک یا مسّ منبر و قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا قبور صالحین، نظر مثبت دارند. همچنان که علامه امینی پس از سال ها تحقیق می گوید:

از برجستگان مذاهب چهارگانه آنان که آرا و نظریاتشان مورد توجه مسلمین است، کسی را نمی شناسم که معتقد به حرمت چنین کاری باشد و برخی نیز که نهی کرده اند، نهی آنان تنزیهی است، نه تحریمی و قائل به کراهتند، به این گمان که نزدیکی به قبر شریف نبوی، خلاف ادب است. ازاین رو، بهتر است که از دور ادای احترام کنند.(۲)

بنابراین، عالمان همه مذاهب، حتی احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی، که وهابیت خود را پیرو مذهب وی می دانند، آن را جایز می داند. عبدالله پسر احمد بن حنبل می گوید:

از پدرم پرسیدم: مسّ منبر رسول الله و تبرک یا مسّ آن و بوسیدن یا مسّ و متبرک شدن به قبر شریف یا بوسیدن آن به قصد ثواب، چه حکمی دارد؟ پدرم گفت: هیچ اشکالی ندارد.(۳)

دلیل بر جواز این گونه اعمال سیره اهل بیت و یاران پیامبر اسلام در زمان حیات و پس از رحلت آن حضرت است. در کتب صحاح و مسانید، روایات بسیاری درباره تبرک جستن یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آثار آن حضرت، مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و نظیر آن به چشم می خورد که بیانگر پسندیده بودن این کار است. برای نمونه، بخاری در صحیح خود ضمن روایتی طولانی که به شرح برخی ویژگی های پیامبر و یاران او می پردازد، می گوید:

۱- الجامع الفرید، ص۶۳۸.
۲- عبدالحسین امینی، الغدیر، ج۵، ص۱۴۶.
۳- وفاء الوفاء، ج۴، ص۲۱۷.

ص: ۴۴

هر گاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان بر سر به دست آوردن آب وضوی آن حضرت (برای تبرک) با هم بجنگند.(۱)

مسلم در صحیح خود نقل می کند:

کودکانی را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان دعا می کرد. (۲)

نووی نیز می گوید:

از ام ثابت روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید. من برخاستم و دهانه مشک را بریدم.

این حدیث را ترمذی روایت می کند و می گوید: «حدیث صحیح و حسن است.» نووی می گوید: ام ثابت دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگه دارد و بدو تبرک جوید.(۳)

همچنین آمده است که:

کانَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله اذَا صَلّی الغَداهَ جاءَ خَدمُ الْمدینهِ بِآنیتِهم فیها الماء فَما یُوتی بِاناءٍ اِلاّ غَمسَ یَدَه فِیها فَرُبّما جاوُءه فی الغداهِ الْباردهِ فَیغمَسُ یَدَه فیها.(۴)

خدمت گزاران مدینه هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر می رفتند. پیامبر گرامی دست مبارک خود را در هر یک از آن ظروف آب فرو می برد. چه بسا در بامداد سردی، خدمت وی می رسیدند و باز هم دست خود را در آب فرو می برد.

پس از رحلت آن حضرت نیز مسلمانان به آثار آن حضرت تبرک می جستند. در منابع اهل سنت از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱- صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الوضوء، باب ۴۱، ص ۶۳، ح ۱۸۹.

۲- صحیح مسلم، کتاب الاستیذان، باب استحباب تحنیک المولود، ص ۱۰۷۹، ح ۵۵۱۲.

۳- یحیی بن شرف الدین نووی شافعی، ریاض الصالحین، ص ۲۲۱، باب ۱۱۰، ح ۷۶۴.

۴- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب (۱۹) قرب النبی، ص ۱۱۶۰، ح ۵۹۳۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷.

ص: ۴۵

پس از خاک سپاری رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت فاطمه علیها السلام بر سر قبر حاضر شد و مشتی از خاک قبر را برداشت و بر دو چشمش گذاشت و گریست و آنگاه فرمود: بر کسی که تربت احمد را بوييد، سزاست که پس از آن بوی خوش دیگری نبوید. بر من مصایبی بارید که اگر بر روزهای روشن فرود می آمد، چون شب تیره می گشت.(۱)

همچنین نقل شده که عبدالله بن عمر، هنگام زیارت دست بر قبر می نهاد و بلال چهره بر خاک قبر پیامبر اسلام می نهاد. روایاتی نیز داریم که تربت مدینه، شفای هر دردی است. از جمله زرکشی می گوید:

تربت قبر حمزه از منع برداشتن خاک حرمین استثنا شده است؛ زیرا همگان بر جواز آن برای معالجه صداع اتفاق دارند.(۲)

گذشته از تأیید نظری اهل سنت، بر اساس نمونه های رفتاری و عملکرد آنها، اهل سنت به قبر بزرگانشان هم تبرک می جستند. شمس الدین ذهبی شافعی، از عالمان علم رجال می گوید:

شخصی مقداری از خاک قبر سعد بن معاذ را برداشت، سپس به آن نگاهی کرد. ناگهان آن را مشک یافت.(۳)

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

عبدالله بن غالب حدانی در سال ۱۸۳ ه .ق، در روز هشتم ذی الحجه یوم الترویه کشته شد و مردم از خاک قبر او همانند مشک بر می داشتند.(۴)

از نظر تاریخی هم ثابت شده که مردم از خاک پاک قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت حمزه، بلکه از کل مدینه به عنوان تبرک برمی داشتند.

۱- حسین دیار بکری، تاریخ الخمیس، ج۲، ص۱۷۳؛ عبدالله بن سعید عبادی، منتهی السئول علی وسائل الوصول، ج۴، ص۳۱۷؛ احمد بن عبدالوهاب نویری، نهایه الارب، ج۱۸، ص۴۰۳.

۲- وفاء الوفاء، ج۲، ص ۶۰.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۲۸۹.

۴- احمد بن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۵، ص ۳۱۰.

ص: ۴۶

بنـابراین، مسـلمانان و پیروان اهـل بیت علیهم السـلام به پاس احترام رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم خود و برای ابراز محبت بی شـایبه خود نسبت به آنـان، ضـریح مطهرشـان را می بوسـند یا در و دیوار را لمس می کننـد و این کار تنها برای آن است که به پیامبر گرامی و عترت طاهرینش عشق می ورزند. همانند بوسـیدن جلد قرآن توسط هر مسـلمانی که این کار را احترام به قرآن می داننـد، حال آنکه جلـد قرآن خود قرآن نیست. چه بسا از پوست حیوانی باشد، اما به اعتبار آنچه در مابین دو جلد قرار می گیرد، بوسـیده می شود. بوسـیدن ضریح و در و دیوار حرم نیز چنین است و بوسیدن آن به عنوان احترام به کسی است که داخل قبر خوابیده است، چون او را بنده صالح خدا میدانند که قابل احترام است.

ادیبی شیرین سخن می گوید:

أمُرُّ عَلی الدِّیار سَلمی أُقَبِّل ذا الجَدارِ و ذا الجدارا

وَ مَا حُبُّ الدِّیارِ شَغَفنَ قلبی و لَکِن حُبُّ مَن سَکَنَ الدِّیارا(۱)

بر دیـار سـلمی می گـذرم. این دیوار و آن دیوار را می بوسم. دوستی آن یار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبت ساکن آن اسـت که مرا به وجد و سرور می آورد.

مسـلمانان در عین ارادت و محبت به اولیـای خـدا، آثـار آنان را ماننـد خودشان، مخلوق و آفریـده خـدا می داننـد که در همه حال، نیازمند و وابسـته به خدایند و به راستی از کجای این اعتقاد، شـرک و بدعت بر می آید. چگونه است که مسلمانان و به ویژه پیروان اهل بیت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله ، امروز با وجود سـیره صحابه، توسط وهابیت به شدت متهم به شرک و بدعت می شوند، درحالی که نظریه فرقه های دیگر اهل سنت گواه تأیید این سنت است.

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۴۷.

ص: ۴۷

۸. آیا ساختن بنا روی قبور و مسجد در کنار آنها بدعت و شرک است؟

۸. آیا ساختن بنا روی قبور و مسجد در کنار آنها بدعت و شرک است؟

ابن تیمیه می گوید:

مشاهدی که روی قبور پیامبران و صالحان از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است.(۱)

اعضای استفتای دایمی وهابیان نیز می نویسند:

بنا ساختن بر قبور، بدعت و منکری است که در آن، غلوّ در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمانان یا نایب اوست که بناهایی را که روی قبور ساخته شده، ویران و آنها را با زمین یکسان سازد. به طور عملی با این بدعت مقابله و راه شرک بسته شود.(۲)

پاسخ

یکی از منابع احکام ما قرآن است و قرآن بنای بر قبر را جایز می داند؛ زیرا در قرآن در ماجرای اصحاب کهف آمده است: وقتی اصحاب کهف پس از بیداری از خواب دوباره مردند، حاکمان و علمای عصر با هم اختلاف کردند. برخی گفتند برای احترام به این افراد صالح روی قبور آنها یک ساختمان بسازیم و برخی گفتند مسجد بسازیم:

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيهِم بُنْيانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِم مَّسْجِدًا. (کهف: ۲۱)

گروهی می گفتند بنایی بر آن بسازید. پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).

همه اتفاق داشتند که برای احترام به آنها باید روی قبور آنها چیزی بنا شود. آنان پیرو دین الهی زمان خودشان بودند و بر طبق دین الهی رفتار

۱- منهاج السنه، ج۲، صص ۴۳۵ ۴۳۷.

۲- الجنه الدائمه للبحوث العلميه و الافتاء، ش ۷۲۱۰.

ص: ۴۸

می کردنـد و ما دلیلی نداریم که این سـنت در زمان پیامبر ما منسوخ شده است. قرآن نیز وقتی این ماجرا را نقل میکند، با آن مقابله نمیکنـد، حـال آنکه در موارد مشـابه، وقتی یکی از اعمال و رفتار زمان جاهلیت یا مسـیحیان و یهودیان را نقل میکنـد یا حتی گاهی رفتـار یکی از انبیـا را مطرح میکنـد، برای آنکه از دسـتورهای الهی محسـوب نشود، متـذکر میشود. مثلاًـ وقـتی در داسـتان حضـرت یوسف، فرزنـدان یعقوب میخواهنـد به مصـر برونـد تا در آن قحط سالی، از حاکـم مصـر گنـدم بگیرند، حضـرت یعقوب برای اینکه چشم زخم نخورند یا به علت دیگر، میگوید از یک در وارد نشوید.

خداوند در این جا بر کلام حضرت یعقوب حاشیه ای می زند و میفرماید:

و هنگامی که از همان طریق که پـدر به آنها دسـتور داده بود، وارد شدند، این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمیتوانست از آنها دور سازد، جز حاجتی در دل یعقوب (که از این طریق) انجام شد. (یوسف: ۶۸)

پس این خواسته یعقوب را حاجتی از دل یعقوب نامید، نه حکم الهی، اما در آیه مربوط به اصحاب کهف چنین نگفت.

همچنیـن در آیه ۲۷ سوره حدیـد، هنگـامی که رهبـانیت مسیحیان را بیان می کنـد برای آنکه امری مشـروع و از شـریعت اسـلام به حساب نیاید، می فرماید ما چنین چیزی را برای آنان مقرر نکرده بودیم:

وَ رَهْبَانِیهً ابْتَدَعُوهَا مَا کَتَبْنَاهَا عَلَیهِمْ إِلَّا ابْتِغَاء رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَایتِهَا.

و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، و ما بر آنها مقرر نداشـته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند.

خداوند در ماجرای اصـحاب کهف چیزی را متذکر نمی شود. به بیان دیگر، سکوت نشانه امضا و قبول آن است. به همین جهت، از دیرباز سیره مسلمانان بر این بوده که بر قبور بزرگان دین، حرم و بارگاه بسازند و این

ص: ۴۹

سیره در تمامی سرزمین های اسلامی همچنان ادامه داشته است و علاوه بر شیعیان که بر قبور اهل بیت پیامبر اسلام بنا می ساختند، دیگر فرق اسلامی نیز بر روی قبور بزرگان خود و شهیدان راه خدا، گنبد و بارگاه ساخته و به زیارت آن قبور رفته و به آنان احترام می گذاشتند. مانند بارگاه ابوحنیفه و عبدالقادر گیلانی در بغداد و بارگاه محمد بن اسماعیل بخاری، مؤلف صحیح بخاری در سمرقند و مزار حضرت هود و صالح در نجف و قبر هابیل در قریه زبدانی دمشق و مقبره و مسجد بلال در دمشق و مسجد و مزار حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و ساره در شهر الخلیل و ده ها مزار و بارگاه در سایر مناطق جهان که همچنان پابرجا و مورد احترام مسلمانان است. دراین میان تنها وهابیان هستند که پس از تسلط بر سرزمین حجاز با این سیره مسلمانان به مخالفت برخاسته و در این کشور گنبد و بارگاه بزرگان دین را نابود و قبور آنان را با خاک یکسان کردند، مانند قبور ائمه بقیع که در سال ۱۳۴۵ ه .ق ویران شد. همچنین قبر ابراهیم فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله که در خانه محمد بن زید بن علی قرار داشت و بنای مسجد روی قبر حمزه علیه السلام که از اوایل قرن دوم هجری به جای مانده بود. توسط وهابیان نابود شد. نیز بنای قبر سعد بن معاذ که در خانه ابن افلح بود و در زمان عمر بن عبدالعزیز بر روی آن گنبد ساخته بودند، توسط وهابیون تخریب شد.

وهابیون معتقدند دلیل آنان در این گونه اعمال روایتی است که از مسلم نقل شده است:

نهی رَسولُ الله صلی الله علیه و آله أن یُجصّصَ القبرُ و أن یَعقُدَ عَلیه وَ أن یُبنی علیه.(۱)

رسول خدا نهی کرد که بر قبرها گچ مالی شده و بر روی آن نشسته شود یا بر روی آن بنا نهاده شود.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب النهی عن التجصیص، ص ۴۴۰، ح۲۱۳۴.

ص: ۵۰

در این روایت از بنای روی قبر نهی کرده است.

در پاسخ به این روایت باید گفت: این روایت نیز علاوه بر منافات داشتن با سیره قطعیه مسلمانان، بر مدعای وهابیت دلالت ندارد؛ زیرا هر آنچه پیامبر از آن نهی کردند، دلالت بر حرمت ندارد، بلکه برخی نواهی آن حضرت بر حرمت و برخی دلالت بر کراهت دلالت دارد که نواهی مورد نظر در این روایت نیز از گروه مکروهات است. چنانکه ابن قُدامه از فقیهان برجسته مذهب حنبلی می گوید: گچ مالی و بنای بر قبور و نوشتن بر روی آنها مکروه است.(۱)

همچنین از دیدگاه ابوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی، بنا بر قبور، مکروه است.(۲) نووی از عالمان مذهب شافعی نیز از این حدیث کراهت را فهمیده، می گوید بنا بر قبور، کراهت دارد.(۳)

به نظر مذهب مالک نیز بنای بر قبور فقط کراهت دارد.(۴)

بنابراین، ادعای وهابیت در این باره مخالف با دیدگاه عالمان مذاهب چهارگانه اهل سنت، حتی مذهب خودشان است. علاوه بر همه اینها کراهت مربوط به قبور افراد عادی است، وگرنه بنا بر سیره مستمر مسلمانان، بنا بر روی قبور بزرگان دین از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کراهتی ندارد.

دلیل دیگر وهابیان، روایت ابی الهیّاج است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

تو را به مأموریتی می فرستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آن فرستاد: اینکه هیچ تمثالی نیابی، مگر آنکه محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی، مگر آنکه مساوی سازی.(۵)

اینان می گویند طبق روایت، قبور باید با زمین هم سطح باشد.

۱- المغنی، ج۲، ص۳۸۷.

۲- علاءالدین سمرقندی، تحفه الفقهاء، ج۱، ص۲۵۶.

۳- المجموع، ج۵، ص۲۹۶.

۴- صالح بن عبد السمیع الآبی الازهری، الثمرالدانی، ص۲۵۷.

۵- احمد بن حنبل، مسند، ج۱، ص۹۶.

ص: ۵۱

پاسخ

آنچه در این روایت آمد، دلیلی بر حرمت بنای بر قبور نیست؛ زیرا با صرف نظر از ضعف سند آن در دلالت حدیث نیز جای بحث و گفت و گو است؛ زیرا جمله «وَ لا ـ قَبراً اِلّا سوّیَتَه» به معنای تخریب بنای قبور نیست، چون سخنی از بنای بر قبر نشده تا دلیل بر تخریب بنا باشد، بلکه به معنای مسطح کردن قبر در مقابل تسنیم است؛ یعنی بلند کردن قبر و بالا آمدن آن همانند کوهان شتر نباشد، بلکه با کمی ارتفاع از سطح زمین مسطح باشد.

نووی در شرح این روایت می گوید:

سنت آن است که قبر زیاد از سطح زمین بلندتر نباشد و به صورت کوهان شتر نیز نباشد، بلکه به اندازه یک وجب بلند و مسطح باشد.(۱)

همان کاری که شیعیان اهل بیت از گذشته می کردند، اما برخی از اهل سنت از این کار دوری می کردند و سخن آنها این بود که چون شیعه چنین می کند، نباید همانند آنان قبر را درست کرد، هر چند سنت پیامبر باشد، اما قسطلانی از علمای اهل سنت می گوید:

سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مسطح کردن قبر است و جایز نیست این سنت رها شود، چون شعار پیروان مذهب شیعه شده است (زیرا شیعیان قبر را مسطح می کنند) و میان مسطح کردن قبر و روایت أبی الهیاج هیچ منافاتی نیست، زیرا منظور روایت، صاف کردن قبر و برابر کردن آن با زمین نیست، بلکه مراد، مسطح کردن در مقابل تسنیم است و این معنا را از جمع میان روایات به دست می آوریم.(۲)

ادعای عجیبی که ابن تیمیه می کند، این است که می گوید:

۱- یحیی بن شرف الدین نووی، شرح صحیح مسلم، ج۷، ص۲۶.
۲- «السنه فی القبر تسطیحه و انّه لا یجوز ترک هذه السنه لمجرّد انّها صارت شعاراً للروافض و انّه لا منافات بین التسطیح و حدیث ابی هیاج: لانّه لم یُرَد تسویته بالأرض و انّما أراد تسطیحه جمعاً بین الأخبار» (ارشاد الساری، ج۲، ص۴۶۸).

ص: ۵۲

شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته اند، تعظیم می کنند. شبیه مشرکان در آنها اعتکاف می کنند و برای آنها حج انجام می دهند، همان گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می دهند.(۱)

چنین ادعایی نیازمند پاسخ گویی نیست؛ زیرا کسانی که با شیعه آشنایند، به خوبی می دانند آ نچه ابن تیمیه مدعی است، تهمتی بیش نیست و آنان حج واجب و مستحب خود را زیارت قبور اهل بیت قرار نداده و احترام آنان به قبور اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از باب تعظیم شعایرالله است؛ زیرا خداوند می فرماید:

مَن یعَظِّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ. (حج: ۳۲)

و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های باتقواست.

شعایر جمع شعیره، به معنای دلیل و علامت است. شعایر الله، یعنی اموری که دلیل و نشانه به سوی خداست. صفا و مروه و مشعر هم از نشانه ها به سوی توحید و دین حنیف است. ازاین رو، محترمند. شکی نیست که وجود پیامبران و اولیا نیز از بزرگ ترین نشانه های دین خداوند است. حال که چنین است، حفظ آثار و قبورشان نیز ارزشمند است. همچنین قرآن کریم به صراحت، به مودّت و محبت اقربای پیامبر اسلام دستور داده است.، آنجا که می فرماید:

قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی. (شورا: ۲۳)

بگو از شما پاداشی نمی خواهم، مگر مودت ذوی القربی را.

آشکار است که بنا بر قبور اقربای پیامبر از مصداق های اظهار محبت و مودّت به اهل بیت علیهم السلام است.

۹. آیا زیارت قبور شرک و حرام است؟

۹. آیا زیارت قبور شرک و حرام است؟

یکی از عقاید وهابیون، عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی و کاستن از جایگاه و مقام آنان است؛ آنان در این راستا زیارت قبور پیامبران و اولیا را حرام می دانند. بر اساس دیدگاه ابن تیمیه، هرگونه مسافرت به قصد

۱- منهاج السنه، ج ۱، صص ۴۷۴ ۴۷۹.

ص: ۵۳

زیارت قبور انبیا و صالحان و نذر کردن، سوگند خوردن و بوسیدن و مسح کردن مزار آنان حرام و مایه شرک است. از نظر ابن تیمیه، پیامبران و اولیای الهی، پس از مرگ، کوچک ترین تفاوتی با افراد عادی ندارند. به گفته وی: «لَیسَ فی وجود القبور اَمانٌ؛ قبرها نمی تواند پناهی برای امت باشد».(۱)

به نظر ابن تیمیه، هر گونه زیارت قبور، چه قبر پیامبر و غیر آن، شرک و حرام است.(۲) وی می گوید:

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است، سفر می کنند، با اجماع مسلمانان، مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج شده اند.(۳)

مأموران سعودی، با بهره گیری از همین عقیده اطراف قبر مطهر نبوی حضور دارند و نمی گذارند کسی آنجا بایستد و به قبر رسول خدا نزدیک شود. مهم ترین دلیل وهابیون بر حرمت زیارت قبور، روایتی است که ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

بار سفر بستن جایز نیست، مگر به سوی سه مسجد: مسجدالنبی، مسجدالحرام، و مسجدالاقصی.(۴)

پاسخ

یکی از بدترین عیب های ابن تیمیه و پیروانش، یعنی وهابیون آن است که فهم خود از دین را همچون خوارج معیار توحید و شرک دیگران قرار داده اند. فهمی که چه بسا بدفهمی یا اشتباه یا بر فرض صحیح بودن، مخصوص خود و پیروان آنهاست و حق تحمیل نظر خود به پیروان مذاهب

۱- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنایی، ص۵۴.

۲- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنایی، ص۵۲.

۳- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنایی، ص۱۸.

۴- صحیح مسلم، کتاب الحج، باب سفر المراه مع محرم الی حج، ص۶۲۸، ح ۳۱۵۱.

ص: ۵۴

دیگر را ندارند، آن هم در جایی که قرآن و سنت و پیشوایان مذاهب دیگر اهل سنت رأی و فتوای دیگری داشته باشند. در اینجا دو موضوع قابل طرح است.

الف) آیه و روایات بر جواز زیارت قبر مؤمنان و صالحان دلالت دارد. خداوند در قرآن خطاب به رسولش می فرماید:

وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ. (توبه: ۸۴)

هرگز بر مرده هیچ یک از آنان (منافقان) نماز مگزار و بر قبر آنان (برای آمرزش خواهی) نایست. آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده، درحالی که فاسق و بدکارند، مرده اند.

در این آیه، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که هیچگاه بر جنازه هیچ یک از منافقان نماز نگزارد و بر قبر آنان نایستد و او را از حضور در کنار قبر منافق بر حذر داشته است. مفهوم آیه آن است که این کار در برابر قبر غیر منافق (مؤمنان) خوب و شایسته است. همان طور که در سیره پیامبر آمده که آن حضرت بر سر قبور مؤمنان حاضر می شد و به آنان سلام می کرد.

از جانب دیگر، دلیل بر بدعت بودن هر عملی آن است که در قرآن یا سنت از آن سخن نرفته باشد. حال آنکه زیارت قبور در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است. ابوهریره می گوید:

زار النبیُّ قَبرَ اُمِّهِ فَبَکی و أبکَی مَن حَولَهُ ثمّ قالَ فَزُوروا القْبورَ فَإنّها تُذَکِّرُ المَوتَ.(۱)

پیامبر قبر مادر خود را زیارت کرد و در کنار قبر او گریست و کسانی را که دور او بودند، گریاند و فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت آنها مایه یادآوری مرگ است.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب۳۶، ص۴۴۳، ح۲۱۴۸.

ص: ۵۵

عایشه، همسر رسول الله صلی الله علیه و آله هم می گوید:

پیامبر زیارت قبور را به من یاد داد و گفت: پروردگارم دستور داد که به بقیع بیایم و برای آنها آمرزش بخواهم. گفتم: یا رسول الله، من چه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان خدا گذشتگان از ما و بازماندگان از ما را رحمت کند! ما به همین زودی به شما می پیوندیم.(۱)

مسلم از عایشه نقل می کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخر شب به طرف بقیع می رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می کرد: «السَّلامُ عَلیکُم دارَ قَومٍ مُؤمنین».(۲)

طلحه بن عبیدالله می گوید:

ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای زیارت قبر شهیدان خارج شدیم. همین که به منطقه «حرّه واقم» رسیدیم، قبرهایی را دیدیم. پس عرض کردیم: ای رسول خدا؛ آیا این قبرهای برادران ماست؟ فرمود: این قبرهای اصحاب ماست و هنگامی که به قبرهای شهیدان رسیدیم، فرمود: این قبرهای برادران ماست.(۳)

صنعانی هم نقل می کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدای هر سالی به زیارت قبر شهیدان اُحد می آمد و به آنان این گونه سلام می کرد: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار». (سلام بر شما به جهت صبری که کردید، و سرای آخرت چه نیکوست). پس از او ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین می کردند.(۴)

آن حضرت نه تنها در عمل و رفتار زیارت قبور را مجاز دانسته، بلکه در چندین روایت به زیارت قبور تشویق کرده است. مسلم در صحیحش نقل

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب۳۶، ص۴۴۳، ح۲۱۴۵.

۲- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب۳۶، ص۴۴۳، ح۲۱۴۴.

۳- سنن ابی داوود، کتاب المناسک، باب زیاره القبور، ص۳۷۸، ح۲۰۴۳.

۴- عبدالرزاق صنعانی، مصنف، ج۳، ص۵۷۴.

ص: ۵۶

می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را از زیارت قبور بر حذر داشته بودم، اما پس از این به زیارت آنان بروید».(۱)

عایشه، همسر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از ایشان نقل می کند:

إنّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله رَخَّصَ فی زیارهِ القبور.(۲)

به جهت همین رخصت بود که صحابه و تابعین به زیارت قبور می رفتند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر جمعه به زیارت قبر عموی خود حمزه می رفت و کنار قبر او نماز می خواند و گریه می کرد.(۳)

محب الدین طبری می نویسد:

عمر بن خطاب در سفری با عده ای از اصحابش به حج رفت. در بین راه، پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل، از احوال آن پیرمرد پرسید. گفتند از دار دنیا رفته است. راوی می گوید: «عمر را دیدم که با سرعت به طرف قبر او آمد و در آنجا نماز خواند، سپس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد».(۴)

به جهت همین روایات، فقهای اهل سنت بر خلاف وهابیت، به جواز زیارت قبور فتوا داده اند.

ابن عابدین، فقیه برجسته حنفی، درباره زیارت قبر مؤمنان می گوید:

اشکالی در زیارت قبور نیست، بلکه مستحب است... و باید در هر هفته زیارت نمایند، اما بهتر آن است که در روز جمعه، شنبه و دوشنبه و پنج شنبه باشد؛ زیرا محمد بن واسع می گوید: مردگان نسبت به زوار خود در روز جمعه و روز قبل و بعدش آگاهی دارند. پس نتیجه این می شود که روز

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۳۶، ح۲۱۴۹.
۲- محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، ج۱، باب ما جاء فی زیاره القبور، ص۵۰۰، ح۱۵۷۰؛ المستدرک، ج۱، ص۳۷۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج۴، ص۷۸.
۳- محب الدین طبری، الریاض النضره، ج۲، ص۳۳۰.
۴- حاشیه رد المحتار علی در المختار، ج۲، ص۲۶۲.

ص: ۵۷

جمعه بهتر است و همچنین در این روز مستحب است که به زیارت قبر شهدای احد برود، چون که ابن ابی شیبه روایت کرده که پیامبر سر هر سال به زیارت قبور شهدای احد می آمد و می گفت: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار».

ابن عابدین در ادامه، سخن غزالی و ابن حجر را در جواز بار سفر بستن برای زیارت قبور شهدا و صلحا را می آورد.(۱) حاکم نیشابوری می گوید: «زیارت قبور سنت مستحب است».(۲)

سمهودی و سُبکی می گویند:

علما بر استحباب زیارت قبور، برای مردان اجماع کرده اند و برخی همچون ظاهریه می گویند واجب است.(۳)

ابن ادریس شافعی می گوید:

زیارت قبور اشکالی ندارد، ولی هنگام زیارت قبور چیزی نگویید که موجب غضب پروردگار می شود.(۴)

شیخ منصور علی ناصف نیز می گوید:

نزد جمهور اهل سنت زیارت قبور مستحب است و در نزد ابن حزم در عمر یک بار زیارت قبور واجب است.(۵)

بکری دمیاطی از فقهای شافعی مذهب می گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده کسی نیست که از کنار قبری که صاحب آن قبر را در گذشته می شناخت، عبور کند و بر صاحب قبر سلام کند، جز اینکه صاحب قبر نیز او را شناخته و پاسخ سلام وی را خواهد داد.

وی پس از نقل روایت می گوید: «استحباب زیارت قبور خویشاوندان، به ویژه پدر و مادر تأکید شده است».(۶)

۱- وفاء الوفاء، ج۴، ص۱۸۶؛ شفاء السقام، ص۱۸.

۲- التاج الجامع للاصول، ج۱، ص ۳۸۱.

۳- معرفه السنن و الآثار، ج۳، ص۲۰۲.

۴- المستدرک، ج۱، ص۳۷۷.

۵- نک: سید بکری دمیاطی، اعانه الطالبین.

۶- شفاء السقام، ص۱۸۳.

ص: ۵۸

به همین جهت محمد بن ادریس شافعی، به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شدند.(۱)

ب) اگر بر اساس فتوای علمای اهل سنت، زیارت قبور صالحان مستحب باشد، زیارت قبر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او به طریق اولی مستحب خواهد بود، چون بخشش و غفران الهی را به همراه دارد. خداوند می فرماید:

لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا. (نساء: ۶۴)

و اگر هنگامی که آنان بر خود به گناه ستم کردند، از کردار خود به خدا توبه و به تو رجوع می کردند که بر آنها اسغفار کنی. البته در این حال، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

سبکی شافعی، در شفاء السقام می گوید:

دانشمندان اسلامی از این آیه معنای عموم را فهمیده و آن را هم شامل دوران زندگی و هم پس از مرگ پیامبر دانسته اند. برخی نیز گفته اند مستحب است این آیه کنار قبر آن حضرت تلاوت شود.» آیه مربوط به حال حیات پیامبر است، ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی شود.(۲)

شاهد بر گفته سبکی، فتاوای عده ای از علمای مذاهب اسلامی دراین باره است که یکی از آداب زیارت قبر پیامبر را تلاوت همین آیه به هنگام زیارت دانسته اند، همانند نووی شافعی در المجموع(۳) و عبدالله بن قدامه حنبلی در المغنی(۴) و عبدالرحمان بن قدامه مقدسی حنبلی در شرح الکبیر(۵) و دمیاطی در اعانه الطالبین(۶) و بهوتی در کشف القناع(۷) و... .

۱- شفاء السقام، ص ۱۸۱.

۲- المجموع، ج۸، ص ۲۷۴.

۳- المغنی، ج۳، ص ۵۹۰.

۴- شرح الکبیر، ج۳، ص ۴۹۴.

۵- اعانه الطالبین، ج۱، ص ۲۹۸.

۶- منصوربن یونس بهوتی، کشف القناع، ج۲، ص ۵۹۹.

۷- بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۶.

ص: ۵۹

با ادله دیگر به اثبات رسیده است که پیامبر پس از رحلت، زندگی برزخی دارد و سلام مردم را می شنود و جواب می گوید و اعمال مردم بر او عرضه می شود. علاوه بر این آیه، در احادیث فراوانی رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را به زیارت قبرش تشویق کرده و فرموده است:

مَن زارنی بَعدَ مَوتی کان کمن زارَنی فی حیاتی.(۱)

هر کس پس از مرگم، مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است.

از عبدالله بن عمر نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَن جاءنی زائراً (لا تحمِلُه) اِلا زِیارتی کانَ حَقّاً عَلیَّ أن أَکُونَ شفیعاً یومَ القیامَه.(۲)

هر کسی به قصد زیارت به سوی من آید و قصدش فقط زیارتم باشد، بر من است که در روز قیامت، شفیع او باشم.

حال با توجه به روایت اخیر، چگونه امکان دارد که کسی به زیارت قبر آن حضرت برود، اما بار سفر نبندد و چگونه بار سفر بستن برای زیارت جایز نیست؟

عالمان اسلامی به جهت وجود چنین دلایلی به جواز، بلکه استحباب زیارت قبر آن حضرت حکم کرده اند و فقهای مذاهب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نه تنها شرک و بدعت نمی دانند، بلکه مستحب دانسته اند.

ابن عابدین از فقهای حنفی در برابر این پرسش که آیا زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای زن ها استحباب دارد؟ می گوید: «آری، هیچ کراهتی هم ندارد. البته بر اساس ضوابط و شرایطی که بعضی از علما بدان اشاره نموده اند، قول برتر در مذهب ما و کرخی و دیگران این است که جواز زیارت قبور برای

۱- طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

۲- حاشیه رد المختار، ج۲، ص۶۸۹.

ص: ۶۰

مردان و زنان ثابت است و هیچ اشکالی در آن نیست، ولی بنا بر غیر مذهب و مبنای ما باز هم قائل به استحباب هستیم، چون اصحاب به طور مطلق به استحباب فتوا داده و ویژه مردها ندانسته اند، بلکه بعضی قائل به وجوب آن شده اند».(۱)

غزالی شافعی هم در آداب زیارت گفته است:

پیامبر گفت: من زارنی بعد وفاتی فکأنّما زارنی فی حیاتی؛ هر که پس از وفات من مرا زیارت کند، همچنان است که در حیات زیارت کرده بود و گفت: مَنْ وَجَدَ سَعةً وَ لَمْ یَزُرنی فَقدْ جَفانی؛ هر که را امکان باشد و مرا زیارت نکند، در حق من جفا کرده است و گفت: مَنْ جاءَنی زائرا لا یُهمّه الاّ زیارَتی کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ اَن أکونَ لَه شفیعا، هر که به زیارت من آید و مقصودی جز زیارت ندارد، حقی وی را در حضرت الهی ثابت شود که مرا شفیع وی گرداند.

پس هر که قصد مدینه کند، برای زیارت، باید که در راه، درود بسیار بگوید و پیش از رفتن از چاه حرّه غسل کند و خود را خوش بو سازد و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوشد و با تواضع و تعظیم راه رود و بگوید: بسم الله و علی ملّه رسول الله، رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی من لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً.

پس داخل مسجد رود و پهلوی منبر دو رکعت نماز بگزارد... چه این، محل توقف پیامبر صلی الله علیه و آله بود... و روی به دیوار مشهد آرد،... و چون روبه روی مرقد ایستاد، بگوید: السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا أمین الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوه الله السلام علیک یا خیره الله السلام علیک یا أحمد السلام علیک یا محمد السلام علیک یا ابا القاسم السلام علیک یا ماحی السلام علیک یا عاقب... و اگر وی را به رسانیدن سلام سفارش کرده باشند، بگوید: السّلام علیک من فلان،

۱- حاشیه رد المختار، ج ۲، ص ۶۸۹.

ص: ۶۱

السّلام علیک من فلان...، پس بازگردد و نزدیک سر پیامبر صلی الله علیه و آله بایستد، میان مرقد مقدس و اسطوانه ای که در این ایام است و روی به قبله آرد و تحمید و تمجید باری تعالی بگوید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود بسیار دهد، پس بگوید: اللّهمّ انَّکَ قُلتَ: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا، (نساء: ۶۴) بار پروردگارا تو فرمودی: اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند، به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند. بار پروردگارا، ما گفته ات را شنیدیم و فرمانت را اطاعت کردیم و قصد زیارت پیامبرت نمودیم تا او را شفیع قرار دهیم در گناهان خود و آنچه از بر دوش می کشیم، درحالی که از لغزش ها توبه کار و به اشتباهات و تقصیر خود اعتراف داریم. پس توبه ما را بپذیر و شفاعت پیامبرت را در حق ما پذیرا باش و به جهت منزلت و حقی که او در نزدت دارد، منزلت ما را در نزدت بالا ببر.

پس به روضه آید و در آن نماز گزارد و چندان که می تواند دعا گوید. چه پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: ما بَینَ قَبری وَ مِنبَری رَوضهٌ مِن ریاضِ الْجنّهِ و مِنبَری عَلَی حَوضی. و نزدیک منبر دعا گوید و مستحب است که دست بر رمّانه نهد که پیامبر در خطبه دست بر آن می نهاد.(۱)

و به همین جهت مسلمانان همواره به زیارت قبر آن حضرت می شتافتند. ابن حجر عسقلانی، از عالمان برجسته اهل سنت می گوید:

در زمان خلافت خلیفه دوم، مردم گرفتار خشک سالی شدند. شخصی از اصحاب به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوسل شد و گفت: «یا رسول الله! «اِستَسق لِأُمَّتِکَ فَاِنَّهُم قَد هَلکوا».(۲)

در روایتی دیگر آمده است:

۱- ابوحامد محمد غزالی، احیاء العلوم، ج۳، ص۴۷۳.

۲- فتح الباری، ج۲، ص۴۱۲.

ص: ۶۲

بلال پس از وفات رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به شام هجرت کرد. شبی از شب ها رسول خدا صـلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او فرمود: ای بلال، این چه جفایی است که در حق ما کردی؟ آیا وقتش نشده است که به زیارت ما بیایی؟ بلال سراسیمه از خواب بیـدار شـد و سوار مرکب شـد و به مـدینه رسـید و به طور مسـتقیم بر سـر قبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمد. سـپس گریست و صورت خود را به قبر مبارک مالید.(۱)

قاضی عیاض هم می گوید: «زیارت قبر پیامبر سنت است و مسلمانان بر آن اجماع دارند».(۲)

سمهودی نیز می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام از تربت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برداشت و بر چشمانش گذاشت و چند بیت شعر سرود».(۳)

در جایی دیگر آمده است که بلال حبشـی خود را روی قبر شـریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت و بدن خود را به قبر می سایید.(۴) گاه عبدالله بن عمر از سفری باز می گشت، نزد قبر پیامبر می آمد و به آن حضرت سلام می داد. نافع بن هلال می گوید: «بیش از صد بار دیدم که عبدالله عمر به زیارت قبر پیامبر می آمد و می گفت: السلام علی النبی».(۵)

همچنین آمده است که محمد بن حنفیه، پس از شـهادت برادرش، امام حسـین علیه السـلام ، بر سـر قبر آن حضـرت آمد. پس بغض گلوی او را گرفت. آنگاه به سخن در آمد و آن حضرت را ستود.(۶)

۱- ۳۲.تاریخ دمشق، ج۷، ص۱۳۷؛ اسد الغابه، ج۱، ص۲۰۸؛ سیر اعلام نبلاء، ج۱، ص۳۵۸.

۲- قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج۲، ص۸۳.

۳- سمهودی، وفاء الوفا،ج۴، ص ۱۳۴۰.

۴- ۳۵.تاریخ الخمیس، ج۲، ص۱۷۳؛ منتهی السئول علی وسائل الوصول، ج۴، ص۳۱۷؛ نهایه الارب، ج۱۸، ص۴۰۳.

۵- وفاء الوفا،ج۴، ص ۱۳۴۰.

۶- العقد الفرید، ج۳، ص۱۹۶.

ص: ۶۳

محمد بن حرب هلالی می گوید:

وارد مدینه شدم و به زیارت قبر پیامبر رفتم و آن را زیارت کردم و در برابر قبر شریف نشستم. در این هنگام عربی آمد و گفت: سلام برتو ای رسول خدا. شنیده ام خداوند فرموده است اگر آنان وقتی بر نفس خویش ستم کردند، به حضور تو برسند و توبه کنند و رسول خدا درباره آنان آمرزش بخواهد، خدا را تواب و رحیم می یابند. اینک با پشیمانی و استغفار از گناه خویش آمدم تا این بنده گناهکار را در پیشگاه خداوند شفاعت کنی، سپس گریه کرد و اشعاری را سرود و استغفار کرد.(۱)

ابو خلال، شیخ حنابله در عصر خود نیز می گوید:

هیچ مشکلی برایم پیدا نمی شد، مگر آنکه قصد زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام را می کردم و در آنجا به حضرت متوسل می شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می کرد.(۲)

ابن حِبّان (درگذشته ۳۵۰ ه .ق) در کتاب الثقات می نویسد:

بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم. در مدتی که در طوس بودم، هر وقت مشکلی بر من عارض می شد، به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خداوند می خواستم که مشکلم را برطرف کند و الحمدلله مشکلم برطرف می شد. این معنا را مکرر امتحان کردم و نتیجه گرفتم.(۳)

در احوالات ابن خزیمه آمده است که وی چنان در برابر بارگاه علی بن موسی الرضا در طوس، تعظیم و تواضع کرد که همه همراهان وی در شگفت شدند.(۴)

بنابراین، زیارت قبور مؤمنان، به ویژه زیارت قبر پیامبر، نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه سنت مستحبی است که همواره مسلمانان به آن پای بند بوده اند و اهل بیت علیهم السلام و یاران نیز به زیارت قبر مطهر آن حضرت می شتافتند،

۱- المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه،ج ۳، ص۵۹۷.

۲- کتاب الثقات، ج۸، ص۴۵۶.

۳- تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۲۰.

۴- تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

ص: ۶۴

ولی نخستین کسی که مردم را از زیارت قبر آن حضرت بازداشت، مروان حکم بود.

حاکم نیشابوری (درگذشته ۴۰۵ ه .ق) از داود بن ابوصالح نقل می کند:

روزی مروان حکم شخصی را دید که صورت خودش را بر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است. با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت و از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای؟ زائر، ابوایوب انصاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. او گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم. من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ام. آنگاه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیانش اهل بودند و آنگاه که نااهلان بر آن حکم راندند، برایش بگریید.(۱)

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می گوید که این حدیث صحیح است. این در حالی است که ابن تیمیه و وهابیون، با پیروی از امویان، مسلمانان را از زیارت قبر آن حضرت بازمی دارند.

از آنچه گذشت، در می یابیم که زیارت قبور، نه تنها بدعت نیست، بلکه از سنت و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، اصحاب و تابعین به شمار می آید و علمای اسلام بر آن اجماع دارند و فلسفه این عمل را نیز بی اعتنایی به دنیا و یاد کردن سفر آخرت می دانند.

همان گونه که در ابتدا گفتیم، دلیل وهابیت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر نیز روایت ابوهریره است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بار سفر نبندید، مگر به سوی سه مسجد؛ مسجدالنبی، مسجدالحرام، و مسجدالاقصی. بنابراین، سفر برای زیارت قبر پیامبر جایز نیست.

۱- المستدرک، ج ۴، ص۵۱۵ ؛ احمدبن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۲۲.

ص: ۶۵

پاسخ

در این حدیث دو احتمال هست، اول اینکه مستثنا منه «مسجدٌ من المساجد» باشد، یعنی اینکه بار سفر بستن معقول نیست، مگر برای سه مسجد. در این صورت، این روایت دلیل بر حرمت بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر، نخواهد بود؛ زیرا قبر پیامبر، مسجد نیست تا بار سفر بستن برای زیارتش حرام باشد؛ زیرا آنان که به مدینه مسافرت می کنند، هدفشان زیارت قبر پیامبر است. همچنان که غزالی می گوید:

حدیث درباره مساجد می گوید و مشاهد به معنای مسجد نیست، زیرا مسجدها پس از این سه، در فضیلت برابرند و در هر شهری مسجدی وجود دارد (و هیچ رجحان عقلی بین آنها وجود ندارد تا کسی برای دیدن آنها بار سفر ببندد.)، اما برکت زیارت مشاهد (انبیا و علما و اولیا) به حسب درجات آنها در نزد خدا تفاوتی عظیم وجود دارد.(۱)

دوم اینکه گفته شود مراد روایت آن است که جز برای دیدن سه مسجد، بار سفر بستن جایز نیست. لازمه این برداشت، حرمت هر نوع سفری است، اگرچه به قصد زیارت هم نباشد.

از میان این دو احتمال، آنچه پذیرفتنی است، همان احتمال اول است، زیرا بنابر احتمال دوم فرد مسلمان هیچگاه از شهر و دیار خود نباید سفر کند، نه برای تحصیل و تجارت و زیارت، بلکه فقط مجاز است برای دیدن سه مسجد سفر کند.

ازاین رو، برداشت وهابیان از این روایت درباره حرمت بار سفر بستن برای زیارت، باطل است. افزون بر اینکه بنا بر روایاتی که گذشت، سفر برای زیارت قبر پیامبر، سفارش خود آن حضرت است.

۱- «و الحدیث إنما ورد فی المساجد. و لیس فی معناها المشاهد، لأن المساجد بعد المساجد الثلاثه متماثله، و لا بلد إلا و فیه مسجد فلا معنی للرحله إلی مسجد آخر و أما المشاهد فلا تتساوی، بل برکه زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله عزوجلّ».

ص: ۶۶

با توجه به روایات و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین و حتی سیره ائمه مذاهب اهل سنت، زیارت قبور، به ویژه قبر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او، نه تنها جایز، بلکه مستحب است.

۱۰. آیا نذر و قربانی کردن برای صالحان و مؤمنان، شرک و حرام است؟

۱۰. آیا نذر و قربانی کردن برای صالحان و مؤمنان، شرک و حرام است؟

از جمله اعمالی که وهابیون آن را تحریم کرده اند، موضوع نذر برای اولیا و صالحان است. بن باز، مفتی سابق وهابیان می گوید:

از اقسام کفر در فعل قربانی برای غیر خدا نمودن و قصد قربت به آنان نمودن است که کسی برای اصحاب قبور گاوی یا گوسفندی یا مرغی قربانی نماید.(۱)

در همین راستا، وهابیان به ذبح و نحر برای اموات و اولیا اشکال می کنند. محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «پیامبر با مشرکان جنگید تا اعمالی مانند قربانی کردن، تنها برای خدا باشد».(۲)

پاسخ

باید دانست آنچه در میان مسلمانان، به ویژه شیعه رایج است، نذر برای خدا و اهدای ثواب برای صالحان و مؤمنان است. شیعیان معتقدند که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص، شایستگی نذر کردن را دارد و از آن جهت که مالك اشیا بوده و زمام امور به دست اوست، کفر و شرك است.

در مقابل، اگر مقصود نذرکننده این باشد که در واقع، نذرش، صدقه ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه کند یا از جانب کسی که از دنیا رفته، انجام دهد، هیچ اشکالی ندارد. هر چند نذر کند که در مکان خاصی چنین کاری انجام دهد.

۱- القوادح فی العقیده، ص۱۶.

۲- کشف الشبهات، ص۶۲.

ص: ۶۷

به گفته عزامی شافعی در فرقان القرآن، کسی که از چگونگی انجام این کارها از مسلمین آگاه باشد، می داند که قصد آنان از ذبایح و نذرهایی که برای مردگان، از انبیا و اولیا می کنند، چیزی جز صدقه از ناحیه آنان نیست و ثواب این اعمال را به آنان هدیه می کنند؛ زیرا دانسته اند که اجماع اهل سنت منعقد شده که صدقه زنده ها برای اموات مفید است و ثواب آن به آنها می رسد.(۱)

احادیث متعددی در کتاب های اهل سنت، بر جواز چنین نذری دلالت دارد. ثابت بن ضحاک، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

شخصی به حضرت عرض کرد: نذر کرده ام حیوانی را در بوّانه، نزدیکی ساحل ذبح کنم. آیا این نذر صحیح است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در زمان جاهلیت در آنجا بتی پرستش می شد؟ عرض کرد: خیر. فرمود: آیا در آنجا محل به پا داشتن یکی از اعیاد جاهلیت بود؟ عرض کرد: خیر. فرمود: به نذر خود وفا کن، (در همان جا گوسفندی را ذبح کن) زیرا فقط در دو مورد، نذر کردن صحیح نیست، یکی نذر در معصیت خداوند و دیگری نذر در موردی که ملک خود او نباشد.(۲)

ابو داوود در سنن خود روایت می کند:

زنی نزد پیامبر آمد و گفت: «من نذر کرده ام که در فلان مکان که در جاهلیت حیوان ذبح می کردند، قربانی نمایم، حضرت پرسید: آیا برای بت ها چنین می نمودند؟ گفت: نه. فرمود: به نذر خود وفا کن.(۳)

بنابراین، اگر نذر، بنابر رسوم جاهلیت و برای بت و اعیاد کفار نباشد، وفای به نذر در مکان خاصی، مانند مشاهد و زیارتگاه ها اشکال ندارد. روایات اهل سنت نشان می دهد که از طرف دیگران می توان حج به جا آورد و اعمال آن را انجام داد که یکی از آنها قربانی کردن است.

۱- ۳.الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب،ج ۵، ص۱۸۲.

۲- سنن ابی داود و کتاب الایمان والنذور باب ما یومر به من الوفاءبالنذر، ص ۶۳۰، ح۳۳۱۳.

۳- ۵.همان، ح۳۳۱۲.

ص: ۶۸

در روایتی، انجام قربانی امام علی علیه السلام را از طرف پیامبر بیان می کنند. حنش می گوید: «علی علیه السلام را دیدم که دو قوچ قربانی کرد. پرسیدم: چرا دو تا؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده است که همیشه از طرف او قربانی کنم». (۱)

بریده روایت کرده است: «زنی از پیامبر پرسید: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه بگیرم و حج به جای آورم؟ پیامبر فرمود: آری». (۲)

سعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

مادرم فوت شده است و گمان دارم که اگر سخنی می گفت، صدقه ای می داد و یا می گفت برایش صدقه بدهم. آیا اگر من از طرف او صدقه دهم، سودی به حالش خواهد داشت؟ حضرت فرمود: آری. پرسید: کدامین صدقه سودمندتر است؟ فرمود: «الماء»، پس سعد چاهی کند و گفت: این برای مادر سعد باشد. (۳)

این روایات به صراحت می گوید که بخشش زنده ها برای مردگان سودمند است و دیگر آنکه قصد و نیت در این گونه امور فقط خداست و مقصود گوینده از اینکه این صدقه یا نذر برای فلان مرده باشد، ثواب آن است، نه اینکه برای تقرب به مرده باشد. به همین جهت، سعد پس از حفر چاه گفت: «هذه لأمّ سعد»، یعنی ثواب آن برای مادرم باشد. دیگر نذرها، بخشش ها و قربانی ها که مسلمانان برای قبور انبیا و اولیا به نیازمندان هدیه می کنند، تنها به قصد تقرب به خدا و رسیدن ثواب آن به صالحان انجام می گیرد.

همانند روایت بالا از عایشه نیز نقل شده است که نویسندگان صحیحین و سنن معتبر نزد اهل سنت آن را نقل کرده اند:

۱- سنن ابی داوود، کتاب الضحایا، باب ۱، ص۵۲۷، ح ۲۷۹۰؛ مسند، ج۱، ص ۱۵۰.

۲- سنن ابی داوود، کتاب الوصایا، باب ۱۲، ح۲۸۷۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج۵، ص ۳۴۹.

۳- سنن ابی داوود، کتاب الزکاه باب فی فضل سقی الماء، ص۳۱۵، ح ۱۶۸۱؛ تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج ۱، ص۴۶۹؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۷، ص۲۱۵؛ عبدالرحمان بن محمد ثعالبی، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۵۳۷.

ص: ۶۹

و عن عـائشَهَ: أنَّ رَجُلاً قـالَ لِلنّبی صَـلّی اللّهُ علیه وَ سَـلَّم: إنّ أمّی إفْتلتْ نَفسُـها وَ أراهـا لَوْ تَکلَّمتْ، تَصـدَّقتْ، فَهـلْ لهـا مِن أجرٍ إنْ تَصدّقْتُ عنها؟ قال: نعم.(۱)

عـایشه می گویـد: مردی نزد رسول خـدا صـلی الله علیـه و آله آمـد و گفت: مـادرم مرد، امـا اگر (پیش از مرگ) سـخن می گفت (دستور) صدقه می داد. آیا اگر من از جانب او صدقه دهم، برای او فایده دارد؟ فرمود: آری.

دلیل دیگر بر جواز چنین نـذرهایی، سیره مسـلمانان است که برای برخی از قبور اولیا نذر می کردند و علما و فقهای سـلف بر چنین کاری خرده نگرفته و آن را شرک نشمرده اند.

یکی از این قبرهـا در بغـداد است که متعلق به یکی از نوادگـان امیرالمؤمنین علیه السـلام ، به نام عبیـدالله بن محمـد است که به نقل خطیب بغدادی مسلمانان جهت نذر کردن برای آنجا و برآورده شدن حاجاتشان آن را قبرالنذور نامیده اند.(۲)

خلاصه کلام اینکه آنچه نـذر در معصیت و نـذر در مال دیگران است، حرام و نارواست و نـذری که برای خداونـد باشـد، در واقع صدقه ای است که ثواب آن به اولیای الهی هدیه می شود و دلیلی بر نفی آن وجود ندارد.

در حقیقت، اگر کسـی، حیوانی را با قصـد عبادت برای غیر خـدا ذبح کند، همان طور که بت پرسـتان این کار شـرک آلود را انجام می دادنـد، این کـار شـرک است، ولی اگر کسـی، حیوانی را از طرف انبیا و اوصـیا یا مؤمنان قربانی کنـد تا ثوابش را به آنها هـدیه دهـد، هماننـد آنکه برخی قرآن می خواننـد و ثواب آن را برای انبیـا و اوصـیا یـا مؤمنان هـدیه می کننـد، به یقین، در کار او پاداش بزرگ نهفته است.

۱- ریاض الصالحین، ص۲۵۹، ح۹۴۸.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص۱۳۵.

ص: ۷۰

قصـد تمام قربانی کننـدگان مسـلمان، برای اولیای الهی نیز همین است و جز این نخواهـد بود. چه شـیعیان، چون ائمه خود به توحید باور دارنـد و می کوشـند کار را برای خدا انجام دهند و هیچگاه برای مخلوقات، عمل عبادی انجام نمی دهند. اهل سـنت نیز همانند شیعیان به انجام قربانی برای دیگران اذعان می کنند.

چگونه است که بـا توجه به روایـات وارده و نیت خالص نذرکننـده به انجام کار برای خـدا، محمـد بن عبـدالوهاب از طرف خود به دیگران نسـبتی نامنـاسب می دهـد و بـا برداشـت شخصـی دیگران را مشـرک می دانـد. حـال آنکـه چنین برداشـتی بـا برداشت همه پیشوایان مذاهب اسـلامی در تعارض است تا آنجا که این سـخن وی سـبب تألیف کتابی توسط برادرش سلیمان در رد او شده است که آن را الرد علی من کفر المسلمین بسبب النذر لغیر الله نامید.(۱)

۱۱. آیا سوگند خوردن به غیر خدا شرک است؟

۱۱. آیا سوگند خوردن به غیر خدا شرک است؟

بن باز، مفتی سابق وهابیان می گوید:

سوگند و قسم خوردن به هیچ کدام از مخلوقات، اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله و کعبه و شرافت و غیره در نظر اکثریت علما جایز نیست، بلکه عده ای عدم جواز آن را به صورت اجماع نقل کرده اند.(۲)

وی همچنین مدعی است: «قسم خوردن به غیر خدا از محرمات شـرکیه می باشد.»(۳) بالاتر آنکه وهابیون قسم به غیر خدا را شرک می دانند.

پاسخ

همه می دانیم که آموزه های قرآنی و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، از ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک هستند. ازاین رو، شایسته

۱- خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۳، ص ۱۳۰.
۲- پناهگاه توحید، ص ۱۱۰.
۳- پناهگاه توحید، ص ۱۱۴.

ص: ۷۱

است تا هر اندیشه و رفتاری را بی هیچ تعصبی با محک منطق وحی و سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله بسنجیم و آنگاه داوری و حکم کنیم.

در قرآن مجید می بینیم که به آفریده های خداوند، چون «جان پیامبر صلی الله علیه و آله »، روان انسان، قلم، خورشید، ماه، ستاره، روز و شب، آسمان و زمین و زمان سوگند یاد شده است و اینها همه مخلوقات خدا هستند. اگر این عمل منکر و بد بود، خداوند آن را انجام نمی داد.

خداوند می فرماید:

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يعْمَهُونَ. (حجر: ۷۲)

(ای پیامبر) به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش سرگردانند.

خداوند تنها در سوره الشمس، به هفت مورد سوگند خورده است که خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان از آن جمله اند.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا

سوگند به خورشید و نور عالمتاب آن.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا

و سوگند به ماه که به دنبال خورشید ظاهر می شود.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا

و سوگند به روز که نور خورشید را جلوه گر می سازد.

وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا

و سوگند به شب هنگامی که [تاریکی آن] روز را می پوشاند.

وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا

و سوگند به آسمان و ذات اقدسی که آن را بنا فرمود.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا

و سوگند به زمین و آن آفریننده ای که آن را گسترانید.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا

و سوگند به روح و آن خدایی که آن را آفرید و نظام و کمال بخشید.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

ص: ۷۲

خداوند در آیه های ۱ تا ۳ سوره نازعات، به سه مورد و در سوره مرسلات، به ۱ تا ۳ مورد قسم خورده است. همچنین در سوره های طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور به غیر خود سوگند یاد کرده است.

بدین ترتیب، آیا قرآن مجید را که منادی توحید و یکتاپرستی است، می توان مروج دوگانه پرستی دانست؟

در روایات فراوانی هم که از طریق شیعه و سنی رسیده است، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می شود. احمد بن حنبل، پیشوای حنبلیان که وهابی ها، خود را به او منتسب می دانند، در کتاب مسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند:

فَلَعَمری لَاِنْ تَکلَّمَ بِمعرُوفٍ وَ تَنهی عَن مُنْکرٍ خَیْرٌ مِنْ اَنْ تَسکُتَ.(۱)

به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی، بهتر از آن است که ساکت باشی.

در صحیح مسلم هم آمده است:

مردی از نجد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و درباره اسلام و انجام تکالیف پرسش هایی کرد. وی پس از شنیدن دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: به خدا سوگند، بر این تکالیف زیاد نمی کنم و از آن کم نمی کنم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می گوید یا فرمود: به پدرش قسم، داخل بهشت شود، اگر راست می گوید.(۲)

این روایات نشان دهنده سیره رفتاری رسول الله صلی الله علیه و آله بر صحت قسم به غیرخدا است. این سیره در بین صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله نیز مشهود است. به گونه ای که یار و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت علی علیه السلام ، در نامه ای به معاویه چنین می نویسد:

۱- مسند، ج ۵، ص ۲۲۵.

۲- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الصلوات التی هی احد ارکان الاسلام، ص۳۲، ح۱۰.

ص: ۷۳

به جان خودم سوگند، اگر به عقل خود نظر کنی، نه هوای نفست، هر آینه مرا مبراترین مردم از خون عثمان خواهی دید.(۱)

علی ابن ابی طالب علیه السلام در بسیاری از فرازهای سخنان خویش به جان خود سوگند یاد کرده است. برای نمونه، ایشان فرموده است:

وَلَعَمری لَیضعُفنَّ لَکم التیهُ مِنْ بَعدی أضعافاً.(۲)

به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.

ابن عباس نیز درباره جواز متعه می گوید:

فَلَعَمری لَقَدْ کَانتْ المتعهٌ تُفعلُ عَلی عَهد اِمام الْمتقین یُریدُ رَسولَ الله صلی الله علیه و آله .(۳)

به جانم قسم همانا در زمان امام متقین یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه انجام می شد.

عایشه در پاسخ به پرسشی درباره طواف می گوید:

فَلَعَمری مَا اَتمَّ اللهُ حَجَّ مَنْ لَم یَطُف بَینَ الصَّفا وَالْمرَوهِ.(۴)

به جانم قسم که خداوند حج کسی را تمام نکرده که طواف بین صفا و مروه نکند.

با توجه به روایات پیش گفته، کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، نظرشان درباره قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام ، ابن عباس و عایشه چیست ؟ چگونه آن را توجیه می کنند؟ آیا آنان نیز مشرک بوده اند؟ مگر آنها در کنار آیات و روایات، به سیره صحابه و یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی نگرند که خود، دلیل و گواه روشن دیگری بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است؟

۱- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۷۶.
۲- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۲۸۴.
۳- صحیح مسلم،کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص۶۵۶، ح۳۳۱۹.
۴- صحیح مسلم،کتاب الحج، باب۴، ح۲۹۶۹.

ص: ۷۴

روشن است که در برابر این همه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام کند و هیچ دلیل دیگری نمی تواند، بیان خداوند در قرآن، شیوه پیامبر گرامی و سیره صحابه را زیر سؤال ببرد و آنان را به شرک و دوگانه پرستی متهم سازد.

بنابراین، اگر احیاناً ظاهر روایتی با آنچه در دلایل قطعی به ثبوت رسیده، مخالف باشد، باید به گونه ای توجیه و تأویل شود.

ص: ۷۵

فصل سوم: شبهه های عقیدتی

اشاره

فصل سوم: شبهه های عقیدتی

مقصود از شبهه های عقیدتی شبهه هایی است که ابن تیمیه و پیروانش (وهابیان) درباره عقیده شیعه مطرح کرده اند.

۱. آیا پیروی از اکثریت معیار حق و حق گرایی است؟

۱. آیا پیروی از اکثریت معیار حق و حق گرایی است؟

یکی از شبهاتی که وهابیان مطرح می کنند این است که چرا شما شیعیان بر اساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار نکردید و همچون بیشتر مسلمانان، پیرو یکی از مذاهب چهارگانه حنبلی، مالکی، شافعی یا حنفی نیستید. اندک بودن شیعیان، دلیل بر بطلان راه و عقیده آنان است.

پاسخ

اکثریت نمیتواند معیار حقگرایی یا بطلان باشد، بلکه در امور سیاسی و اجتماعی، تنها یک راهکار برای رفع مخاصمه ها و امثال آن است. به همین جهت، خداوند پیروی از اکثریت را باطل دانسته و آن را محکوم کرده است:

«أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يشْكُرُونَ؛ اکثر مردم سپاس گزار نیستند». (بقره: ۲۴۳)

«أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يعْلَمُونَ؛ اکثر مردم نمی دانند». (اعراف: ۱۸۷)

«أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يؤْمِنُونَ؛ اکثر مردم ایمان نمی آورند». (هود: ۱۷)

ص: ۷۶

در این آیات خداوند می فرماید که اکثر مردم ناسپاس و نادان و بی ایمانند، بلکه از این مهم تر، در خطاب به رسولش می گوید:

وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إِن يتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يخْرُصُونَ. (انعام: ۱۱۶)

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان و از تخمین و حدس (واهی) پیروی می کنند.

اگر اکثریت معیار حقگرایی باشد، پس همه مسلمانان باید دست از عقیده خود بردارند، زیرا اکثریت مردم جهان، دینی غیر از اسلام دارند.

آنچه معیار حق گرایی برای هر مسلمانی است و هر مسلمانی وظیفه دارد که به آن پای بند باشد، همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن امر کرده است، یعنی پیروی توأمان از کتاب و عترت که این دستور حضرت در کتاب های شیعه و اهل سنت به روایات متواتر ثقلین و خلیفتین مشهور است و در یکی از معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح مسلم نیز آمده است و حدیثی است که بیش از سی تن از صحابه آن را نقل کرده اند.(۱)

مسلم در کتاب صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

اَنا تارِکٌ فِیکُم ثَقَلینِ اَولهّما کِتابُ الله فیه الهُدی وَالنّورُ فَخُذوا بکتابِ اللهِ وَاسْتَمسِکوا بِه... وَ اهلَ بیتی اُذکِّرکُم الله فی اَهل بَیتی اذُکِّرکُم اللَه فی اهل بیَتی اُذْکِّرکُم اللَه فی اهل َبیتی.(۲)

ای مردم همانا من بشرم چه بسا که فرستاده پروردگارم (عزرائیل) به سویم آید و من اجابت نمایم، (ولی من شما را رها نکرده) در بین شما دو چیز گران بها به جای می گذارم، اولین آن کتاب خداست که در آن نور و هدایت

۱- سید علی میلانی، حدیث الثقلین، ص۱۷.

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه ،باب من فضائل علی بن ابی طالب، ص۱۲۰۰، ح۶۱۱۹.

ص: ۷۷

است، پس کتاب خـدا را بگیرید و به آن تمسک کنید و دیگری اهل بیت من است. خدا را درباره اهل بیتم یادآورتان می شوم (که درباره آنان خدا را در نظر بگیرید).

در سنن ترمذی این روایت از زیدبن ارقم نقل شده است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اِنّی تارِکٌ فِیکُم مَا انْ تَمسَّکتُم به لَنْ تَضِلوا بَعـدی، احـدَهما اعظمُ مِنَ الآخَر، کتابَ اللهِ حَبلٌ ممـدودٌ مِنَ السَّماءِ اِلی اَلْارضِ وَ عِترتی اهلَ بیتی وَ لَن یَتفرِقا حَتّی یَردا علی الْحوضَ، فَانظُروا کَیف تَخلُفونی فِیهما.(۱)

من در بین شـما چیزی می گـذارم که اگر به آن تمسک کنیـد، هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا ریسـمان آویزان از آسـمان به سوی زمین و عترتم است که همان اهل بیتم است و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا آنکه در کنار حوض(کوثر) نزد من آیند. پس نیک بنگرید که چگونه درباره آن دو انجام وظیفه می کنید.

این روایت، در پیروی از اهـل بیت علیهم السـلام در کنار قرآن صـراحت دارد و می گویـد که تنها راه نجات، پیروی از قرآن و اهل بیت است و از جـانب دیگر این روایت نیز مربـوط به حوض کوثر است، همـان که پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود که عـده ای از اصـحاب را از آن دور می سازند،(۲) ولی در اینجا می فرمایـد اهل بیت به من ملحق می شونـد و ما به دسـتور رسول خدا صـلی الله علیه و آله از اهل بیت او پیروی می کنیم تا همچون آنان به سوی بهشت هدایت شویم.

سنـد این حدیث نیز معتبر است و حدیثی صـحیح، بلکه متواتر است. و در کتاب مسـند احمد بن حنبل، پیشوای حنابله و وهابیان، در چندین جا این حدیث آمده و در آن موارد هیچ اشاره ای به ضعف این روایت نشده است،(۳)

۱- محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله۹، باب مناقب اهل البیت:، ص۱۰۷۸، ح۳۸۱۳.

۲- در پرسش ۱۲ به روایات آن پرداخته شد.

۳- احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، صص ۲۶،۱۷،۱۴و۵۹ ، ج ۴، ص ۳۶۷.

ص: ۷۸

بلکه هیثمی در مجمع الزوائد می گوید: «احمد این روایت را نقل کرده و سندش نیکو است».(۱)

جلال الدین سیوطی شافعی نیز در تفسیرش از معجم طبرانی از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

ای مردم همانا بین شما دو چیز به جای میگذارم که اگر بعد از من به آن دو تمسک کنید، گمراه نمیگردید؛ یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است، یکی کتاب خداست که ریسمان کشیده شده ما بین آسمان و زمین است و دیگری عترتم است که همان اهل بیتم میباشند و آن دو از هم جدا نگردند تا اینکه سر حوض (کوثر) بر من وارد گردند.(۲)

وی همچنین از زید بن ارقم نقل می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من پیش از شما می روم و شما بر سر حوض (کوثر) بر من وارد می شوید، اما نیک بنگرید که چگونه با دو ثقلم برخورد می کنید. پرسیدند: مراد از دو ثقل چیست؟ فرمود: ثقل بزرگ کتاب خداوند عزیز و جلیل است که یک طرف آن در دستان خداست و طرف دیگر آن در دستان شماست، پس به آن تمسک نمایید تا نلغزید وگمراه نشوید و اما ثقل کوچک عترت من است وآن دو ثقل از هم جدا نمی گردند تا آنکه بر سر حوض بر من وارد گردند؛ زیرا من این را برای آنان از خدا خواسته ام. پس شما از کتاب و عترتم پیشی نگیرید؛ زیرا هلاک می گردید و به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا آنان از شما داناترند.(۳)

ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه و ذهبی درباره حدیث ثقلین میگوید:

در روایات صحیح به ثبت رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیرخم فرمود: همانا من دو چیز گران بها بین شما به جای میگذارم، کتاب خدا و عترتم و آن دو از هم جدا نگردند تا در حوض بر من وارد شوند.(۴)

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۶۳.

۲- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰.

۳- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰.

۴- اسماعیل بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص۱۸۵.

ص: ۷۹

بنابراین، شیعه از کسانی پیروی می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور خداوند به پیروی از آنان امر کرده است. ازاین رو، همه معارف دین از اصول اعتقادات تا فروع فقهی را از آنان گرفته است، حال آنکه دیگر مذاهب اسلامی اصول دین خود را از امثال واصل بن عطا(۱) و ابوالحسن اشعری(۲) و ابوعلی ماتریدی(۳) یا از کسی مانند ابن تیمیه گرفتهاند و در فروع فقهی از کسانی پیروی می کنند که نه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدهاند و نه روایتی از آن حضرت شنیدهاند، زیرا ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی در سال ۸۰ هجری در کوفه از خانواده ای ایرانی و اجدادی مجوسی به دنیا آمد و در سال ۱۵۰، در زندان بغداد مرد.(۴) مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی، در سال ۹۵ در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ در همان شهر جان سپرد.(۵) محمد بن ادریس شافعی در سال ۱۵۰ در غزه به دنیا آمد و در سال ۲۰۴ در مصر از دنیا رفت.(۶) احمد بن حنبل، پیشوای حنابله در ۱۶۴ در بغداد به دنیا آمد و در سال ۲۴۱ در همان جا مرد.(۷)

۱- مؤسس فرقه کلامی معتزله که در سال ۸۰ ه . ق در مدینه متولد شد و در سال ۱۳۱ ه .ق در کوفه از دنیا رفت. معتزله در ابتدا پیروان زیادی داشت، اما از دوران متوکل عباسی با این فرقه مبارزه شد و امروزه پیروان شناخته شده ای در میان اهل سنت ندارد.

۲- ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، مؤسس فرقه کلامی اشعری در سال ۲۶۰ ه .ق در بصره به دنیا آمد و در سال ۳۲۴ در بغداد درگذشت. امروزه شافعی مذهبان اهل سنت در عقاید خود، پیرو وی هستند.

۳- ابوالحسن محمد بن محمد ماتریدی، متولد در ماترید سمرقند، مؤسس فرقه کلامی ماتریدی بود که در سال ۳۳۳ ه .ق در همان شهر فوت کرد. وی در برخی اصول با اشعری اختلاف عقیده داشت. امروزه بیشتر حنفی ها در عقیده، پیرو وی هستند.

۴- ۱۳بغدادی در تاریخ خود می گوید: «زوطی جدّ ابوحنیفه از کابل بوده است (و کابل در گذشته جزو قلمرو ساسانیان بود)»، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۶. . صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص ۳۷.

۵- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص ۴۵.

۶- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص ۴۹.

۷- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص ۵۴.

ص: ۸۰

ازاین رو، هیچ یک از آنان نه تنها پیامبر؛ بلکه اصحاب را نیز ندیده و حدیثی از آنان نشنیده اند. به همین جهت، امامان چهارگانه فقهی اهل سنت نیز در اصول عقاید و در احکام فقهی و منابع اصولی با یکدیگر اختلاف دارند. برخی قیاس را یکی از منابع احکام می داننـد و برخی نمی داننـد. برخی استحسان را از ادله می داننـد و برخی نمی داننـد. برخی مصالـح مرسله را از دلایل احکام می دانند و برخی نمی دانند.(۱) برخی، قرآن را مخلوق می دانستند و برخی نه، برخی عقیده به جبر دارند و برخی عقیده به اختیار و... . به همین جهت فرقههـای کلامی اشـعری، ماتریـدی، معتزلی، وهابی ودیوبنـدی و بریلوی و مـذاهب فقهی با گرایش حنفی، مالکی و شافعی و حنبلی و ظاهری و دهها فرقه دیگر پدیـد آوردند(۲) و به بیـان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله ، بیش از هفتاد و دو فرقه و گروه شدند.(۳)

به راستی کدام یک از این دو گروه شایسته پیروی هستند؟ کسانی که پرورش یافته رسول خدایند و از اول با دینداری و طهارت و پـاکی رشـد یافتنـد و آنگـاه اصـول و فروع دین را به دیگران آموختنـد یـا کسـانی که نه پیـامبر صـلی الله علیه و آله را دیـده و نه از نزدیک معارف دین را از او فراگرفته اند؟

اگر معیـار حق گرایی، پیروی از مـذاهب چهارگانه باشـد، حکم مسـلمانانی که پیش از پیشوایان چهارگانه می زیسـتند و مقلـد اینها نبودند، چیست؟ آیا همه آنها به مرگ جاهلیت مرده اند؟

اشـکال بعـدی این است که در کدام آیه یا روایت، نام این چهار نفر آمده و گفته شده همه مسـلمانان می باید از اینان تقلید کنند و پس از اینها راه اجتهاد

۱- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، صص ۱۵۶ ۱۶۱.

۲- برای آشنایی با فِرَق، نک: صالح الوردانی، فرق اهل السنه.

۳- سنن ترمذی، کتاب الایمان، باب ما جاء فی افتراق الامه، ص۷۵۹، ح ۲۶۳۹.

ص: ۸۱

بسته شده است. اینها که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده بودند، چگونه به فهم و تفسیر قرآن و احکام الهی دست یافتند؟

اگر بگویند آنان تفسیر و فهم آیات را از تابعین تابعین و تابعین از اصحاب فرا گرفته اند و اصحاب حافظ شریعت و ناقلان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تابعین بودند، می گوییم چگونه اصحاب، حافظان سنت و ناقل روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیات و بیان احکام بودند و حال آنکه در بین اهل سنت، بیش از صد سال نوشتن حدیث ممنوع بوده است تا آنکه مالک بن انس، به دستور منصور دوانیقی به جمع آوری حدیث پرداخت؟(۱)

از طرفی عقیده به اینکه اصحاب حافظ شریعت و ناقلان آن بودند، خلاف آن چیزی است که بخاری در کتاب صحیح خود می گوید؛ زیرا بخاری در کتابش از ام درداء نقل می کند که روزی ابو درداء با خشم و ناراحتی وارد منزل شد. از وی پرسیدم: چرا عصبانی هستی؟ گفت: به خدا قسم از امت محمد صلی الله علیه و آله چیزی از شریعت نمی شناسم که باقی مانده باشد، غیر از نمازی که به جماعت می خوانند.(۲) ابن حجر عسقلانی در شرح این کلام می گوید: «ظاهراً این حرف ابودرداء مربوط به آخر عمر وی و اواخر خلافت عثمان است».(۳)

پس از گذشت اندک زمانی، نماز جماعت نیز تباه می شود، همان طور که بخاری از زهری نقل می کند:

در شهر دمشق نزد انس بن مالک (صحابی معروف) رفتم. دیدم گریه می کند. پرسیدم: چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ انس گفت: از چیزهایی که می شناختم، جز نماز باقی نمانده بود. این هم تباه گردیده است.(۴)

۱- قاضی عیاض، ترتیب المدارک، ج۲، ص۳۷.

۲- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج۱، ص۱۸۰، کتاب الاذان، باب۳۱، ح۶۵۰.

۳- احمد بن حجر عسقلانی، فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج۲، ص۱۱۶.

۴- صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاه، ج۱، باب ۹، ص۱۵۲، ح۵۳۰.

ص: ۸۲

اگر اصحاب، حافظ شریعت و نقل کنندگان آن تابعین بودند، چرا وضعیت احکام به اینجا رسید؟ یا باید بگویید بخاری دروغ گفته است که چنین نسبتی را به آنان داده است یا آنکه راست گفته و اوضاع دینی مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بوده است. در این صورت احکام صحیح چگونه به دست پیشوایان چهارگانه شما رسیده است و چه اطمینانی وجود دارد که آنچه آنان فهمیده و بیان کرده اند، همان چیزی است که خدا و رسولش گفته اند.

شیعه چنین مشکلی ندارد؛ زیرا به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله همه معارف دین خود را از اصول اعتقادی تا مبانی عرفان و اخلاق و همچنین قواعد و اصول استنباط احکام و فروع آن را از طریق اهل بیت علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از کسانی دریافت کرده است که در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرورش یافته و به طور مستقیم آن علوم را از آن حضرت گرفته اند.

اولین کسی که در عالم اسلام به نوشتن احادیث پیامبر اقدام کرد، حضرت علی علیه السلام بود که با املای پیامبر، به تدوین حدیث پرداخت(۱) و آن حضرت چنان اشتیاقی به دیدار پیامبر و کسب علوم از آن حضرت داشت که سر از پا نمیشناخت، چنانکه ایشان فرمود من روزی دو بار بر حضرت وارد می شدم. هرگاه سؤال مینمودم، پاسخ میشنیدم و هرگاه من سکوت می نمودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به گفتن مینمودند.(۲)

این بدان جهت بود که حضرت علی علیه السلام ظرفیت بالای علمی را داشت و پیامبر از خدا خواسته بود که ظرفیت آن حضرت را بالا ببرد. چنانکه مکحول در ذیل آیه «تَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ». (الحاقه: ۱۱) می گوید:

۱- شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۲، ص۳۰۶.

۲- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج۱، ص۶۴.

ص: ۸۳

هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سَألتُ رَبیّ أن یَجعلَها أذنَ علیٍّ. فکان عَلیٌّ یقولُ: ما سَمِعتُ مِن رسولِ الله صلی الله علیه و آله شَیئا قَطُّ فَنسیتُه.(۱)

من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد و به دنبال آن علی علیه السلام می فرمود: من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم که آن را فراموش کنم، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم».

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود:

اِنَّ اللّهَ اَمرَنی اَنْ اَدنیک و لَا اَقصیک وَ اَن اُعلّمَک وَ اَنْ تَعیَ وَ حَقٌّ عَلَی اللّه اَنْ تَعیَ.(۲)

خدای سبحان مرا فرمان داد، تو را به خویشتن نزدیک سازم و به تو علم و دانش بیاموزم تا شنوا گردی و خداوند بر خود مقرر فرمود که گوش تو را شنوا قرار دهد.

به سبب همین شوق و اشتیاق بود که حضرت از روی افتخار میگفت:

در قرآن آیهای است که کسی جز من بدان عمل نکرد و آن آیه «إِذَا نَاجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَینَ یدَی نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً؛ چون خواهید که با رسول راز گویید، پیش از آن راز گفتن صدقه دهید» (مجادله: ۱۲) بود. چهار دینار داشتم. آن را به ده درهم فروختم و با آن با حضرت، نجوا و گفتوگو کردم و ده پرسش از آن حضرت نمودم و برای هر پرسش درهمی را صدقه دادم.(۳)

۱- محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۸، ص۲۶۴؛ عبدالرحمان بن محمد بن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص۳۳۶۹.

۲- تفسیر القرآن العظیم (ابن أبی حاتم)، ج ۱۰، ص ۳۳۷۰؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۸، ص۲۲۸؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۹، ص۳۶؛ محمد شوکانی، فتح القدیر، ج۵، ص۲۲۸؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۴، ص۲۲۵؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۲۶۰؛ احمد بن ابراهیم ثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۲۸ (با اندکی تفاوت).

۳- علی بن احمد واحدی، أسباب نزول القرآن، ص۴۳۲؛ قاضی عبدالله بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص۱۹۵؛ اسماعیل برسوی، تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۴۰۵؛ حسن بن محمد نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص۲۷۵؛ قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۸، ص۳۰۱؛ حسین بغوی، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۴۸؛ جارالله زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص۴۹۴؛ محمد بن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص۴۹۵.

ص: ۸۴

این خلوتنشینیها جز برای آن حضرت رخ نداد و علوم پیامبر صلی الله علیه و آله جز نزد او جمع نشده است. به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

انَا مدینهُ اْلعِلِم وَ علیٌّ بابُها فَمَن اَرادَ الْمَدینهَ (العلم) فَلْیأتِها مِن بابِها.(۱)

من شهر علمم و علی در ورودی آن شهر است هر کسی طالب علم است از در آن شهر (علی) باید وارد شود.

حضرت آنچه از پیامبر میآموخت، در صحیفهای یادداشت می کرد که بعدها به صحیفه علی علیه السلام یا کتاب علی علیه السلام معروف شد و نزد امامان ما بود و عترت آن را به هر کس که مایل بودند، نشان میدادند و گاه میگفتند در کتاب علی علیه السلام چنین است و با آن کتاب برای بعضی از یاران احتجاج می کردند.(۲)

۲. آیا شیعه پیرو اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است، چرا مذهب خود را مذهب جعفری نام نهاده و آن را مذهب اهل بیت ندانسته است؟

۲. آیا شیعه پیرو اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است، چرا مذهب خود را مذهب جعفری نام نهاده و آن را مذهب اهل بیت ندانسته است؟

پاسخ

در زمان پدید آمدن مذاهب مختلف فقهی و پایه گذاری مذاهب چهارگانه اهل سنت، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، امام جعفر صادق علیه السلام هم عصر آنان بود و مکتب فقهی اهل بیت را مطرح و عده ای را بر این اساس تربیت کرد. برای جداسازی مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام از دیگر مذاهب، آن را مذهب جعفری در مقابل مذهب حنفی، مالکی و... نام نهادند، وگرنه امام جعفر بن محمد علیه السلام بارها می فرمود:

هر آنچه من می گویم، از پدرم، از پدرش، علی بن الحسین، از جدّم، حسین و او از حسن و او از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ، گفته خدا تعالی است.(۳)

۱- محمد عبدالرئوف مناوی، فیض القدیر، ج۱ ص۴۹؛ المستدرک، ج۳، ص۱۲۷؛ جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، ج۱، ص۴۱۵.
۲- اصول کافی، ج ۱، صص ۴۱ و ۴۰۷.و ج۲، صص ۷۱، ۱۳۶، ۲۵۹ و ۲۷۸.
۳- محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج۲، ص۱۸۶؛ محمد بن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۸۳، ح ۳۳۲۷۱.

ص: ۸۵

۳. آیا عقیده به عصمت اهل بیت علیهم السلام غلو است؟

۳. آیا عقیده به عصمت اهل بیت علیهم السلام غلو است؟

از دیگر شبهاتی که وهابیت به آن دامن می زنند، زیر سؤال بردن عصمت امامان شیعه علیهم السلام ، به ویژه علی علیه السلام است. گاه دعاهای اهل بیت علیهم السلام را که در آنها از خدا طلب بخشش شده، دلیل بر نداشتن عصمت می گیرند و گاهی نیز برخی موضع گیری های آنان را دلیل بر معصوم نبودن آنان قرار می دهند و می گویند امام حسن علیه السلام با آنکه اصحابی داشت، صلح کرد و امام حسین علیه السلام با آنکه یاوری نداشت، قیام کرد، پس معلوم می شود که یکی از آن دو خطا کرده اند. خطای هر یک را بپذیرید، او از عصمت خارج می شود بنابراین شیعه در عقیده به عصمت آنان غلو می کند و به راه خطا می رود، زیرا غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله معصومی نیست.

پاسخ

عقیده به عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله غلو نیست؛ زیرا آیات و روایات متعدد بر عصمت آنان دلالت داشته و با صراحت آنان را به طهارت و پاکی ستوده است که آیه ۳۳ سوره احزاب یکی از این آیات است که خداوند در آن می فرماید:

إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

همانا خداوند اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور و به طور کامل پاکتان کند.

در این آیه اهل بیت به طهارت و پاکی ستوده شده اند و در روایات متعدد و معتبر نزد عالمان اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به معرفی آنان پرداخته است:

۱. ابن عباس هنگامی که دید عده ای درباره علی علیه السلام بدگویی می کنند، برخاست و دوازده ویژگی آن حضرت را برشمرد. از جمله فرمود:

ص: ۸۶

واَخذَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله ثَوبَه فَوَضعَه عَلی عَلیٍّ و فَاطمهَ وَ حسنٍ و َحُسینٍ وقال: إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خود را برروی علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام انداخت و فرمود: همانا خداوند اراده نموده که پلیدی را از شما اهل بیت دور نموده و به طور کامل پاکتان نماید.

سند این روایت معتبر است همان طور که هیثمی از عالمان اهل سنت، در مجمع الزواید می گوید:

این روایت را احمد (بن حنبل) و طبرانی در کتاب خود آورده اند و سند روایت احمد همان سند صحیح (بخاری) است. غیر از ابی بلج فزاری که او نیز ثقه می باشد، هر چند در او لینت وجود دارد.(۲)

حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این روایت می گوید:

این روایت صحیح السند می باشد، اما (بخاری و مسلم) آن را به این صورت نقل نکرده اند.(۳)

ابن عباس در روایتی دیگر می گوید:

ما نه ماه شاهد بودیم که هر روز پنج بار رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نمازهای پنج گانه دم در خانه علی علیه السلام می آمد و می گفت سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل البیت إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا به سوی نماز بشتابید.(۴)

۲. أم سلمه، همسر پیامبر می گوید:

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۱۹؛ المستدرک، ج۳، ص۱۳۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۱، البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۷۴؛ علی بن عساکر دمشقی، تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۱۰۰؛ احمد بن عسقلانی، الاصابه، ج۴، ص۴۶۷.
۲- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۱۹. (لین از الفاظ جرح در علم رجال است، اما جرحی که راوی را از عدالت ساقط نمی کند.)
۳- المستدرک، ج۳، ص۱۳۳.
۴- الدرالمنثور، ج۵، ص۱۹۹؛ احمد مراغی، تفسیر مراغی، ج۲۲، ص۷.

ص: ۸۷

آیه «إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» در اتاق من نازل شد و در اتاق من هفت نفر بودند، جبرییل و میکاییل و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و من دم در اتاق نشسته بودیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آیا من از اهل بیت نیستم. فرمود: «انک إلی خیر انک من أزواج النبی صلی الله علیه و آله ».(۱)

۳. پسر عموی ابن حوشب می گوید: با پدرم نزد عایشه رفتیم و درباره علی از وی پرسش کردیم. عایشه گفت: درباره کسی پرسش نمودید که محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دختر و محبوب ترین فرد در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله (فاطمه) زیر دست او بود. خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را با حسن و حسین فرا خواند و عبای خود را بر روی آنها کشید و گفت: «اللّهمّ هؤلاءِ اَهلُ بیتی، فأذهبْ عَنهُم الرِّجْسَ وَ طَهِّرهُم تطهیرا؛ بار پروردگارا اینان اهل بیت منند رجس و پلیدی را از آنان دور نما و به طور کامل پاکشان ساز.» به او نزدیک شدم و گفتم: آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: «تنحی فإنک علی خیر؛ دور شو تو بر خیری».(۲)

از عایشه کلام دیگری نیز نقل شده است. ابن تیمیه از بنیان گذاران مکتب سلفی و پیشوای وهابیان در کتابی که در رد شیعه نوشته است، می گوید:

حدیث کسا صحیح است و احمد (بن حنبل) و ترمذی از ام سلمه نقل کرده اند و مسلم نیز در کتاب صحیح خود آن را از عایشه به این صورت نقل کرده که عایشه می گوید: صبح روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبایی نقش دار از منزل خارج می شد که حسن نزد وی آمد. حضرت او را داخل عبا برد. پس از او حسین آمد. او را نیز به داخل عبا برد. آنگاه فاطمه، سپس علی آمد.

۱- الدر المنثور، ج۵، ص۱۹۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج۶، ص۳۶۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج۹، ص۳۱۲۹؛ تفسیر الکشف و البیان، ج۸، ص۴۳.

ص: ۸۸

آنان را نیز زیر عبا جا داد. آنگاه فرمود: «إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(۱)

در اعتبار این روایت همین بس که در صحیح مسلم آمده است.(۲) و برخی از مفسران گفته اند: بدان که بر صحت این روایت بین مفسران و اهل حدیث اتفاق وجود دارد.(۳)

ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقه که در رد شیعه نوشته است، می گوید: «اکثر مفسران بر آنند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است».(۴)

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح صحیح بخاری در معنای اهل بیت می گوید:

در تفسیر آیه انما یریدالله به اثبات رسیده که ام سلمه گفت، هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عبایی بر سرشان کشید و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی».

این روایت را ترمذی و دیگران نقل کرده اند. بنابراین مرجع اهل بیت به خدیجه باز می گردد؛ زیرا حسن و حسین از فاطمه و او دختر خدیجه است و علی نیز از کودکی در خانه خدیجه بزرگ شد. سپس با دخترش ازدواج کرد. پس روشن شد که اهل بیت پیامبر به خدیجه بر می گردد.(۵)

شمس الدین محمد ذهبی، از صاحب نظران برجسته در علم رجال و حدیث، نزد اهل سنت به صراحت می گوید:

۱- احمد بن تیمیه، منهاج السنه، تصحیح: محمد رشاد، ج۵، ص۱۳.

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی۹، ص۱۲۰۷، ح۶۱۵۵.

۳- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص۲۴۸؛ نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۲، ص۱۷۸.

۴- الصواعق المحرقه، ج۲، ص ۴۲۱.

۵- فتح الباری، ج۷، ص۱۰۴.

ص: ۸۹

این روایت که پیامبر عبای خود را بر روی فاطمه و همسر و دو فرزندش کشید و گفت: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و به طور کامل پاکشان ساز، صحیح است.(۱)

دلیل دوم بر عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، احادیث ثقلین است که در شبهات پیشین به آن پرداخته شد. این روایات بر چند مطلب مهم و اساسی دلالت دارد:

۱. دلالت بر عصمت اهل بیت پیامبر از هر گمراهی، چرا که پیامبر تصریح کرد که اگر کسی به هر دو متمسک شود، هرگز گمراه نخواهد گشت و این مطلب متفرع بر این است که کتاب و عترت، مصون از گمراهی باشند. پس همان طور که قرآن نوری است که ظلمت در آن نیست و حقی است که باطل به آن راه نمییابد و هدایتی است که ضلالت ندارد، اهل بیت نیز چنینند.

پیامبر اسلام، عترت را همدوش قرآن کریم قرار داد و تصریح کرد آن دو با همند و تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند. ازاین رو، آن دو با هم مرجع احکام دین و هدایت مردم به سوی رضوان الهی هستند و محال است چیزی که خطا و گمراهی در او راه مییابد، به سوی حق هدایت کند.

۲. دلالت بر رهبری عترت تا برپایی قیامت؛ زیرا فرمود: «اَنَّهما لَن یَفترِقا حَتی یَردا عَلیَّ الحْوضَ.» این جمله دلیلی است که بعد از پیامبر، زمین از امامی که از عترت و هم تراز کتاب باشد، خالی نخواهد بود، زیرا اگر کتاب الهی، یعنی قرآن باشد، ولی فردی از عترت در جهان زنده نباشد، لازمه اش جدایی قرآن از عترت است و لازمه عقیده به چنین چیزی، انکار کلام رسول خداست. به همین جهت شیعه عقیده دارد که امام زمان علیه السلام هم اکنون زنده است و بقای جهان، به حیات این انسان کامل بستگی دارد.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۲۲.

ص: ۹۰

۳. بر برتری عترت از همه مردم بعد از پیامبر اسلام دلالت دارد؛ به همین جهت، امت باید به آنها و قرآن متمسک شوند. اگر برتر یا هم پایه با آنان کسی وجود داشت، حتماً پیامبر به آنها اشاره می کرد.

۴. دلالت دارد که همه مردم محتاج آنان هستند، ولی آنان از همه بی نیازند. به همین جهت بر مردم لازم است که تابع آنان باشند، چون فرمود: «فَلا تُقدِّموهما فَتَهلِكوا وَلا تُعلِّموهما فَاَنَّهما اَعلمُ منکم؛ پس شما از کتاب و عترتم پیشی نگیرید، زیرا هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناترند».(۱)

۵. دلالت دارد که اهل بیت علیهم السلام عالم به جمیع کتابند، زیرا اگر جاهل به بعضی از امور قرآنی باشند، در همان قسمت از کتاب جدا خواهند بود. در این صورت متمسک به آن دو از خطا مصون نخواهد بود.

۶. دلالت دارد که هدایت منحصر در تمسک به آن دو با هم است: «مَا اِنْ تَمسَّکتُم بِهما لَن تَضلُّوا ابدا.» بنابراین، هفتاد و یک فرقه به آن علت گمراه شمرده میشوند که به آن دو با هم تمسک نکرده اند و فرقه ناجیه گروهی است که به هر دو با هم تمسک جوید تا اهل نجات باشد.

اینکه گفته اند در دعاهای آنان اعتراف به گناه و طلب بخشش از خداست، این کار با عصمت آنان منافاتی ندارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه پاک و معصوم بود، استغفار می کرد و می گفت: «اَنه لَیُغانُ عَلَی قَلبی فَاَستغفِرُ اللّه کُلَّ یومٍ سَبعین مرةً؛ به درستی که خاطراتی در دلم خطور می کند (که ممکن است بین من و پروردگارم حجاب شود) ازاین رو همه روزه هفتاد بار استغفار می کنم».(۲)

اینکه می گویند روش امام حسن علیه السلام با امام حسین علیه السلام در برخورد با حاکمیت وقت متفاوت بود، در روش آنان اختلافی نیست، بلکه موضع گیری

۱- الدر المنثور، ج۲، ص ۶۰.

۲- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۴، ص۷۵.

ص: ۹۱

آنان همانند جنگ و صلح هایی بوده که جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر مقتضیات زمان با مشرکان و اهل کتاب داشته است و گاهی نیز مورد انتقاد برخی اصحاب واقع می شد، مانند صلحی که در سال هشتم بین مشرکین و رسول خدا برقرار شد.(۱)

۴. آیا آیه تطهیر فقط مخصوص چهار نفر از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟

۴. آیا آیه تطهیر فقط مخصوص چهار نفر از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟

وهابی ها می گویند آیه تطهیر فقط چهار نفر را پاک می داند. شما عصمت بقیه امامان خود را چگونه اثبات می کنید؟

پاسخ

با توجه به دلالت حدیث ثقلین که در پاسخ پیشین گفته شد و همچنین با توجه به پاسخ شبهه بعدی که درباره خلفای دوازده گانه پیامبر اسلام است، پاسخ این شبهه روشن می شود، زیرا خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و آنان یکی از دو یادگار پیامبرند که از قرآن جدا نمی شوند و از جانب دیگر کسی که به آن دو (کتاب و عترت) تمسک کند، گمراه نمی شود. پس این افراد همگی باید پاک و معصوم باشند تا بتوانند از قرآن جدا نشوند و عامل مصون ساز از گمراهی دیگران باشند.

۱- ابن اسحاق می نویسد: «قرار صلح در حدیبیه به انجام رسید و جز نوشتن صلح نامه چیزی نمانده بود که عمر از جای برجست و نزد ابوبکر آمد و گفت: ابوبکر! مگر این مرد پیامبر خدا نیست؟ گفت: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ ابوبکر گفت: عمر! فرمان وی را بپذیر که من به رسالت وی گواهی می دهم. عمر گفت: من هم به رسالت وی گواهی می دهم. آنگاه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر پیامبر خدا نیستی؟ گفت: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ رسول خدا گفت: من بنده خدا و پیامبر اویم و هرگز امر وی را مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا وا نخواهد گذاشت». (محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص۴۶۷).

ص: ۹۲

راه دیگر اثبات عصمت امامان دیگر همین اعتراف شبهه گر است؛ زیرا اگر عصمت این چهار نفر مورد قبول باشد، پس اینان هیچگاه سخن به گزاف نمی گویند و از جمله سخنان اینان، بشارت به دوازده امام پاک برای امت از خاندان پیامبر اسلام است که نه تن از آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند که مجموع این روایات در کتاب های متعدد جمع آوری گشته است.(۱)

۵. آیا امامان شیعه، خلیفه پیامبرند؟ حال آنکه جز دو نفرشان بر مردم حکومت نکردند؟

۵. آیا امامان شیعه، خلیفه پیامبرند؟ حال آنکه جز دو نفرشان بر مردم حکومت نکردند؟

وهابیان سلب قدرت سیاسی از اهل بیت پیامبر را دلیل بر خلیفه نبودن آنان می دانند. بر این اساس می گویند از بین دوازده امام شیعه، فقط علی علیه السلام و حسن علیه السلام مدت کوتاهی بر مردم حکومت کردند. پس چگونه است که شما آنان را خلفای پیامبر اسلام می نامید؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش توجه به مسئولیت ها و اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است تا معلوم شود که خلیفه او چه وظایفی بر عهده دارد و آیا امامان شیعه آن وظایف را انجام داده اند یا نه.

بنا به تصریح آیات قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین مسئولیت از جانب خدا داشت که حاکمیت سیاسی بر مردم فقط یکی از وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود:

۱. مأمور به دریافت و ابلاغ وحی الهی

خداوند می فرماید:

ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده است اعلام کن. (مائده: ۶۷)

۱- نک: شیخ حر عاملی، اثبات الوصیه؛ لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۱.

ص: ۹۳

۲. تفسیر وتبیین وحی

و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند. (نحل: ۴۴)

۳. تعلیم مردم همراه تزکیه

خداوند می فرماید:

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. (جمعه: ۴)

۴. حکومت

خداوند می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را. (نساء: ۵۹)

و همچنین خداوند در جایی دیگر می فرماید:

پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است. (احزاب: ۶)

۵. قضاوت

خداوند فرمود:

ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی. (نساء: ۱۰۵)

از این مسئولیت ها فقط نبوت که همان دریافت و ابلاغ وحی از جانب خداست، به تصریح خداوند پایان یافته است: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است». (احزاب: ۴۰)

البته وظایف دیگر همچنان باقی است. ازاین رو، به عقیده شیعه، خلیفه و جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی است که بتواند بقیه وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله را

ص: ۹۴

به خوبی انجام بدهد و مردم را همه جانبه به سوی خدا رهنمون شود و چنین کسانی جز همانان که رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرده، نمی توانند باشد، همان کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس روایت مشهور خلیفتین آنان را یکی از دو خلیفه خود معرفی کرده است. هم چنان که احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی در کتابش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود:

همانا دو خلیفه در میان شما میگذارم، کتاب خدای عزوجل که ریسمان محکم آویزان بین زمین و آسمان است و عترتم، اهل بیتم و آن دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا اینکه هر دو بر سر حوض کوثر بر من درآیند.(۱)

از جانب دیگر، در روایت متواتر و مورد قبول نزد همه فرق اسلامی، شمار آنان را دوازده نفر معرفی کردند که محدثان و مورخان و مفسران در کتاب های خود آوردند. مسلم در صحیح خود و احمد حنبل در مسند و دیگر نویسندگان کتاب های حدیثی در کتابهای خود تعداد خلفا را دوازده نفر آوردند. آنان از جابر بن سمره نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لا یَزالُ هَذا الدِّینُ عَزیزاً مَنیعاً الی اثنیَ عَشَرَ خَلیفهٍ.(۲)

این دین همواره عزیز و والاست تا دوازده خلیفه (در میان شماست).

در روایتی دیگر حضرت فرمود:

لا یَزالُ الدّینُ قائماً حَتّی تَقومَ السَّاعَهُ اَو یَکونَ عَلیکُم إثنا عَشَرَ خلیفه کُلُّهم مِنْ قریش.(۳)

دین همواره استوار است تا قیامت برپا شود یا دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، بر شما حاکم باشند.

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص ۱۷۰؛ سلیمان بن احمد طبرانی، معجم الکبیر، ج۵، ص۱۵۳.

۲- صحیح مسلم، کتاب الاماره باب الناس تبع لقریش، ص۹۲۶، ح۴۶۰۳ ؛ سنن ابوداوود، کتاب المهدی، باب اول، ص۷۹۶، ح۴۲۸۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج۵، صص ۸۶ ۸۹ و ۹۰؛ المستدرک، ج۳، ص۶۱۷.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص۸۹؛ صحیح مسلم، ص۹۲۶، ح۴۶۰۴؛ سنن ابی داوود، ص۷۹۶، ح ۴۲۸۰.

ص: ۹۵

این روایات از روایتهای معتبر و خدشه ناپذیر نزد اهل سنت است که در آن به صراحت خلفای جانشین پیامبر اسلام را دوازده نفر می داند. دلیل بر تطبیق این روایات بر اهل بیت توسط پیامبر، سخن ابن کثیر دمشقی است. وی از زید بن ارقم نقل میکند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع باز میگشت، در غدیرخم فرود آمد و دستور داد تا زیر درختان را تمیز کردند، سپس به سخنرانی پرداخت و فرمود: همانا من دعوت شدم و اجابت نمودم. (مرگم نزدیک است). همانا دو چیز گران بها بین شما به جای گذاردم که هر یک از دیگری بزرگ تر است؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس نیک بنگرید، چگونه از جانبم درباره آن دو برخورد میکنید.

آن دو از همدیگر هرگز جدا نمیگردند تا بر سر حوض (کوثر) بر من وارد گردند، سپس فرمود: همانا خدا مولای من است و من ولی و سرپرست همه مؤمنان میباشم. آنگاه دو دست علی علیه السلام را گرفت فرمود: کسی که من ولی و سرپرست اویم این (علی) ولی و سرپرست اوست. بار پروردگارا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمنی بدار کسی که او را دشمن بدارد. راوی (ابوالطفیل) میگوید از زید پرسیدم آیا تو خودت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: در بیابان کسی نبود جز اینکه آن را با چشمش دید و با گوشش شنید.

ابن کثیر پس از نقل این روایت میگوید:

این روایت را بدین صورت تنها نسائی (در سنن خود) ذکر نموده شیخ ما ابوعبدالله (شمس الدین محمد) ذهبی می گوید این روایت صحیح است.(۱)

با توجه به سخن ذهبی که از بزرگان علم حدیث و رجال اهل سنت است و حدیث فوق را درست میداند و ابن کثیر دمشقی که بدون نقد آن را نقل کرده است، شک و شبههای در صحت این روایت نمیماند.

۱- البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۲۸.

ص: ۹۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرفی می فرماید: خلفای من دوازده نفرند و از جانب دیگر اهل بیت خود را یکی از دو خلیفه خود می نامد و در روز غدیر، وقتی علی را به خلافت معرفی می کند، می فرماید: «مَنْ کُنتُ مَولاه فَهذَا عَلیٌ مَوْلاه.» باز حدیث ثقلین را یاد آور می شود تا بنمایاند که علی علیه السلام یکی از دوازده خلیفه ای است که او بشارتش را داده است تا یکی از مصادیق خلفای اثنا عشر را به مردم معرفی کند. بنابراین، اولین آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرین آنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. همان طور که ابن کثیر دمشقی به آن اعتراف می کند و در تفسیر آیه «وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَی عَشَرَ نَقِیبًا...؛ و از آنها دوازده رهبر و سرپرست برانگیختیم...». (مائده: ۱۲) می گوید:

امام احمد بن حنبل از مسروق نقل می کند ما نزد عبدالله بن مسعود قرآن می آموختیم که مردی از وی پرسید: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدید که این امت صاحب چند خلیفه است؟ ابن مسعود پاسخ داد: «از زمانی که وارد عراق شده ام، پیش از تو کسی چنین پرسشی را از من ننمود. آری از آن حضرت پرسیدیم، فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل می باشند».

ابن کثیر پس از آوردن این حدیث به روایت مسلم اشاره می کند و آنگاه می گوید:

از همین خلفای دوازده گانه است. همان مهدی که هم نام پیامبر اسلام است و کنیه اش، کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جهان را همچنان که پر از ظلم و ستم شده، از عدل و داد پر می کند و در تورات نیز به حضرت اسماعیل بشارت داده شد که خداوند از پشت وی دوازده بزرگ را بر می انگیزاند و آنان همین دوازده نفری هستند که در روایت ابن مسعود و جابر بن سمره یاد شدند.(۱)

همان خلفایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود:

لا یزال هذا الدین عزیزاً مَنیعاً الی اثنی عشر خلیفه.(۲)

این دین همواره عزیز و والاست تا دوازده خلیفه (در میان شماست).

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۳، ص۵۹ و ج ۶، ص۷۲.

۲- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش، ص۹۲۶، ح۴۶۰۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص۸۶؛ سنن ابی داوود، کتاب المهدی، باب اول، ص۷۹۶، ح ۴۲۸۰.

ص: ۹۷

ما می گوییم اینان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را معرفی کرده و برخی از عالمان اهل سنت، همچون ابن صَبّاغ مالکی و سِبط ابن جوزی و... . در کتاب های خود به معرفی آنان پرداخته اند. همچنان که حموینی(۱) در فراید السمطین، با سند معتبر از ابن عباس نقل می کند:

مردی یهودی به نام نعثل نزد پیامبر آمد و از چیزهای مختلفی پرسش کرد. یکی از پرسش ها این بود: هر پیامبری را وصیی است و پیامبر ما موسی، وصی خود را یوشع بن نون قرار داد. وصی تو کیست؟ فرمود: ولی و خلیفه پس از من، علی بن ابی طالب و پس از او دو سبط من حسن و حسین و نه تن از نسل حسینند.

یهودی گفت: نام آنها را برایم بگو. فرمود: وقتی حسین علیه السلام درگذشت، فرزندش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از او فرزندش جعفر و پس از جعفر فرزندش موسی و پس از او علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش حسن و سپس حجه بن الحسن است که این دوازده امام به عدد نقبای بنی اسراییلند».(۲)

بر این اساس، عقیده شیعه تنها عقیده ای است که مبتنی بر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خلفای دوازده گانه است. علاوه بر این، اعترافات بزرگان اهل سنت درباره جلالت قدر امامان شیعه خود بهترین شاهد صدق بر شایستگی آنان بر خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جمیع شئون است که در اینجا فقط به آنچه شمس الدین ذهبی شافعی از معاصران ابن کثیر دراین باره گفته بسنده می شود.

وی در هنگام بیان شرح حال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گوید:

۱- ذهبی درباره اش می گوید: «امام، محدث، اوحد کامل، فخرالاسلام، صدر الدین، ابراهیم بن محمد حمویه خراسانی که خیلی به روایات توجه داشته وبه کسب اجزای آن می پرداخت، قرائتی نیکو داشت و خوش منظر و با هیبت و دین دار و صالح و از مشایخ صوفیه بود.» تذکره الحفاظ، ج۴، ص۱۵۰۶.

۲- ابراهیم بن محمد حمویه جوینی خراسانی، فرائد السمطین، ج۲، ص۱۳۳، ح۴۳۱.

ص: ۹۸

منتظر شریف ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری فرزند علی هادی... خاتم دوازده سروری که امامیه مدعی عصمت آنان است... اما مولای ما امام علی از خلفای راشدین و از کسانی است که شهادت به بهشتی بودنش داده شده است او را خیلی دوست داریم... و دو فرزندش حسن و حسین دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان بهشتند که اگر به خلافت می رسیدند شایسته آن بودند و زین العابدین ارجمند و بلندمرتبه و از بزرگ عالمان عامل که شایستگی امامت را داشت. و همچنین پسرش ابوجعفر باقر، سید، امام، فقیه، بوده و شایستگی خلافت را داشت. و همچنین پسرش جعفر صادق بلندمرتبه از پیشوایان علم و دانش که برای خلافت از ابوجعفر منصور شایسته تر بود و فرزندش موسی (کاظم) بلندمرتبه دارای علومی نیکو که برای خلافت از هارون شایسته تر بود. و پسرش علی بن موسی نیز بلند مرتبه و دارای علم و بیان و موقعیت بی نظیر در پیش مردم بود. و پسرش جواد از سروران قومش بود... و همچنین فرزندش ملقب به هادی شریف و بزرگوار بود و همچنین است پسر او حسن بن علی عسکری که رحمت خدا بر همه آنان باد.(۱)

با توجه به آنچه گفته شد، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت در حدیث متواتر خلیفتین و ثقلین مورد قبول عالمان اهل سنت، اهل بیت خود را یکی از دو خلیفه ماندگار پس از خود معرفی می کند و در این روایت شمار آنان را دوازده نفر می داند و از سویی این دوازده نفر به اعتراف بزرگان اهل سنت همچون ذهبی از شایستگان برای خلافت بوده اند، دیگر این اشکال پذیرفتنی نیست که چون آنان حاکم نشدند، پس آنان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند. این اشکال به خود مسلمانان روزگار خلفا برمی گردد که چرا با آنکه شایستگانی از اهل بیت برای حکومت وجود داشت، آنان را رها کردید و به سراغ دیگران رفتید. ازاین رو، روی گردانی مردم از آنان به معنای سلب شایستگی از آنان

۱- سیراعلام النبلاء، ج۱۳، صص۱۱۹ و ۱۲۰.

ص: ۹۹

برای خلافت نمی شود و همچنین محروم شدن آنان از بخشی از حقوق خود یعنی حاکمیت سیاسی سبب نشد که آنان دیگر مسئولیت های خویش را انجام ندهند و کسی توان برابری با آنان را در صحنه های علم و عمل نداشت و همه بزرگان اسلام در تمامی مذاهب در همه علوم و معارف دین وامدار علوم آنانند.(۱)

آری اینان خلفای رسول خدایند، همانان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشناختن آنان را مرگ جاهلیت برشمرده و فرموده است:

کسی که از جماعت مسلمانان به اندازه یک وجب دور شود، طوق اسلام را از گردنش بیرون ساخته است، مگر آنکه باز گردد و کسی که بمیرد و امام مسلمانان را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.(۲)

پس سخن ابن حجر عسقلانی درست نیست که خلفای دوازده گانه را شامل چهار نفر از خلفای راشدین، حسن بن علی، معاویه بن ابوسفیان، یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز(۳) می داند.

۶. آیا شیعه به ارتداد همه صحابه جز سه نفر عقیده دارد؟

۶. آیا شیعه به ارتداد همه صحابه جز سه نفر عقیده دارد؟

وهابیون می گویند در برخی از کتاب های شیعیان آمده است که همه اصحاب جز سه نفر مرتد شده اند. این گفته چگونه با جان نثاری آنان در راه خدا پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سازگار است؟ مگر همین اصحاب نبودند که پس از آن حضرت، دین اسلام را حفظ کردند و به ما رساندند؟

پاسخ

اینکه میگویند در برخی کتابهای شیعه، از ارتداد صحابه سخن به میان آمده است، باید سند این روایات بررسی شود و دید آیا معتبر است یا نه؟

۱- علامه حسن بن یوسف حلی، نهج الحق وکشف الصدق، ص۲۳۷.

۲- المستدرک، ج۱، ص۷۷؛ الدر المنثور، ج۲، ص۶۱؛ مجمع الزوائد، ج۵، ص۲۲۵.

۳- فتح الباری، ج۱۳، ص۱۸۲.

ص: ۱۰۰

بر فرض صحت، مراد از ارتداد در این روایات، ارتداد از دین نیست، بلکه برگشت از عهد ولایت و بیعتی است که در روز عید غدیر در حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با امام علی علیه السلام بسته بودند و ولایت را به وی تبریک گفته بودند، اما پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله این عهد را شکستند.

علاوه بر این، روایاتی که در کتاب های معتبر اهل سنت درباره ارتداد صحابه وارد شده، چه توجیهی دارد؟ محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح خود (که معتبرترین کتاب در نزد اهل سنت است) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

بر سر حوض (کوثر) مردانی از اصحابم وارد میگردند، ولی آنان را دور میکنند. میگویم: بارالها اینها اصحاب منند. گفته میشود: تو نمی دانی پس از تو چه کردند، آنان مرتد شده و به قهقرا (و جاهلیت) بازگشتند.(۱)

در روایتی دیگر نقل می کند:

زمانی فرا میرسد (در روز قیامت) که من ایستادهام و گروهی بر من وارد میشوند که من آنان را میشناسم (و از اصحاب منند) سپس مردی از میان من و آنان بر میخیزد و دستور میدهد برخیزید و بشتابید. میپرسم: کجا؟ میگوید: به خدا سوگند به سوی آتش (جهنم) میپرسم: اینان چه کار کرده اند؟ پاسخ میدهد: پس از تو آنان به گذشته (جاهلیت) بازگشته و مرتد شدند. پس گروهی دیگر میآیند که باز آنان را میشناسم. مردی بین من و آنان بر میخیزد و به آنان میگوید بشتابید. میگویم: کجا؟ میگویند: به خدا سوگند به سوی آتش. میپرسم: کارشان چه بود؟ میگوید: آنان پس از تو، به گذشته (جاهلیت) برگشته و مرتد شدند و از میان آنان کسی نجات نمی یابد، مگر به اندازه شتران گم شده و از قافله عقب مانده.(۲)

آیا بخاری در نقل روایت اشتباه کرده و دروغ گفته یا آنکه راست گفته و اشتباهی در کار نبوده است؟ اگر درست است، مراد از ارتداد اصحاب در این روایات چیست؟ آن تعداد اندک که نجات می یابند، چه کسانی هستند؟

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ج۷، ص۲۶۵، ح۶۵۸۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ج۷، ص۲۶۵، ح۶۵۸۶.

ص: ۱۰۱

فصل چهارم: شبهه های تاریخی

اشاره

فصل چهارم: شبهه های تاریخی

زیر فصل ها

۱. آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام پدید آورد؟

۲. آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟

۳. آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید) اطاعت کند؟

۴. آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟

۵. آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟

۶. آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟

۱. آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام پدید آورد؟

۱. آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام پدید آورد؟

وهابیان می گویند اولین کسی که در جهان اسلام اختلاف ایجاد کرد، عبدالله بن سبای یهودی بود که شیعه را به طرف داری از علی علیه السلام بنا نهاد و مردم را به دور خود جمع کرد و آنان را علیه عثمان شوراند و زمینه قتل وی را فراهم کرد.

پاسخ

اینکه تأسیس شیعه را به فردی به نام عبدالله بن سبای یهودی نسبت می دهند، ادعایی بی اساس است؛ زیرا عبدالله بن سبا افسانه ای بیش نیست و برخی از بزرگان، تخیلی بودن وجود چنین فردی را به اثبات رسانده اند.(۱)

بنابر دلایل تاریخی و روایات معتبر در نزد اهل سنت، مؤسس شیعه خود پیامبر بوده است؛ زیرا شیعه به کسانی گفته می شود که خود را پیرو علی علیه السلام می دانند و پیروی از آن حضرت، دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در کتاب های اهل سنت، روایات متعددی در فضیلت شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده

۱- نک: مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا؛ شیخ علی آل محسن، عبدالله بن سبا؛ حقیقه ام خرافه.

ص: ۱۰۲

است. یکی از روایاتی که مفسران آورده اند، روایت جابر بن عبدالله انصاری است. وی می گوید:

ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آنکه جانم در دست اوست. این (علی) و شیعیانش روز قیامت رستگارند. در همین هنگام این آیه نازل شد: همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند. آنها بهترین آفریدگان هستند.

پس از آن اصحاب هرگاه علی را می دیدند، می گفتند: بهترین آفریدگان، آمد. (۱)

اینکه وهابیان اولین اختلاف در امت اسلامی را به شیعه نسبت می دهند، تهمت است؛ زیرا عالمان شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ همواره امت اسلامی را به وحدت دعوت کردند و بنابر اعتراف بزرگان اهل سنت، اولین اختلاف توسط غیر شیعه بنا نهاده شد. همچنان که شهرستانی از عالمان اهل سنت درباره اولین اختلاف در اسلام، در کتاب ملل و نحل خود می گوید: «اولین نزاع و اختلاف بنا به نقل ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری به هنگام مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد».

وی با سند خودش از عبدالله بن عباس نقل می کند:

هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافت همان بیماریی که با آن از دنیا رفت فرمود برایم دوات و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: بر رسول خدا تب عارض شده (نعوذ بالله) هذیان می گوید کتاب خدا ما را بس است. با این گفته وی، سر و صدا و دعوا زیاد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شده و فرمود از نزدم برخیزید و بیرون بروید

۱- محمد بن علی شوکانی، فتح القدیر، ج ۵، ص۵۸۲ ؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص۳۷۹. «عن جابر بن عبدالله قال کنا عند النبی۹ فاقبل علی فقال النبی۹: و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه و نزلت إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ (بینه: ۷) فکان أصحاب النبی۹ إذا أقبل علی قالوا قد جاء خیر البریه».

ص: ۱۰۳

شایسته نیست احترام مرا نگه ندارید و در نزدم دعوا کنید به همین جهت ابن عباس می گفت: همه فاجعه از آنجا شروع شد که به خاطر دعوا و اختلاف نگذاشتند آنچه رسول خدا می خواست، نوشته شود.(۱)

و همچنین مسلم در صحیح این ماجرا را از سعید بن جبیر چنین نقل می کند:

ابن عباس با گریه شدید می گفت: پنج شنبه چه پنج شنبه ای بود روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کتاب و دوات بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید، اما گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می گوید.(۲)

بنابراین، اولین اختلاف توسط دیگران بنا نهاده شد، ولی چرا نگذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را بنویسد که از گمراهی امت جلوگیری می کند؟ خدا درباره رسول خدا می فرماید:

وَمَا ینطِقُ عَنِ الْهَوَی. (نجم: ۳)

او هیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

چگونه دستور خداوند را در اطاعت از رسولش نادیده گرفتند، آنجا که می فرماید:

مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ. (حشر: ۷)

آنچه را پیامبر خدا به شما (دستور) می دهد بگیرید و آنچه را که نهی می کند، رها کنید و از عدم اطاعت امر خداوند بپرهیزید که خداوند سخت کیفر است.

حال آنکه خداوند می فرماید:

۱- عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، ج۱، ص۲۹، مقدمه الرابعه؛ صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ج۷، ص۱۲، ح۵۶۶۹؛ همان، ج ۸، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه، باب کراهیه الخلاف، ج۸، ص۲۰۳، ح۷۳۶۶.

۲- صحیح مسلم، آخر کتاب الوصیه، ص۸۱۱، ح۴۱۲۴.

ص: ۱۰۴

فَلَا وَرَبِّکَ لَا یؤْمِنُونَ حَتَّی یحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لَا یجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا. (نساء: ۶۵)

سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند، مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند و بعد از صدور حکم تو هیچ گونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند.

وهابیت باید پاسخ این چراها را بدهد و همچنین باید پاسخ گو باشد که چرا بر طبل اختلاف بین مسلمانان می کوبند و دیگر مسلمانان را تکفیر می کنند؟ آیا خدا و رسول به آنان چنین دستوری داده یا آنکه از جای دیگر فرمان می برند.

۲. آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟

۲. آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟

یکی از کارهای وهابیت به ویژه ابن تیمیه، دفاع از بنی امیه به ویژه معاویه و یزید و زیر سؤال بردن قیام امام حسین علیه السلام است. وی کتابی در فضایل معاویه و یزید نگاشت و برای آنها فضایلی دروغین برشمرد. او در کتاب خود درباره امام حسین علیه السلام می گوید:

خروج حسین نه مصلحت دنیایی داشت و نه مصلحت آخرتی...، بلکه در خروجش علیه یزید و قتلش فسادی رخ داد که اگر در شهرش می ماند چنین فسادی رخ نمی داد و او در این کار با دستور رسول خدا مخالفت نموده است.(۱)

پاسخ

دشمنی ابن تیمیه نسبت به اهل بیت پیامبر اسلام و محبّتی که نسبت به بنی امیه دارد، وی را بر آن داشته که حتی آیات و روایاتی را که در فضایل امام حسین علیه السلام در کتب معتبر خودشان آمده، نیز نادیده بگیرد و چنین حکم

۱- منهاج السنه، ج۴، ص ۵۳۰.

ص: ۱۰۵

براند. امام حسین علیه السلام از کسانی است که همه مسلمانان به فرمان خداوند مأمور به دوست داشتن اویند. در تفاسیر اهل سنت از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی.» (شورا: ۲۳) من هیچ مزدی از شما در برابر رسالتم طلب نمی کنم، جز دوستی با خویشاوندان نزدیک من.» بر پیامبر نازل شد، پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این خویشانی که مودّت آنان بر ما واجب شده، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.(۱)

همچنین بنا به نقل مفسران اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دوستی امام حسین و برادر و پدر و مادرش فرمود:

مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ ماتَ شَهیدا.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، شهید مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ ماتَ مَغفوراً له.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، با بخشش گناهان مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحمدٍ ماتَ تائبا.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبّ آلِ مُحمدٍ ماتَ مؤمناً مُستکملَ الْایمانِ.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحمدٍ یَزفُّ اِلیَ الْجنهِ کَما تَزفُّ الْعَروسُ اِلیَ بَیتِ زوجِها.

۱- فتح القدیر، ج ۴، ص ۶۱۵؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۲۷۶؛ تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ عبدالحق بن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۲۴؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۱۰؛ تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۳۱۱؛ عبدالرحمان بن علی بن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۶۴؛ حسن بن محمد نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۷۴؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۸۰ ؛ احمد بن محمد بن عجینه، البحر المدید، ج ۵، ص ۲۳۱؛ عزیز نسفی، تفسیر مدارک التنزیل، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۲۷، ص ۵۹۶ ؛ رشیدالدین احمد میبدی، تفسیر کشف الاسرار، ج ۹، ص ۲۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۷؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۲.

ص: ۱۰۶

بدانید هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، او را همانند عروس (با احترام) به سوی بهشت می برند.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبّ آلِ مُحمَّدٍ فُتِحَ له فی قَبره بابان اِلی الجَنه.

بدانید هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، از قبرش دو در به سوی بهشت برایش می گشایند.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آل مُحمَّدٍ جَعلَ الله قَبره مزار ملائِکه الرَّحمهِ.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحّمدٍ ماتَ عَلَی السُّنهِ وَ الْجَماعهِ.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد بر سنت (من) و جماعت (مسلمانی) مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی بُغضِ آلِ مُحمدٍ جاءَ یومَ القیامَهِ مَکتوباً بَینَ عَینَیه آیسٌ مِن رَحمهِ الله.

هر کس با دشـمنی آل محمـد بمیرد، روز قیامت آورده می شود، درحالی که روی پیشانی اش نوشـته شـده است که از رحمت خدا نصیبی ندارد.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلَی بُغضِ آلِ مُحمَّدٍ ماتَ کافراً.

هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد بر کفر مرده است.

اَلا وَ مَنْ ماَت علی بُغضِ آلِ مُحمَّد لَم یَشُمَّ رائحهَ الْجَنهِ.(۱)

هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت را نخواهد بویید.

از وهابی مسلکان می پرسیم آیا امکان دارد پیامبری که به فرموده خداوند هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید: «مَا ینطِقُ عَنِ الْهَوَی»، بی جهت این همه بر حبّ خانـدانش تأکید کند، آن هم کسـی که بعدها ممکن است علیه اولی الامر خودش قیام کند و در زمین فساد کند.

۱– تفسـیر کشاف، ج۴، ص ۲۲۰؛ مفاتیـح الغیب، ج ۲۷، ص۵۹۵؛ روح البیان، ج۸ ، ص۳۱۳؛ الجـامع الاحکام القرآن قرطبی، ج۱۶، ص۲۳؛ غرائب القرآن نیشـابوری، ج۶، ص۷۴؛ الکشف والبیان، ج۸، ص۳۱۴؛ تفسـیر المحرر الوجیز، ج۵، ص۳۴؛ تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۲۳۲؛ تفسیر البحر المدید، ج۵، ص۲۱۲.

ص: ۱۰۷

آیا امام حسین که سلام و صلوات خدا بر او باد، همان کسی نیست که اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او و برادرش نقل کرده اند که فرمود: «اَلحَسنُ وَالحُسینُ سَیّدا شَبابِ اَهلِ الْجَنَّهِ؛ حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند».(۱)

آیا کسی که به بیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، بهشتی است، برای دنیا و تصاحب قدرت دست به شورش و فساد روی زمین می زند، حال آنکه خداوند می فرماید:

تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ. (قصص: ۸۳)

این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که اهل شورش و فساد است، بهشتی می داند و برخلاف قرآن حرف می زند؟ «آیا امام حسین همان کسی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «حُسینٌ مِنّی وَاَنا مِنْ حُسینٍ اَحبَّ اللهُ مَن أحبَّ حُسیناً؛ حسین از من و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست بدارد».(۲)

اگر ابن تیمیه فقط به معنای همین یک حدیث پی برده بود، هرگز درباره قیام حسین علیه السلام چنین سخنی نمی گفت؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در این کلام حق مطلب را ادا کرده است. از طرفی فرمود: حسین علیه السلام از من است تا میزان پیوند او را به خود نشان دهد، وگرنه همه می دانستند او نوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. از سوی دیگر، فرمود: من از حسینم یعنی بقای من و مکتبم به حسین علیه السلام است. به همین جهت در ادامه فرمود: خداوند کسی را که حسین را دوست بدارد، دوست می دارد. آیا خداوند قدرت طلبی را که برای کسب

۱- سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسو ل الله، باب ۳۰، ص۱۰۷۵، ح۳۷۹۳.

۲- سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسو ل الله، باب ۳۰، ص۱۰۷۶، ح ۳۸۰۰.

ص: ۱۰۸

قدرت اقدام به شورش می کند دوست دارد و حال آنکه در قرآنش خبر داده که مفسدان را دوست ندارد: «و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را دوست ندارد». (قصص: ۷۷)

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برخلاف قرآن سخن می گوید و شورش گر را محبوب خدا می نامد؟

۳. آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید) اطاعت کند؟

۳. آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید) اطاعت کند؟

می گویند: بر امام حسین علیه السلام لازم بود از اولی الامر خود اطاعت کند؛ زیرا عمر می گوید:

فَاَطِعْ الاِمامَ واَنْ کانَ عَبداً حَبشّیاً انْ ضَربَک فَاصْبِر وَ اِن اَمرَک بِاَمرٍ فَاصْبر وَ انْ حَرَمک فَاصْبِر وَ انْ ظَلَمَک فَاصْبِر واِنْ اَمرَک بِامرٍ یَنْقُص دینَک فَقل: سَمَعٍ وَطاعه، دَمی دونَ دِینی.(۱)

از امامت اطاعت کن، هر چند غلام حبشی باشد. اگر تو را زد، صبر کن و اگر به تو فرمان به انجام کاری داد، صبر نما (انجام بده). اگر تو را از حقوقت محروم کرد، صبر کن و اگر به تو ظلم کرد، باز صبر کن و اگر تو را به چیزی دستور داد که سبب خدشه در دینت می شود، اطاعت کن و بگو به روی چشم، خونم فدای دینم باد.

پاسخ

اولاً این سخن از خلیفه دوم است، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنا بر گفته پیشوایان همه مذاهب اسلامی، سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای ما حجت است، نه سنت دیگران. ثانیاً این سخن برخلاف دستور خداوند است که می فرماید:

وَلَا تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ. (هود: ۱۱۳)

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش، شما را فرو گیرد.

۱- احمد بن حسین بن علی بیهقی، سنن بیهقی، ج۸، ص۱۵۹.

ص: ۱۰۹

وقتی اعتماد بر ظالمان چنین عقوبتی دارد، آیا ممکن است خداوند اجازه اطاعت از آنان را بدهد؟

امام حسین علیه السلام در مخالفت با ظلم ظالم پیرو وصیت پدرش بود که در واپسین روزهای عمرش به فرزندان و شیعیانش دستور داد:

کُونا لِلظّالم خَصْما وَلِلْمَظلومِ عَوْنا اوُصیکُما وَجَمیعَ وُلدی وَمَنْ بَلَغَه کتابی.(۱)

به شما دو تن (حسن و حسین) و همه فرزندانم و به کسانی که این نوشته ام به دست او می رسد، وصیت می کنم که دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

به همین جهت، امام حسین علیه السلام هنگامی که خواست علیه یزید قیام کند، در وصیت نامه ای که در مدینه به برادرش، محمد حنفیه داد، نوشت:

من برای خودخواهی و خوش گذرانی و فسادگری و ستم گری از مدینه خارج نشدم، بلکه خروجم برای امر به معروف و نهی از منکر می باشد و می خواهم امت جدم را اصلاح نمایم و به سیره و روش جدم و پدرم رفتار نمایم.(۲)

در سخن زیبای دیگری، با استناد به کلام جدش فرمود:

همانا شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: کسی که سلطان ستم گری را ببیند که حرام خدا را حلال نموده و عهد خدا را ترک کرده و با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاسته و در میان مردم به گناه و تجاوز به حقوق آنان روی آورده. آنگاه بر ضد آن سلطان با گفتار و رفتارش به مخالفت برنخیزد، حق خداوند است که او را با همان ستم گر محشور گرداند. آن گاه حضرت فرمود: شما همچنین می دانید که اینان (یعنی بنی امیه) اطاعت شیطان را برگزیده و از اطاعت خدای رحمان روی برگردانده و به فساد و تباهی روی آورده و اجرای حدود الهی را تعطیل نموده اند و بیت المال را تاراج کردند و حلال الهی را حرام و حرام الهی را حلال نمودند

۱- نهج البلاغه، برگردان: محمد دشتی، نامه ۴۷.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹.

ص: ۱۱۰

و من امروز به جهت خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوار به این اقدام علیه آنانم.(۱)

۴. آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟

۴. آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟

یکی دیگر از کارهای سلفیون، به ویژه ابن تیمیه، انکار حقایق مسلّم تاریخی است. وی ستم های یزید و پدرش را منکر است وحتی به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام را انکار کرده(۲) و نوشته است: «یزید به کشتن حسین راضی نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد».(۳)

پاسخ

ابن تیمیه در حالی این سخنان را در دفاع از یزید می گوید که وی بنا به نقل مورخین بیش از سه سال حکومت نکرد و در این سه سال سه جنایت بزرگ را مرتکب شد. در سال اول حکومت خود، سرور جوانان بهشت را به شهادت رساند و وقتی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش او به اسارت بردند، با زدن چوب بر دندان های مبارک سر بریده از روی غرور منکر دین شد و کفر خود را ظاهر کرد و گفت:

لَعِبَتْ هاشمُ بِالْمُلكِ فَلاَ

خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْيٌ نَزَل (۴)

(بنی) هاشم با فرمانروایی بازی کرد. نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد.

در سال دوم، شهر مدینه را به خاک و خون کشید و لشکریانش جنایاتی مرتکب شدند که مسلمان از گفتنش شرم می کند. برای پی بردن به این جنایات می توان به کتاب البدایه و النهایه نوشته ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۸۲.

۲- منهاج السنه، ج۴، ص ۴۷۲.

۳- منهاج السنه، ج۴، ص ۳۵۵.

۴- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۶۰.

ص: ۱۱۱

تیمیه که وهابیت به سخنانش اعتماد می کنند، مراجعه کرد. جنایت در شهری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بنا به نقل اهل سنت درباره اش فرمود:

مَنْ اَخافَ اَهلَ المدینه اَخافَهُ اللهُ عزوجلَّ وَعَلَیهِ لَعنه اللهِ وَالملائکهُ وَالنّاسُ اجمعین.(۱)

کسی که مردم مدینه را ترسان سازد، خدا او را بترساند و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او خواهد بود.

او در سال سوم حکومت خود، لشکری برای شکست دادن عبدالله بن زبیر فرستاد که به مکه پناهنده شده بود. آنان کعبه را به منجنیق بستند و ویران ساختند.

ابن تیمیه در حالی منکر بدیهیات تاریخی است که در نقطه مقابل او علمای اهل سنت پیش و پس از او نظر دیگری دارند. آنان پس از بر شمردن جنایت یزید بن معاویه درباره امام حسین علیه السلام و اهل بیت او و جنایات دیگرش به شدت وی را سرزنش کرده و مستحق لعن دانسته اند. تفتازانی از متکلمان برجسته اهل سنت می گوید:

حق این است که رضایت یزید به قتل حسین علیه السلام و خوش حالی او از این امر و اهانت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله متواترات است و ما در کفر او شکی نداریم: لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوانش باد.(۲)

جاحظ می گوید:

جنایت هایی که یزید مرتکب آن شد، از قبیل کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه و خراب کردن کعبه، همگی بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج از ایمان او دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۴، ص۵۵.

۲- شرح العقاید النسفیه، ص۱۸۷.

ص: ۱۱۲

جلوگیری کند، خودش ملعون است.(۱) آلوسی می گوید: هر کسی بگوید: یزید با این کارش معصیت نکرده است و لعنش جایز نیست، باید در شمار انصار یزید قرار گیرد.(۲)

۵. آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟

۵. آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟

وهابیان لعن کردن معاویه را جایز نمی دانند و می گویند معاویه از اصحاب پیامبر و کاتب وحی بوده است و لعن چنین کسی جایز نیست. خداوند نیز می فرماید:

وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. (انعام: ۱۰۸)

(معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند (کفار و مشرکان) را دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند.

پاسخ

اینکه می گویند معاویه از کاتبان وحی بود، درست نیست؛ زیرا وی کاتب وحی نبود، بلکه بنا بر نقل ذهبی از ابوالحسن کوفی، وی تنها نویسنده برخی نامههای حضرت پیامبر بود.(۳) ابن عبدربه اندلسی نیز میگوید معاویه و خالد بن سعید نامههای معمولی را مینوشتند.(۴)

معاویه نه تنها کاتب وحی نبود، بلکه هیچ فضیلتی نیز در اسلام برای او ذکر نشده است. ذهبی از اسحاق بن راهویه نقل می کند که هیچ روایتی از پیامبر اسلام درباره فضایل معاویه صحیح نیست.(۵)

نسائی، نویسنده کتاب سنن که در نزد اهل سنت معروف و معتبر است، همین عقیده را دارد؛ زیرا وقتی اهل دمشق از نسائی خواستند که در مدح

۱- رسائل جاحظ، ج۲، ص۱۴.

۲- تفسیر روح المعانی، ج۲۶، ص۷۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۲۳.

۴- احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفرید، ج۴، ص۲۴۴.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۳۲ و ج۱۴، ص۱۲۹.

ص: ۱۱۳

معاویه حدیثی نقل کند، در پاسخ گفت: «من چه چیز در فضیلت او نقل کنم؟ جز اینکه پیامبر اسلام درباره او فرمود: خدا شکمش را سیر نکند».(۱)

حسن بصری می گوید:

معاویه چهار خصلت داشت که اگر یکی از آنها را می داشت، برای هلاک و تبه کاری و گناه او کافی بود. او شمشیر بر این امت کشید و کار (خلافت) را بدون مشورت مسلمین ربود و حال اینکه بقیه یاران پیغمبر هنوز زنده و اهل فضل و تقوا میان مردم بودند. دوم اینکه فرزند خود را (یزید) که دائم الخمر بود، به ولایت عهدی و خلافت مسلمین منصوب کرد. یزید هم باده گسار و هم دیباپوش و هم تنبورزن بود. سیم اینکه زیاد (زنازاده) را برادر خود نمود و حال اینکه پیغمبر فرموده فرزند برای فراش (روابط شرعی) است و زناکار جز سنگ بهره ای نخواهد داشت. چهارم قتل حجر و یاران او.

اینکه می گویند سبّ و لعن، حرام است، آیا این کار برای همه زشت و ناپسند است یا فقط برای شیعیان. اگر برای همه حرام است، چرا معاویه این سنت حرام را پایه گذاری کرد؟ در کتاب های معتبر اهل سنت آمده که معاویه اولین کسی بود که سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مرسوم کرد و دستور داد آن حضرت را بر سر منبرها لعن و نفرین کنند. این کار ناپسند او بیش از صد سال رواج داشت. او حتی به اصحابی که این کار را نمیکردند، اعتراض میکرد.

در کتاب صحیح مسلم، در روایتی آمده که معاویه به سعد وقاص گفت:

چه چیز مانع تو از سب علی است؟ وی در پاسخ گفت: به خاطر سه سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرگاه به یاد می آورم، هرگز نمی توانم او را سب نمایم؛ زیرا اگر یکی از آن سخنان درباره من بود، از شتران سرخ موی ارزشش برایم بیشتر بود. اول آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها علی را جانشین خود در شهر قرار داد. علی پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا مرا در

۱- علی بن محمد بن اثیر، کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۸۷.

ص: ۱۱۴

پیش زن ها و بچه ها به جا می گذاری ؟ شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: آیا راضی نمی شوی که برایم همچون هارون نسبت به موسی باشی، الا اینکه بعد از من نبوتی نیست و همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر شنیدم که فرمود: فردا پرچم جنگ را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. ما گردن های خود را دراز کردیم تا ما را ببیند و انتخاب کند، اما او گفت علی را برایم بیاورید. علی را درحالی که چشمانش درد داشت، آوردند. حضرت آب دهانش را بر چشمان علی مالید (و شفاء داد) و آنگاه پرچم را به دست او داد و خداوند او را پیروزی داد و همچنین هنگامی که این آیه: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. (آل عمران: ۶۱) [که درباره مباهله با مسیحیان است] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: بار پروردگارا اینان اهل منند.(۱) (به همین دلیل من علی را سب و لعن نمی کنم).

وهابیان می گویند: معاویه اجتهاد کرد و در اجتهادش در لعن و سب علی علیه السلام خطا کرده است. ما در روایات خودمان داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که اجتهاد کند و به درستی اجتهاد کند، دو اجر دارد و اگر خطا کند، یک پاداش دارد».(۲)

پاسخ

آیا اجتهاد اصول و ضوابطی دارد یا ندارد؟

کتاب و سنت منابعی است که همه مذاهب اسلامی، از جمله حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی، روی آن اتفاق دارند که اجتهاد باید بر اساس آن دو باشد.

در کجای قرآن و سنت آمده که سب و لعن بر امیرالمؤمنین، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز است؟ اگر اجتهاد مورد ادعای معاویه را بپذیریم، سب و لعنی

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ص۱۱۹۸، ح۶۱۱۴.

۲- فتح الباری، ج۱، ص ۶۰.

ص: ۱۱۵

که توسط برخی شیعیان شنیده میشود، بر اساس اجتهاد است؛ چون شیعیان راه اجتهاد را باز میدانند؛ حال اگر مجتهدی، لعن معاویه را جایز بداند، بر مقلدینش چنین چیزی جایز است. این مجتهد بنا بر روایت اهل سنت اگر خطا کرده باشد، اشکالی بر او نیست و او یک پاداش نیز نزد خدا دارد.

از طرفی خداوند ظالمین را لعن می کند و میفرماید:

أَلاَ لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ. (هود: ۱۸)

آگاه باشید که لعنت خداوند بر ستم کاران است.

معاویه، ظالم بود؛ زیرا با آنکه همه مسلمانان در مدینه با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، فقط معاویه که یکی از استانداران علی علیه السلام به شمار می آمد، سر به طغیان برداشت و علیه اولی الامر زمانش، امیرالمؤمنین خروج کرد و دستور خداوند در چنین حالتی جنگ با طغیان گر است؛ زیرا می فرماید: «هرگاه دو طایفه از مسلمانان با هم به جنگ و نزاع بپردازند، بین آنها صلح و آشتی برقرار کنید و اگر یکی از آن دو گروه به دیگری تجاوز کند، با طایفه ظالم مقابله و جنگ کنید تا به امر خداوند تسلیم شود». (حجرات: ۹)

پس بر همه لازم بود، علی علیه السلام را یاری دهند و ستم گر را نابود سازند؛ زیرا بنا به گفته ابن کثیر در تفسیرش، نصب دو امام یا بیشتر در روی زمین جایز نیست، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ جاءکم و امرکم جمیع یرید ان یفرق بینکم فاقتلوه کائنا من کان»؛ و این عقیده جمهور علماست و بر این مطلب عده‌ای از جمله امام الحرمین، ادعای اجماع کرده اند.(۱)

در صحیح مسلم نیز از ابوسعید خدری نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اِذا بُویعَ لِخلیفَتینِ فَاقْتُلوا الآخَرَ منهما؛ هرگاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شود، دومی آنها را بکشید».(۲)

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۱۳۰، ذیل آیه ۳۰ بقره.

۲- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب اذا بویع لخلیفتین، ص ۹۴۳، ح ۴۶۹۲.

ص: ۱۱۶

۶. آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟

۶. آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟

از جمله تبلیغات وهابیت علیه شیعه در میان دیگر مسلمانان آن است که شیعه را دشمن همه صحابه پیامبر اسلام معرفی می کنند و آنان را سب و لعن کننده به اصحاب کرام می نامند. ازاین رو، قتل شیعه را جایز می دانند.

پاسخ

اینکه میگویند شیعیان، صحابه را قبول ندارند، تهمتی است که بر شیعه می زنند مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از صحابه نیستند؟ مگر ابوذر، مقداد و سلمان، ابوایوب انصاری، حُجر بن عدی، عمار، ابورافع، جابر بن عبدالله انصاری، بلال حبشی، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابن عباس، عَدِی بن حاتم، و ده ها تن دیگر از کسانی که در کنار پیامبر اسلام بودند و در زمان حکومت علی علیه السلام همراهی اش کردند، جزو صحابه نیستند که شیعه به همه آنان احترام می گذارد و برخلاف نظر وهابیون حتی به زیارت قبر آنان میروند. آری، شیعه همچون مذاهب دیگر همه صحابه را عادل نمی داند، بلکه بر اساس گواهی قرآن و سنت و تاریخ، اصحاب پیامبر را جزو چند گروه می داند:

اول مؤمنانی که در راه مستقیم هدایت استوار ماندند و برخی در دفاع از آرمان اسلامی در کنار پیامبر اسلام جان باختند یا پس از آن حضرت نیز از صراط مستقیم منحرف نشدند.

دوم کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار آن حضرت بودند، ولی پس از رحلت آن حضرت به دنیاطلبی روی آوردند و از ادامه مسیر حق بازماندند.

سوم گروهی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقانه زیستند و آیات متعدد در وصف آنان نازل شد، پس از پیامبر اسلام نیز به رفتار منافقانه خود ادامه دادند.

ص: ۱۱۷

چهارم تازه مسلمانانی که از اسلام شناخت چندانی نداشتند. به همین جهت، برخی از آنان پس از رحلت پیامبر اسلام، مرتد و به وسیله سجاح و اسود عنسی گمراه شدند و برخی مانند قریش آزاد شده پیامبر با حفظ ظاهر مسلمانی به قدرت رسیدند و انتقام خود را از اسلام و مسلمانان گرفتند.

بر این اساس، شیعه فقط گروه اول را عادل و صالح می داند و به آنان احترام گذاشته، به زیارت قبر آنان می رود و برای آنان از خداوند طلب مغفرت و علّو درجات می کند. همچنین به عنوان اسوه های شجاعت و دینداری و ایثار و گذشت به آنان می نگرد و نام آنان را روی فرزندان خود می نهد.

ص: ۱۱۸

فصل پنجم: شبهه های فقهی

اشاره

فصل پنجم: شبهه های فقهی

زیر فصل ها

۱. آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟

۲. آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و بدعت است؟

۳. آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان بدعت است؟

۴. آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟

۵. چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آلِ آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید؟

۶. چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟

۷. چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.

۸. چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟

۹. چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟

۱۰. چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟

۱۱. چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟

۱۲. چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟

۱۳. چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟

۱. آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟

۱. آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟

بر اساس دیدگاه وهابیون، زنان هیچ شأن و منزلت اجتماعی ندارند. آنان بر اساس روایتی که رئیس مذهبشان ابن حنبل نقل می

کند، زنان را در ردیف حیوانات به شمار می آورند.(۱) به همین جهت، زنان در کشور عربستان از بسیاری از امور اجتماعی حتی رانندگی محرومند. حتی آنان زیارت قبور را برای مردان بدون بار سفر بستن اجازه می دهند، ولی به زنان به طور مطلق اجازه زیارت قبور امواتشان را نمی دهند وچنین کاری را حرام می دانند.

شورای استفتای وهابیون دراین باره می گوید:

زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است. آن هم بدون شدّرحال (بار سفر بستن) و در شهر خود، ولی برای زنان به طور مطلق مشروع نیست.(۲)

دلیل آنان روایتی است که آن را به پیامبر اسلام منسوب ساخته اند که در آن حدیث آمده است:

۱- ابن قدامه حنبلی در کتاب فقه خود از احمد بن حنبل نقل می کند که اگر از جلوی نمازگزار سه چیز رد شود، نماز او را قطع می کند: سگ سیاه، زن و خر. (مغنی، ج۲، ص۸۰).

۲- فتاوی الجنه الدائمه، ج۱، ص۲۸۸.

ص: ۱۱۹

لَعَنَ رسول الله صلی الله علیه و آله زائرات القُبُور.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله زنانی را که به زیارت قبور می روند، لعن نموده است.

پاسخ

در پاسخ وهابیان همین بس که فتوای آنان با اجماع همه مسلمین و نظر هر چهار مذهب اهل سنت، مخالف است؛ زیرا هیچ یک از مذاهب اهل سنت حکم به حرمت نداده اند. نهایت چیزی که برخی گفته اند، کراهت آن یا حرمت آن برای زنان جوانی است که خوف به گناه افتادن برای آنان وجود داشته باشد.

۱. ابن قدامه از فقیهان مذهب حنبلی (درگذشته ۶۸۲) می گوید:

درباره زیارت قبرها توسط زنان، دو روایت وجود دارد. یک روایت از ام عطیه که بر کراهت دلالت می کند و دیگری روایتی است که بر عدم کراهت دلالت می کند زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت فرمود: «کُنتُ نَهیتُکم عَن زیارهِ الْقبور فَزُوروها؛ من شما را از زیارت قبرها منع نمودم، اما پس از این به زیارت بروید.» این روایت عام است و دلالت دارد که پیش از این نهی شده و از این پس نسخ شده است و در این حکم جواز، زن و مرد داخل هستند.(۲) (و هر دوگروه می توانند به زیارت قبور بروند).

۲. نووی از عالمان شافعی مذهب در کتابش می نویسد:

جمهور فقها یقین دارند که زیارت قبور برای زنان کراهت دارد، آن هم کراهت تنزیهی (نه تحریمی)، اما رویانی در کتابش، البحر، دو دیدگاه را بیان می کند؛ یک دیدگاه همین است که جمهور گفته اند و دیدگاه دوم این است که کراهت نیز ندارد. آنگاه می گوید: دیدگاه درست همین است.(۳)

۳. سرخسی از فقیهان حنفی مذهب در مبسوط خود می گوید:

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۲۹.

۲- الشرح الکبیر، ج۲، ص۴۲۷.

۳- المجموع، ج۵، ص۳۱۰.

ص: ۱۲۰

به نظر ما (حنفی ها) رخصت در زیارت قبور هم در حق مردان و هم زنان ثابت است؛ زیرا روایت شده که عایشه همواره به زیارت قبر پیامبر می رفت و هنگامی که به حج می رفت، به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان می رفت و در رثایش شعر گفت.(۱)

۴. رعینی از فقهای مالکی مذهب نیز درباره زیارت قبور می گوید:

زیارت قبور برای مردان به اتفاق علما جایز است و اما برای زنان نیز اگر پیر باشند، جایز است، اما برای زنان جوان اگر خوف به گناه افتادن برای آنان باشد، جایز نیست.(۲)

بنابراین، زیارت قبور برای زنان از دیدگاه همه مذاهب اسلامی جایز است و روایات متعددی که راویان اهل سنت نقل کرده اند، این نظر را تأیید می کنند، مانند:

إنّ فاطِمَه کانَت تَزورُ قبر عمَّها حمزه کُلّ جُمُعهٍ فَتُصَلّی و تَبکی عِندَهُ.(۳)

فاطمه زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

همچنین ابن أبی ملیکه می گوید:

رَأَیتُ عائِشَهَ تَزُور قَبرَ أخیها عَبدالرَّحمان بن ابی بکر وَ ماتَ بالحبشی وَ قُبر بمکه.(۴)

عایشه را دیدم که به زیارت قبر برادرش، عبدالرحمان می رفت. او در منطقه ای به نام حبشی [که در نزدیکی مکه است] مُرد و به مکه [انتقال یافت و] مدفون شد.

حاکم نیشابوری نیز می گوید:

۱- المبسوط، ج۲۴، ص ۱۰.

۲- مواهب الجلیل، ج۳، ص ۵۰.

۳- سنن الکبری، ج۴، ص۷۸؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴- مصنف عبدالرزاق، ج۳، ص ۵۷۰.

ص: ۱۲۱

هنگامی که عایشه حج به جای آورد، نزد قبر برادرش رفت و گریست و در رثای او شعر خواند.(۱)

ابن ابی ملیکه می گوید:

روزی عایشه از قبرستان باز می گشت. از وی پرسیدند: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد قبر برادرم عبدالرحمان. پرسیدند: مگر پیامبر از زیارت قبور منع ننموده بود؟ گفت: «نهی کرده بود، اما بعد دستور به زیارت داد».(۲)

این روایت، حدیث «لعن الله زائرات القبور» را نسخ می کند یا با آن معارض است. همچنین روایت «لَعَنَ اللهُ زائرات القُبُور» که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، راوی آن ابوصالح مشهور به باذان است که از دیدگاه صاحب نظران علم رجال، فردی ضعیف است و به حدیث او احتجاج نمی شود.(۳) بنابراین، به این روایت نمی توان عمل کرد. در مقابل، روایات پیشین، در برابر این روایت و ناسخ این روایت هستند.

۲. آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و بدعت است؟

۲. آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و بدعت است؟

از جمله چیزهایی که نزد وهابیت جایز نیست، نماز و دعا در کنار هر قبری، حتی در کنار مشاهد انبیا و اولیاست. محمد بن عبدالوهاب می گوید:

نماز خواندن در مساجدی که بر قبور انبیا و صالحان بنا شده است، جایز نیست و بنای مسجد بر قبور حرام است.(۴)

شیخ صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

۱- المستدرک، ج ۱، ص ۴۷۶.

۲- السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- یوسف حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۷؛ ناصرالدین آلبانی، ادواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۱۲؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۴- محمدبن ابراهیم بن النعمان، الجامع الفرید، کتاب الزیاره، ص ۳۸۳.

ص: ۱۲۲

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نشستن در آنجا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید. همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آنجا به اجابت برسد، از بدعت ها به حساب می آید.(۱)

پاسخ

خواندن نماز و دعا کنار قبور انبیا و اولیا، نه تنها حرام و بدعت نیست، بلکه از اموری است که نزد مذاهب اسلامی امری پسندیده است، حتی بسیاری از علمای اهل سنت به جواز نماز خواندن در کنار مقبره های انسان های معمولی فتوا داده اند. درباره نظر مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی گفته اند:

مالک، اشکالی در نماز خواندن کنار قبرستان نمی دید. اگرچه در اطراف نمازگزار در سمت جلو و پشت سر یا راست و چپ وی قبرهایی باشد. (۲)

همچنین از مالک نقل شده است:

نماز خواندن در قبرستان اشکال ندارد. به من رسیده است که بعضی اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قبرستان نماز می خواندند. (۳)

ابن قدامه مقدسی از فقهای حنبلی مذهب می گوید:

از علی علیه السلام و ابن عباس و ابن عمر و عطا و نخعی و جابر بن سمره و حسن و مالک و اسحاق و ابوثور نقل شده که نماز در مقبره مکروه است، اما نظر احمد و ابوحنیفه و شافعی بر این است که نماز در این مکان مادامی که نجس نباشد، صحیح است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جُعِلتْ لِی الارضُ مَسجدا و طَهورا، زمین برایم مکان سجده و پاک قرار داده شده است».

در کلامی دیگر نیز فرمود: «فَحَیثُما ادرَکتْک الصَّلاهُ فَصلِّ فانه مَسجدٌ؛ هر مکانی که وقت نماز شد، همان جا نماز بگزار، همان جا مسجد است». دلیل دیگر آن است که

۱- مجله الدعوه، ش ۱۶۱۲، ص ۳۷.

۲- «کان مالک لا یری بأسا بالصلاه فی المقابر و هو اذا صلّی فی المقبره کانت القبور بین یدیه و خلفه و عن یمینه و شماله» (عبدالرحمان قاسم، المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰).

۳- «و قال مالک لا بأس بالصلاه فی المقابر و قال بلغنی إن بعض اصحاب النبی کانوا یصلّون فی المقبره» (همان).

ص: ۱۲۳

مقبره، مکان پاکی است. ازاین رو، نماز در آن همانند نماز در صحرا صحیح است.(۱)

عبدالغنی نابلسی هم می گوید:

اگر مکـان قبرهـا، مسـجد شود یـا در راه واقع شود و یا قبر یکی از اولیای الهی باشـد یا عالمی از محققان برای تعظیم روح شـریفش برای اعلام و آگـاهی دادن به اینکه او یکی از اولیـاء الله است، نماز و دعا بخوانـد تا مردم به او تبرک جوینـد و در کنار آرامگاه او دعا کنند و مستجاب شود، چنین کاری جایز است و منعی ندارد.(۲)

بنـابراین، نمـاز گزاردن در کنار قبور اولیا و صالحان یا قبر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نه تنها اشـکال نـدارد، بلکه یکی از مکان های اجابت دعاست. همچنان که شمس الدین ذهبی از اندیشمندان اهل سنت می گوید:

دعـا در کنـار قبور انبیـا و اولیـا و سـایر بقاع مسـتجاب می گردد، اما سـبب اصـلی اجابت شـدن دعا حضور قلب دعاکننـده و خشوع وتضرع اوست و بدون تردید دعا در بارگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد و به هنگام سحرگاهان و امثال آن اجابت می شود و این اجابت برای کسی است که زیاد دعا نماید؛ چراکه دعای هر مضطری مورد اجابت است.(۳)

دلیل بر جواز چنین کاری روایات متعـددی است که در منابع اهل سـنت آمـده و در پاسخ به شـبهات گذشـته تعدادی از آنها آورده شد. ازاین رو، در اینجا به بیان یک روایت بسنده می کنیم.

در روایت آمـده است که فـاطمه زهرا علیها السـلام هر هفته روز جمعه کنار قبر حضـرت حمزه حضور می یافت و در آنجا نماز می گزارد و گریه می کرد.(۴)

۱- الشرح الکبیر، ج ۱، ص۴۷۸.

۲- نابلسی، الحدیقه الندیه، ج ۲، ص ۶۳۰.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص۷۷.

۴- سنن الکبری، ج۴، ص۷۸؛ المستدرک، ج ۱، ص ۳۷۷.

ص: ۱۲۴

حاکم نیشابوری برای تأیید این حدیث گفته است که راویان این حدیث همگی مورد اطمینان (ثقه) هستند.(۱)

ناگفته نماند که مسلمانان نیز به این سیره عمل می کردند. برای نمونه، ابن خلکان می گوید:

سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام در محله ای به نام «درب السباع» به خاک سپرده شده و قبر او در مصر معروف به استجابت دعاست و بسیار هم مجرّب است.(۲)

شافعی همیشه به زیارت قبر ابوحنیفه می رفت و در آنجا دعا می کرد و نماز می خواند. علی بن میمون می گوید:

از شافعی شنیدم که گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک می جویم و هر روز به زیارت قبرش می آیم و هرگاه حاجتی داشتم، دو رکعت نماز می گزارم و کنار قبر ابوحنیفه حاجتم را از خدا می طلبم.(۳)

وهابیان، برای اثبات ادعای خود به دو حدیث استشهاد می کنند:

اول حدیث «لعن الله الیهُودَ اتَّخَذوا قُبُورَ انبیائِهِم مَساجِدَ؛ خداوند، یهود را لعنت کند، چون قبور پیامبران خود را مسجد عبادت قرار دادند».

دوم حدیث «اَللّهُمَّ لا تَجعَل قَبری وَثَناً؛ بار خدایا! قبر مرا بت قرار مده».(۴)

دراین باره چند پاسخ وجود دارد. نخست آنکه هر دو حدیث از نظر سند مشکل دارد. در سند حدیث اول افرادی آمده اند که یا ضعیفند یا مجهول؛ مانند مطرح بن یزید که به تصریح صاحب نظران اهل سنت ضعیف است.(۵)

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۴.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵- عبدالله ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۴۴۹؛ احمد نسائی، کتاب الضعفاء والمتروکین، ص ۲۳۷، ش ۵۶۶؛ الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۴۰۹، ش ۱۸۷۰.

ص: ۱۲۵

هم چنین عبدالله بن عثمان بن خثیم ضعیف است و روایاتش مورد قبول نیست(۱) و عبدالرحمان بن بهمان هم ناشناخته است،(۲) ولی حدیث دوم مرسل است.(۳) همچنین حدیث هیچ دلالتی بر حرمت نمازگزاری و دعا کردن در کنار قبور ندارد.

سیوطی از ابن عبدالبر نقل می کند که برخی گفته اند معنای حدیث، نهی از سجده بر قبور انبیاست و برخی گفته اند مراد، نهی از قبله قرار دادن آنها و نماز به سوی آنهاست.(۴)

هر یک از این دو معنا باشد، عبادت و دعا خواندن در کنار قبور انبیا و اولیا، هیچ یک از این دو کار (سجده بر قبور انبیا و قبله قرار دادن قبور انبیا) نیست. بنابراین، روایت به چنین کاری ربطی ندارد.

ابن حجر عسقلانی دراین باره می گوید:

نیاکان آنان (یهود و نصاری) عکس هایی از مردگان خود ترسیم کردند تا به آن انس گیرند و به یاد افراد صالحشان باشند. همچون آنان تلاش کنند و در کنار قبرشان به عبادت خدا بپردازند، ولی بازماندگان آنها به اهداف نیاکان خود جاهل بودند. شیطان هم وسوسه کرد و به آنان چنین کرد که نیاکان شما این عکس ها را می پرستیدند و آن را تعظیم می کردند. پس پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مردم را از این انحراف بر حذر داشت... . همچنان که بیضاوی دراین باره می گوید: چون یهود و نصاری بر قبور پیامبران سجده می کردند و آن را قبله و جهت نماز قرار می دادند و همانند بت با آن رفتار می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را لعن نمود، اما کسی که در کنار قبر شخص صالحی سجده به قصد تبرک نماید، نه به قصد تعظیم و یا نماز به سوی قبر داخل در این لعن نیست.(۵)

۱- محمد بن عمرو عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج۲، ص۲۸۲، ش۸۴۶.

۲- میزان الاعتدال،ج۲، ص۵۵۱.

۳- موطا مالک، ج۱، ص۷۲.

۴- جلال الدین سیوطی، تنویر الحوالک فی شرح موطا مالک، ص۱۸۹، ش۴۱۴.

۵- فتح الباری، ج۱، ص۴۳۸.

ص: ۱۲۶

با توجه به کلام ابن حجر، این روایات به نماز خوانـدن برای خداونـد و رو به کعبه ایسـتادن در کنار قبور صالحان ربطی ندارد؛ زیرا روایت به کنیسه حبشه اشاره دارد که هنگام مرگ فردی از صالحان خود، مسجدی بر روی قبرش بنا می کردند و عکس هایی روی آن می گذاشـتند و به سوی آن عکس ها و قبر سـجده می کردنـد. پس چگونه می توان از این روایت، به حرمت نماز در کنار قبور برای مسلمانان حکم صادر کرد، درحالی که زیارت قبر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین و اولیای الهی و نماز خواندن برای خداوند در آنجا و دعا کردن در کنار مشاهد مشرفه اسباب نزدیکی به خداست همان طور که شمس الدین ذهبی می گوید:

کسـی که در کنار حجره مقدسه به حالت سر افکنده بایستد و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد، خوش به حال او که زیارت نیکویی نموده... به خدا قسم که شکسـته دلی و صـیحه زدن وگریه شدید کردن هنگام دیدن قبر پیامبر به فرد مسـلمان دست نمی دهـد، مگر به جهت محبت شدیـد به خـدا و رسول او که همین حب معیار و جـدا کننده بهشتیان از جهنمیان است، پس زیارت قبرش از بهترین اسباب قرب به خداست.(۱)

آری زیارت قبر انبیا و اولیا و نماز خواندن و دعا کردن همه به جهت محبت و برای تقرب به خداست و سـبب شرك نمی شود؛ زیرا مسـلمانان هر جا بخواهنـد نماز بخوانند، قبله آنان خانه خداست، نه قبور افراد. حتی در کنار قبر رسول الله صـلی الله علیه و آله نیز رو به قبله نماز می گزارند.

۳. آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان بدعت است؟

۳. آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان بدعت است؟

بر اساس اندیشه وهابیان برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان بدعت است. آنان دراین باره می گویند:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۴، ص۴۸۴.

ص: ۱۲۷

مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به حساب می آید.(۱)

پاسخ

گریه و زاری کردن در سوگ عزیزان، از سوی کسانی که از عواطف انسانی برخوردارند، امری عادی و فطری است و از آنجا که دین اسلام، دین فطرت است، جلوی آن را نگرفته است، بلکه ضمن دعوت به صبر، از گفتن برخی سخنان که نشان دهنده نارضایتی نسبت به قضای الهی در حالت غم و اندوه است، بر حذر داشته و در برخی از موارد سفارش کرده است که برای سوگ برخی بزرگان دین گریه و ناله سر دهید و کتاب و سنت بر جواز چنین کاری دلالت دارد.

خداوند در شرح حال حضرت یعقوب در فراق یوسف می فرماید:

قَالَ یا أَسَفَی عَلَی یوسُفَ وَابْیضَّتْ عَینَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ قَالُواْ تَالله تَفْتَأُ تَذْکُرُ یوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضًا أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ قَالَ إِنَّمَا أَشْکُو بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ. (یوسف: ۸۴ ۸۶)

و [یعقوب] گفت: ای دریغا بر یوسف عزیزم! و چشمان او [بر اثر گریه زیاد] سفید شدند و او خشم خود را از پسرانش در درون خود فرو می برد و بروز نمی داد. آنها گفتند: به خدا قسم! تو دست از گریه و زاری برای یوسف بر نمی داری تا سخت بیمار شوی و یا جانت را از دست بدهی. یعقوب گفت: من از درد و غم خود تنها نزد خداوند شِتِکوه می برم و من چیزی از خداوند می دانم که شما نمی دانید.

این آیه به صراحت می گوید که یکی از انبیای بزرگ الهی سال ها در فراغ فرزند دل بندش گریست، با آنکه می دانست او زنده است و این گریه، منافاتی با مقام صبر او نداشت؛ زیرا خداوند پس از بیان این آیات، حضرت یعقوب

۱- فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الإفتاء، ج۳، ص۵۴.

ص: ۱۲۸

را تخطئه نکرد که چرا بر این مصیبت صبر نکرده است، بلکه در آیه دیگر از قول او می آورد که گفت: فصبر جمیل. پس معلوم می شود که گریه با صبر تعارض ندارد.

همچنین در حالات حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله نیز روایات متعددی وارد شده که دلالت بر گریه کردن آن حضرت در فراق عزیزان دارد؛ زیرا آن حضرت از عواطف پاک انسانی بیش از دیگران بر خوردار بود. به همین جهت در روایت آمده است:

هنگامی که فرزند آن حضرت یعنی ابراهیم از دنیا رفت آن حضرت گریست، عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا شما هم گریه می کنید؟ حضرت فرمود: این گریه رحمت است. ای پسر عوف، چشم اشک می ریزد و قلب محزون است، اما چیزی که خلاف رضای پروردگارم باشد، نمی گویم. آنگاه فرمود: ای ابراهیم ما به فراغ تو محزونیم.(۱)

همچنین از ابن مسعود نقل شده است که در سوگ حمزه کسی را ندیدیم که همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله گریسته باشد.(۲)

همچنین ابن کثیر و دیگر مورخان نوشته اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از احد در محله «بنی عبد الأشهل» و «بنی ظفر» شنید که زنان انصار بر کشته های خود گریه و شیون می کنند، گریست و گفت: لیکن حمزه را زنانی نیست که بر وی گریه کنند. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که این سخن را شنیدند، در بازگشتن به محله بنی عبدالاشهل، به زنانشان گفتند تا بروند و بر «حمزه»، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگواری کنند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که بر در مسجد برای حمزه گریه و شیون می کنند، فرمود: «خدا رحمتتان کند. برگردید که در هم دردی کوتاهی نکردید».(۳)

۱- صحیح بخاری، ج۲، کتاب الجنائز، باب۴۳، قول النبی انا بک لمحزونون، ص۱۰۵.

۲- السیره الحلبیه، ج۲، ص۵۳۴.

۳- البدایه و النهایه، ج۴، ص۵۵؛ أنساب الأشراف، ج ۴، ص۲۸۹.

ص: ۱۲۹

علاوه بر همه اینها روایت های متعدد دیگری نقل شده که آن حضرت بر حسین علیه السلام پیش از شهادت آن حضرت گریسته است که از ذکر آنها اجتناب می کنیم.(۱)

همچنین گفته شده است:

إنّ فاطِمَه کانَت تَزورُ قبر عمَّها حمزه کُلّ جُمُعهٍ فَتُصَلّی و تَبکی عِندَهُ.(۲)

فاطمه زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

۴. آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟

۴. آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟

وهابیون برگزاری مراسم میلاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر اولیا را بدعت می دانند.

بن باز، مفتی اعظم سعودی می نویسد:

مراسم میلاد پیامبر گرامی جایز نیست، چون بدعت در دین محسوب می شود. رسول گرامی و خلفای راشدین و صحابه حضرت و دیگر تابعین، چنین مراسمی انجام نمی داده اند.(۳)

پاسخ

خداوند منّان در قرآن مجید به تجلیل از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرداخته است و می فرماید: «وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ؛ آوازه تو را در جهان بلند کردیم». (انشراح: ۴)

معلوم می شود که خداوند می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در آیات قرآن وی را می ستاید. از جانب دیگر هم قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

۱- نک: علامه امینی، سیرتنا و سنتنا.

۲- سنن الکبری، ج۴، ص۷۸؛ المستدرک، ج۱، ص۳۷۷.

۳- فتاوی الجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الإفتاء، ج۳، ص۱۸.

ص: ۱۳۰

قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی. (شوری : ۲۳)

ای پیامبر، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکی نیست که مسلمانان به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوه مند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت تجلیل می کنند و جلوه ای از عشق و علاقه خویش را نسبت به پیامبر و خاندان پاک او به نمایش می گذارند و این گونه مراتب پیروی خود را از فرمان های الهی اعلام می دارند، روشن است که هدف مسلمانان از برگزاری چنین مراسمی، جز بلند آوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست. همان چیزی که که قرآن کریم آن را پذیرفته است.

به همین جهت، پیروان آیین اسلام از دیر باز به برپایی مراسم جشن میلاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و روز مبعث، همت می گماشتند.

حسین بن محمد دیار بکری می نویسد:

مسلمانان جهان، هماره در ماه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله جشن می گیرند و ولیمه می دهند و در شب های آن ماه، صدقه می دهند، شادمانی می کنند و به انواع نیکی ها جامه عمل می پوشانند و مولودی می خوانند و رحمت ها و برکت های فراگیر بر همگان آشکار می شود. (۱)

آنچه دیار بکری گفته، همان فتوای حافظ سخاوی از علمای اهل سنت است که این کار را مشروع می داند، نه بدعت.(۲)

قسطلانی در المواهب اللدنیه می گوید:

در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جشن برپا می کنند و به مردم اطعام می دهند و با انواع صدقات، به مستمندان یاری می رسانند و با

۱- دیار بکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱، ص ۳۶۲.

ص: ۱۳۱

اظهار سرور و اعتنا به خواندن مولودی آن حضرت، به او اظهار ارادت می کنند. خداوند رحمت کند کسانی را که به این کار عظیم دست می زنند.(۱)

از سیوطی شافعی که یکی از علمای معروف اهل سنت است، پرسیدند: مولودی خوانی در ماه ربیع الاول از نظر شرع، امری پسندیده است یا ناپسند؟ آیا کسی که آن را انجام می دهد، مشمول ثواب می شود یا خیر؟

سیوطی در پاسخ گفت:

جواب این است که اصل مولودی خوانی عبارت است از اجتماع مردم و خواندن بخشی از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، در پایان نیز طبق های غذا را می آورند و بین مردم پخش می کنند. این کار عملی نیکوست که به بانی و شرکت کننده آن ثواب داده می شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، بزرگ داشته و در ولادت آن حضرت، شادی می شود.(۲)

به راستی آیا شایسته است این عمل مطلوب را بدعت شماریم و خود را از برپایی چنین مراسمی محروم کنیم و برپایی این سنت حسنه را به دلیل همراه شدن احتمالی این مراسم با اختلاط زنان و مردان یا اجرای موسیقی و مانند آن زیر سؤال ببریم؟ ما باید از کار گناه جلوگیری کنیم؛ زیرا در هر مکان و زمانی، انجام گناه حرام است. نباید برای امور جانبی و احتمالی، از برپایی یک سنت حسنه جلوگیری کنیم، بلکه در اصل باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری کرد.

چگونه می توان عملی را بدعت شمرد، درحالی که قرآن و سنت آن عمل را به صورت کلی یا موردی تجویز می کنند و این مراسم را تنها برای احترام و تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار جهان انجام می دهند.

۱- المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج ۱، ص۸۹.

۲- الحاوی للفتاوی، ج۱، صص۱۸۹و۱۹۷.

ص: ۱۳۲

پس، این رفتار آنان با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است؛ زیرا دلیل بر جواز چنین کاری، آیه قرآن است. خداوند از زبان پیامبرخدا حضرت عیسی علیه السلام چنین نقل می کند:

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَكُونُ لَنَا عِيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. (مائده : ۱۱۴)

عیسی بن مریم علیه السلام عرض کرد: بارالها، پروردگارا، مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

در این آیه، حضرت عیسی علیه السلام از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان نازل شود و روز نزول آن را عید بگیرند.

چگونه است که روح الله درخواست می کند روزی را که مائده آسمانی در آن نازل می شود و مایه لذت جسمانی است، عید بدانند و جشن بگیرند، ولی مسلمانان اگر بخواهند روز نزول وحی یا زادروز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر ایام الله را پاس بدارند و عید بشمارند و جشن بگیرند؛ مایه شرک و بدعت می شود؟ آیا تولد پیامبر خاتم که از جانب خدا برای هدایت همه جهانیان برگزیده شده است از نزول یک غذای جسمانی کمتر است؟ آیا تولد امامی که همه جهان را از عدل و داد پر می کند، از مائده آسمانی کمتر است؟ به یقین چنین نیست، بلکه چنین کاری، یعنی غذا دادن و امثال آن به مناسبت میلاد، در حقیقت پیروی از حضرت در اظهار شکر نعمت وجود آن حضرت است؛ زیرا به گفته سیوطی شافعی، پیامبر پس از بعثت برای خود عقیقه کرد با آنکه عبدالمطلب در روز هفتم تولدش برای او عقیقه کرده بود و برای یک نفر دو بار عقیقه نمی نمایند. بنابراین، آن حضرت چنین کرد تا اظهار شکر به درگاه خدا کند که او را برای عالمیان رحمت قرار داد. همچنین جواز چنین

ص: ۱۳۳

کاری را برای امت تشریع کرد. پس برای ما نیز اظهار شکر به جهت تولدش مستحب است.(۱)

۵. چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آلِ آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید؟

اشاره

۵. چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آلِ آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید؟

از جمله پرسش هایی که گاه مطرح می شود، فرستادن صلوات بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و آل اوست. می پرسند چرا می گویید: اللهم صل علی محمّدٍ و آل محمّدٍ؟

پاسخ

یکی از دستورهای خداوند به مسلمانان برای حفظ احترام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ایجاد ارتباط مستمر با آن حضرت، فرستادن صلوات بر آن حضرت است. آنجا که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (احزاب: ۵۶)

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود میفرستند، ای کسانی که ایمان آوردهاید بر او درود فرستید و سلام گویید و تسلیم فرمانش باشید.

خداوند در این آیه شرافت خاصی به پیامبرش عطا کرده و به او در میان همه انبیا کرامتی خاص بخشیده است. همچنان که قرطبی یکی از مفسران اهل سنت می گوید:

در این آیه، خداوند شرافت خاصی به رسولش در زمان حیات و پس از مرگش داده و مقام او را نزدش بیان نموده و بندگانش را امر نموده به خاطر چنین شرافتی فقط به او صلوات بفرستند نه سایر انبیا.(۲)

۱- قاسم درقاوی، مجموع لطیف أنسی فی صیغ المولد النبی القدسی، ص۳۴۳.

۲- الجامع الاحکام القرآن، ج۱۴، ص۲۳۲.

ص: ۱۳۴

آنچه در اینجا مهم به نظر می رسد، این است که آل پیامبر در این شرافت با او شریک هستند؛ زیرا آنچه در منابع معتبر حدیثی اهل سنت، به صورت متواتر از بیش از هفتاد تن از صحابه درباره چگونگی صلوات فرستادن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، الحاق آل محمد در صلوات به اوست.

در روایت ابومسعود انصاری چنین آمده است:

ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که مردی وارد شد و گفت: ای رسول خدا ما سلام گفتن را شناختهایم، اما چگونه باید به هنگام نماز بر تو صلوات بفرستیم؟

ابو مسعود میگوید:

همه ما سکوت نمودیم و دوست داشتیم که ای کاش او چنین پرسشی نمی نمود، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله [پس از لحظاتی] فرمود: «اذا انتم صلیتم علیّ فقولوا: اللهم صلّ علی محمد النبی الامی و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید».(۱)

حاکم پس از نقل روایت در مستدرک میگوید: «این روایت با شرط مسلم صحیح است، هر چند در کتاب خود نیاورده است».(۲)

در روایت دیگری ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند:

اذا تَشهَّد اَحدُکم فی الصّلاهِ فَلْیقُل: اللّهم صَلّ علی محمد و علی آل محمد وَ بارِکْ علی محمدٍ و عَلَی آل محمد وَ ارْحَمْ مُحمداً وَ آلَ مُحمّدٍ کَما صلّیتَ وَ بارَکْتَ و تَرحَّمتَ عَلَی ابراهیم انک حمید مجید.(۳)

در روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که ایشان از صلوات دُم بریده نهی کرده اند:

۱- المستدرک، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، صص ۱۱۹و۷۱۲؛ سنن دار قطنی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲- المستدرک، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳- المستدرک، ج ۱، ص ۲۶۹؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۷۹.

ص: ۱۳۵

لا تُصلّوا عَلَيّ الصَّلاة الْبتراء فَقالوُا وَ مَا الصَّلاةُ البَتراءُ، قالَ تَقولون: اللّهم صَلِّ على محمدٍ وَ تَمْسِكون بَلْ قولوا: اللّهم صَل على محمدٍ وَ عَلَى آل محمّدٍ.(۱)

بر من صلوات دم بریده نفرستید، پرسیدند: صلوات دم بریده چیست؟ فرمود: اینکه بگویید اللهم صل علی محمد و ادامه ندهید بلکه میباید بگویید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.

این روایت صراحت دارد که گفتن صلوات باید همراه با ذکر و یادکرد اهل بیت علیهم السلام باشد. چنانکه در روایتی دیگر به صراحت آمده است:

مَنْ صَلَّى صَلاةً وَ لَم يُصلِّ فيما عَلَيّ وَ عَلَى اَهلِ بيتى لم تُقبَل مِنْه.(۲)

کسی که نماز به جای آورد و در آن بر من و اهل بیتم صلوات نفرستد (نمازش) از او قبول نمی شود.

به همین جهت، صحابی ای همچون جابر بن عبدالله انصاری میگفت:

اگر نمازی به جای آورم و در آن بر محمد و آل محمد صلوات نفرستم گمان ندارم (در نزد خدا) قبول شود. (۳)

ابو مسعود انصاری نیز میگفت:

لو صليت صلاه لا اصلى فيما على آل محمد ما رايت ان صلاتى تتم.(۴)

اگر نمازی به جا آورم که در آن بر محمد و آل او صلوات نفرستم گمان ندارم که نمازم کامل باشد.

ابن حجر هیتمی میگوید:

پرسش آنان (یعنی صحابه) از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه درباره چگونگی صلوات و پاسخ به آنان به اینکه بگویند: اللهم صل علی محمد و

۱- ابوسعید خرگوشی نیشابوری، شرف المصطفی، ج ۵، ص۱۰۷؛ صواعق المحرقه، ج۲، ص ۴۳۰؛ سخاوی، القول البدیع، ص۴۵؛ مسند زید بن علی، ص۳۳؛ احمد مرتضی، شرح الاذهار، ج۱، ص۳۸۳.
۲- علی بن عمر دار قطنی، علل دار قطنی، ج۶، ص۱۹۷.
۳- «لو صليت صلاه لم اصلّ فيها على محمد و على آل محمد ما رايت انها تقبل». (ذخائر العقبی، ص۵۲)
۴- سنن دار قطنی، ج۱، ص۳۴۸، ش۱۳۲۹.

ص: ۱۳۶

علی آل محمد دلیل روشنی بر این است که مراد آیه امر به صلوات بر اهل بیت و بقیه آل اوست.(۱)

قنوجی و شوکانی در تفاسیر خود گفته‌اند:

همه تعلیماتی که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله دراین باره در زمینه صلوات انجام پذیرفته، به همراه صلوات بر آل اوست. مگر چند روایت نادر. ازاین رو، بر صلوات فرستنده لازم است که به هنگام صلوات فرستادن بر آن حضرت آل او را نیز یاد کند. همچنان که عده‌ای همچون امام الحرمین و غزالی از شافعی نقل نموده‌اند و ابن کثیر در تفسیرش از آن دو این گفته را آورده است و با وجود احادیث صحیح دیگر نیازی به گفته گویندگان نیست، بلکه روایات خود کفایت میکند.(۲)

فخر رازی شافعی نیز میگوید:

همانا دعای برای آل منصب بزرگی است به همین جهت در خاتمه تشهد در نماز قرار گرفته است و این همان جمله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد است که این تعظیم در حق غیر آنان دیده نشده است.(۳)

محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی می گوید:

یَا اَهلَ بیتِ رَسول اللهِ حُبُّکم

فَرضٌ مِنَ اللهِ فی الْقرآنِ أنزَلَه

کفاکُم مِن عَظیمِ الْقدرِ اَنّکم

مَن لَم یُصلِّ عَلیکم لا صلوةَ لَه(۴)

ای خاندان پیامبر خدا محبت به شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است. در بزرگی و رفعت مقام شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او نمازی نخواهد بود. (نماز او باطل است)

۱- صواعق المحرقه، ج۲، ص ۴۳۰.

۲- فتح البیان، ج۱۱، ص۱۴۱؛ فتح القدیر، ج۴، ص۲۴۹.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج۲۷، ص۱۶۸.

۴- الصواعق المحرقه، باب۱۱، ج۲، ص۴۳۵.

ص: ۱۳۷

چرا صلوات ابتر؟

چرا صلوات ابتر؟

بنـابر اعتراف عالمـان و صـاحب نظران اهل سـنت، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در تبیین آیه صـلوات، اهل بیت خود را شـریک صلوات و ملحق به خود دانسـته و از صـلوات دُم بریـده و ناقص نهی کرده است، ولی با این حال در گفتار و نوشـتار آنان همواره بر خلاف سـنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر صلوات ابتر و دُم بریده تأکید شده که هر جا نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می شود، به جای عمل به گفتار پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله که فرمود: «قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»، می گویند صـلی الله علیه و سلم، و در مقابل نص رسول الله صلی الله علیه و آله اجتهاد غیر مجاز می کنند. بنابراین، آنچه شیعه انجام می دهد، عمل به فرموده رسول خداست.

۶. چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟

اشاره

۶. چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟

یکی دیگر از پرسـش هایی که برخی مطرح می کنند و در پی القای شـبهه عدم پای بندی شـیعیان به سـنت پیامبر اسلام هستند، این است که می پرسند: چرا شیعه همچون اهل سنت نماز را در پنج وقت نمی خواند؟

پاسخ

شیعه چون دیگر فرقه های اسلامی معتقد است که انجام هر نماز در وقت مخصوص خودش افضل است. همان طور که می دانیم هر یـک از نمازها یک وقت اختصاصـی دارنـد و یک وقت مشترک. برای نمونه، وقت اختصاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شـرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می شود. در این مدت محدود، تنها می توان نماز ظهر را به جا آورد. وقت اختصـاص نمـاز عصـر نیز زمـانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به انـدازه مـدت خوانـدن نماز عصـر فرصت باشـد. وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصـر، از پایان وقت اختصاص نماز ظهر تا ابتـدای وقت اختصاص نماز عصـر است. شـیعه می گویـد در تمام این وقت مشترک می توانیم

ص: ۱۳۸

نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم. در مقابل، اهل سنت معتقدند از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز به اندازه خود آن چیز شود، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر در این مدت خوانده شود. از آن پس تا زمان مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت به جا آورد. همین بحث ها در نماز مغرب و عشا هم وجود دارد.

از جانب دیگر، همه مسلمانان دراین باره اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله میان دو نماز جمع می کرد، ولی در اینکه این کار برای هر زمان و مکانی جایز است یا آنکه اختصاص به زمان و مکان و حالت و شرایط خاصی دارد، دو نظر وجود دارد.

الف) شیعیان می گویند مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، پس از پایان نماز ظهر، می توان نماز عصر را به جا آورد. همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب پس از خواندن نماز مغرب، می توان نماز عشا را ادا کرد و این مسئله به زمان، مکان یا شرایط خاصی بستگی ندارد، بلکه در همه جا و همه وقت جایز است.

ب) اهل سنت می گویند جمع بین دو نماز، در مکان ها و زمان ها و شرایط خاصی جایز است.

با رجوع به کتاب و سنت نبوی که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، در می یابیم چرا شیعه نماز را به صورت جمع و نه تفریق ادا می کند، هر چند به استحباب تفریق و جدا کردن نمازها اعتقاد دارند.

الف) قرآن

الف) قرآن

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا. (اسراء: ۷۸)

ص: ۱۳۹

نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به جای آر و نماز صبح را نیز به جای آر که در حقیقت، مشهود نظر (فرشتگان شب و فرشتگان روز) است.

خداوند متعال، در شبانه روز، پنج نماز بر بندگانش واجب کرده، ولی در این آیه، سه وقت برای آن نام برده است. شافعی دراین باره می گوید: «(أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ) و (دلوک الشمس): زوالها، (إِلی غَسَقِ اللَّیلِ): العتمه، (وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ): الصبح».(۱)

ازهری دراین باره گفته است:

بهتر آن است که دلوک را به معنای زوال، یعنی وسط روز بگیریم. در این صورت معنی آیه چنین می شود، نماز را از وقت زوال تا تاریکی شب ادامه بده. بنابراین معنا، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا داخل حکم می شود، سپس خداوند فرمود: و قرآن الفجر (که همان نماز صبح است).(۲)

بر این اساس، جمع بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا، مطلقاً جایز است، چه انسان در سفر باشد، چه در وطن. مگر آنکه دلیلی اقامه شود که بدون عذر نمی توان در وطن نمازهای مذکور را با هم اقامه کرد. از سویی پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر اوقات نمازهای پنج گانه را در پنج وقت اقامه می کرد، ولی به طور مکرر اتفاق افتاده که هم در وطن، یعنی مدینه و هم در سفر یا در حال اضطرار، نماز خود را به صورت جمع بین دو نماز به جای آورده است.

مذاهب چهارگانه اهل سنت، جمع بین نمازها را فقط به حالات خاص اختصاص داده اند و متفقند که در عرفه می توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر با هم و بدون فاصله ادا کرد و در مزدلفه نیز جایز است، نماز مغرب و عشا را در وقت عشا به جا آوریم.

۱- أحکام القرآن، ج ۱، ص ۵۶.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص۳۸۳.

ص: ۱۴۰

حنفی ها جمع بین نمازها را در عرفه و مزدلفه جایز می دانند و در دیگر موارد جایز نمی دانند. حنبلی ها و مالکی ها و شافعی ها علاوه بر موارد یاد شده، این کار را در حال سفر نیز جایز می دانند. البته برخی از این گروه ها با هم خواندن دو نماز را در موارد اضطراری مانند زمانی که باران ببارد و یا نمازگزار بیمار بوده یا در هراس از دشمن باشد، جایز می دانند.(۱) شیعه این جواز را در یک سطح گسترده تری می بیند و آیه ذکر شده و روایات منقول در کتاب های اهل سنت مؤید دیدگاه شیعه است.

ب) روایات

ب) روایات

احمد بن حنبل، رهبر گروه حنابله در مسند خود و بخاری در صحیح خود از جابر بن زید نقل کرده اند:

از ابن عباس شنیدم که می گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا کرد و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر به جا آورد. (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.(۲)

از این روایت، به روشنی درمی یابیم که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله به جای آورده است، اما اینکه ابوشعثا می گوید من گمان می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به تأخیر انداخته است ظن و گمان وی است و حجتی برای

۱- نک: عبدالرحمان جزیری، الفقه علی المذهب الاربعه، کتاب الصلاه، مباحث الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً، ج۱، ص۴۰۹.
۲- صحیح بخاری، ج۲، التهجد، ابواب التطوع، ص۶۷، باب ۳۰، ح۱۱۷۴؛ مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۲۱.

ص: ۱۴۱

استدلال نـدارد؛ آنچه مهم است رفتـار خود پیـامبر است که بین دو نمـاز جمع نموده است. امـا کیفیت آن بایـد از روایـات دیگر به دست آید نه با ظن و گمان.

بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل می کند:

اِنّ النَّبِیَ صلی الله علیه و آله صَلَّی بِالمدینهِ سَبعاً وَثمانیاً الظهرَ و العصرَ والمغربَ والعشاء.(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماز هفت رکعتی و نماز هشت رکعتی به جای آورد، یعنی نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

مالک ابن انس، رهبر مذهب مالکی، در کتاب موطّأ و مسلم در صحیح خود و محدثان دیگر از ابن عباس نقل کرده اند:

صَلَّی رَسولُ الله صلی الله علیه و آله الظّهرَ وَالعَصرَ جَمیعاً وَ المغرِبَ وَ الْعِشاءَ جَمیعاً فی غَیرِ خَوفٍ و لا سفرٍ.(۲)

رسول خدا صـلی الله علیه و آله هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم به جا می آورد، بدون اینکه از دشمن بهراسد یا در سفر باشد.

در صحیح مسلم، پس از نقل روایت از ابوالزبیر، چنین می گوید:

از ابو سـعید پرسـیدم چرا پیامبر چنین نمود. وی گفت: من همین پرسش را از ابن عباس پرسیدم. او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نمود تا امتش به حرج و سختی نیفتند.(۳)

همچنین در منابع معتبر اهل سنت از ابن عباس نقل شده است:

صَلَّی رَسولُ الله صلی الله علیه و آله الظّهرَ وَالْعَصرَ جَمیعاً وَ الْمَغرِبَ وَ العِشاءَ جَمیعاً فی غَیرِ خَوفٍ و لا مطر.(۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، کتاب مواقیت الصلاه، باب تاخیر الظهر الی العصر، ص۱۵۵، ح۵۴۳.

۲- مؤطا مالک، کتاب قصـر الصـلاه فی السـفر، باب الجمع بین الصـلاتین فی السـفر والحضـر، ص۱۴۴؛ صـحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصـلاتین فی الحضـر، ص۳۲۴، ح۱۵۱۳؛ سـنن ابی داوود، کتاب الصـلاه، تفریع ابواب صـلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین، ص۲۲۸، ح ۱۲۱۰؛ سنن نسائی، کتاب المواقیت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص۱۵۴، ح۵۹۷.

۳- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص۳۲۴، ح۱۵۱۴.

۴- صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص۳۲۴، ح۱۵۱۸؛ سنن ابی داوود، کتاب الصلاه، تفریع ابواب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین، ص۲۲۸، ح ۱۲۱۱؛ سنن نسائی، کتاب المواقیت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص۱۵۴، ح۵۹۸.

ص: ۱۴۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم به جا می آورد بدون اینکه از دشمن بهراسد یا آن که هوا بارانی باشد.

از عبدالله بن عباس نیز روایت شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بین ظهر و عصر، مغرب و عشا را جمع کرد، درحالی که مقیم بود، نه مسافر. شخصی از وی پرسید : چرا این گونه عمل کرد؟ او در جواب گفت: تا آنکه بر امتش دشوار نشود.(۱)

مسلم در باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر روایت می کند: پیامبر گرامی، هنگام مسافرت خود به سوی غزوه تبوک بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع کرد. سعید بن جبیر می گوید: «از ابن عباس سبب آن را پرسیدم: گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد».(۲)

بسیاری از روایات بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا، در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می شود. ازاین رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز کرد. از جانب دیگر، روایات فوق به صراحت دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون عذر یا شرطی، بین نمازها جمع کرد. ازاین رو، اختصاص دادن این روایات، به حالت ترس یا مسافرت یا باران، بی دلیل است. همچنان که شیخ احمد شاکر از عالمان اهل سنت، بعد از نقل کلام ابن سیرین به جواز جمع می گوید:

این رأی همان رأی صحیحی است که از متن حدیث گرفته شده است، ولی تأویل به مرض یا عذر یا غیر آن تکلفی است که دلیلی بر آن نیست و با

۱- ۶.صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص۳۲۴، ح۱۵۱۵.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۴۶.

ص: ۱۴۳

حکم به جواز جمع، بسیاری از دشواری هایی که در تفریق بر مردم پیدا می شود، برطرف می شود و حکم به جمع، کمکی است به طاعت مردم عادی. البته نباید این حکم موجب شود که با هم خواندن دو نماز عادت مردم شود، همان گونه که ابن سیرین به آن اشاره کرده است.(۱)

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز جواز جمع بین نمازها تأیید شده است. کلینی به سند خود، از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، نماز ظهر و عصر را بدون عذر از هنگام زوال خورشید با مردم به جماعت به جای آورد و نیز نماز مغرب و عشا را قبل از سقوط شفق، بدون هیچ مشکلی با جماعت به جای آورد. این جمع را برای گشایش کار بر امت خود انجام داد.(۲)

شیخ طوسی هم در تهذیب و استبصار، به سند خود از اسحاق بن عمار نقل می کند:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا می توانم بین مغرب و عشا در حضر قبل از آنکه شفق غایب شود، بدون هیچ عذری جمع کنم؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد.(۳)

۷. چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.

۷. چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.

وهابیان سجده بر خاک یا تربت شهیدان را به معنای پرستش آنها و نوعی شرک می شمارند و میگویند چرا روی مُهر نماز میخوانید؟ این کار شرک و بتپرستی است. به همین جهت در مکه و مدینه، حجاج شیعه را از سجده کردن بر مهر منع می کنند.

صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

۱- حاشیه سنن ترمذی، ج ۱، صص۳۵۸و۳۵۹.

۲- ۹الکافی، ج۳، ص۲۸۶.

۳- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص۲۶۳، ح۱۰۴۷؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۹۸۲.

ص: ۱۴۴

سجده بر تربت اولیا اگر به قصد تبرک به تربت و تقرب به اولیا باشد، شرک اکبر محسوب می شود و اگر مقصود، تقرب به خداوند متعال باشد، با اعتقاد به اینکه این تربت همانند زمین مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی فضیلت دارد، بدعت در دین به شمار می رود.(۱)

پاسخ

وهابیان در این مسئله نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر دچار خطا شده اند و با معیارهای نادرست، درباره دیگران داوری می کنند. آنان در این مسئله بین سجده برای خدا و سجده روی خاک پاک و تربت شهیدان خلط و حکم یکی را بر دیگری بار کرده اند؛ زیرا آنچه دین به آن فرا می خواند، عبودیت در برابر خدا و سر تعظیم فرود آوردن و سجده کردن فقط در برابر اوست. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

وَلِلّهِ يسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ. (رعد: ۱۵)

هر کس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

بنابراین، سجده باید برای خدا باشد، اما مسلمانان به ویژه در نماز بر روی چه چیزی باید سجده کنند؟ آیا بر هر چیزی می توان سجده کرد، هر چند خوردنی یا پوشیدنی باشد یا آنکه فقط بر اشیای خاصی جایز است؟

در اینجا دو نظر است، شیعه بر اساس فرموده اهل بیت پیامبر اسلام سجده را فقط بر زمین پاک یا آنچه از زمین روییده باشد، به شرط آنکه خوراک و پوشاک انسان نباشد، جایز می داند و تربت شهیدان را از مصادیق خاک پاک می دانند. نظر دوم گفته رهبران مذاهب اهل سنت است که محل سجده را عام می دانند و خاص سجده بر زمین نمی دانند.

شیعه بر ادعای خود به روایت مورد قبول اهل سنت که از پیامبر نقل شده، تمسک می کند که فرمود:

۱- المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج۲، ص۸۶.

ص: ۱۴۵

جُعِلَت لِی الاَرضُ مَسجِداً و طَهُوراً.(۱)

زمین برای من محل سجده و وسیله طهارت (تیمم و...) قرار داده شد.

بر این اساس، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز باید پیشانی روی زمین گذارده شود از سویی دیگر و مورد اتفاق همه مسلمانان است که ترجیح با خاک است و آن خاک باید پاک باشد؛ زیرا خداوند میفرماید:

فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا. (نساء: ۴۳)

اگر آب برای وضو پیدا نکردید روی خاک پاک تیمم کنید.

با توجه به آیه تیمم و روایت ذکر شده، دو مطلب به دست می آید:

اول، آنکه بر محل سجده و تیمم باید اسم زمین صدق کند، دوم، آن زمین باید خاک پاک باشد؛ زیرا که شرط تیمم و نماز در استفاده از خاک یکی است و درباره تیمم خداوند به صراحت فرمود بر زمین پاک تیمم کنید.

اینکه چرا خداوند از میان همه اشیا، فقط سجده بر روی خاک را خواسته، روایت حضرت امام صادق علیه السلام به خوبی آن را توضیح می دهد. به بیان آن حضرت، سجده کردن بر خاک تنها برای آن است که چنین کاری، با فروتنی در برابر خداوند یگانه سازگارتر است.

هشام بن حکم می گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آنچه سجده بر آنها جایز است، و بر چیزهایی که جایز نیست پرسیدم. فرمود: سجده تنها بر زمین و آنچه می رویاند جز خوردنی ها و پوشیدنی ها جایز است. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود: سجده خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست برخوردنی ها و پوشیدنی ها صورت پذیرد، زیرا دنیاپرستان، بردگان خوراک و پوشاکند، درحالی که انسان هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سر می برد، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه معبود دنیاپرستان فریب خورده است، قرار دهد.(۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب تیم، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۳۳۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۴، ح ۶۷۴۰.

ص: ۱۴۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام و صحابه همواره روی خاک یا آنچه از خاک می رویید، سجده می کردند و برای هر مسلمانی بهترین اسوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست.

روایاتی که چگونگی سجده آنان را بیان می کند، متعدد است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

وائل بن حجر می گوید:

رَأیتُ النّبیَّ صَلّی الله علیه و(آله و) سلم وَضَع أنفَه عَلَی الارضِ مَعَ جِبهَتِهِ اذا سَجدَ.(۱)

پیامبر اسلام را دیدم آنگاه که سجده می کرد، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

براء بن عاذب می گوید:

ما پشت سر پیامبر نماز می خواندیم هنگامی که سر از رکوع بر می داشت از ما کسی کمرش خم نبود تا هنگامی که پیامبر پیشانی اش را (برای سجده) بر زمین می نهاد(۲) (یعنی هماهنگ با او رکوع و... می کردیم).

در این روایت به صراحت می گوید پیامبر پیشانی را بر روی زمین می نهاد.

ابوسعید خدری می گوید:

اِنَّ رَسولَ الله صلی الله علیه و آله رُئِیَ عَلَی جِبهَتِهِ و ارنبته اَثرُ طینٍ مِنْ صَلاهٍ صَلّاها بِالنّاس.(۳)

به هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز خواند اثر خاک بر پیشانی و بینی او دیده شد.

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۴، ص۳۱۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۲۲، ص ۳۰؛ احکام القرآن (جصاص حنفی)، باب السجود علی الوجه، ص۲۰۹، ح۳.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج۶، ص۳۰۱؛ سنن ترمذی، کتاب الصلاه باب ما جاء فی کراهیه النفح، ص۱۳۱، ح۳۸۱؛ المستدرک، ج۱، ص۲۷۱؛ سنن کبری، ج۲، ص۲۵۲.

۳- صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب متابعه الامام، ج ۹۴۹، ص ۲۲۸.

ص: ۱۴۷

دسته ای دیگر از روایات دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن بر خاک هنگام سجده فرمان می داد. چنانکه ابو صالح می گوید: نزد ام سلمه (همسر پیامبر) رفته بودم که برادرزاده اش نیز آمد و در خانه اش نماز خواند، اما هنگامی که به سجده رفت به خاک ها فوت کرد. ام سلمه به وی گفت: ای برادرزاده خاک را فوت نکن؛ زیرا پیامبر به غلامش یسار (افلح) فرمود: «تَرّب وجهک لله؛ رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار».(۱)

واژه «ترب» از ماده «تراب» به معنای خاک است. از فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله بر می آید که سجده بر خاک واجب است.

سیره رسول الله صلی الله علیه و آله نشان می دهد که آن حضرت علاوه بر زمین روی چیزی که از زمین روییده نیز سجده می کرد، در صورتی که از خوردنی ها و پوشیدنی ها نباشد.

در منابع اهل سنت و در روایات متعدد آمده است:

کان رسول الله صلی الله علیه و آله یُصلّی عَلَی الخَمرهِ:

پیامبر، همواره بر خمره (که از لیف درخت خرما ساخته می شد) سجده می کرد.

این روایت از گروهی از صحابه، همچون ابن عباس،(۲) عبدالله بن عمر(۳) و عایشه(۴) و ام سلمه(۵) و میمونه(۶) و ام سلیم(۷) نقل شده و سند اکثر این روایات نیز صحیح است.(۸)

۱- سنن ابی داوود، کتاب الصلاه، باب السجود علی الانف والجبهه، ص ۱۷۳، ح ۸۹۴.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۲.

۴- مسند احمد بن حنبل، ج ۶، صص ۱۴۹و۱۷۹و۲۰۹.

۵- مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۰۲.

۶- مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۰؛ صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب ۲۱، الصلاه علی الخمره، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۳۸۱.

۷- کتاب الصلاه، باب ۲۱، الصلاه علی الخمره، ج ۱، ص ۳۷۷.

۸- مجمع الزوائد، ج ۲، صص ۵۷ و ۵۸.

ص: ۱۴۸

همچنین در روایات متعدد دیگر آمده که آن حضرت بر روی حصیر نماز می خواند. ابوسعید از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

دَخلتُ عَلَی رَسولِ الله صلی الله علیه و آله وَ هُو یُصلِّی عَلَی حَصیره وَ یَسجُد علیه.(۱)

به محضر پیامبر رسیدم، درحاکی که ایشان روی حصیرخویش نماز می گزارد و بر آن سجده می کرد.

انس نیز روایت کرده است: «اِنَّ النبیَّ صلی الله علیه و آله صَلِّی عَلَی حصیر».(۲)

ابن حجر عسقلانی در شرح خود بر صحیح بخاری می گوید:

به سجاده کوچکی که از لیف خرما بافته شده باشد، خمره می گویند... اگر بزرگ باشد، آن را حصیر می نامند.(۳)

به همین جهت امام صادق علیه السلام فرمود:

السُّجودُ عَلَی الارض فَریضهٌ وَ عَلَی الخَمرهِ سُنْه.(۴)

سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر خمره، سنت پیامبر است.

ایشان در جای دیگر می فرماید:

السُّجودُ لایَجوز اِلّا عَلَی الارضِ اَو عَلَی ما انبتتْ الارَضُ اِلّا ما اُکِل او لُبسِ.(۵)

سجده کردن جز بر زمین و آنچه می رویاند، غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها جایز نیست.

علاوه بر گفتار و رفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت او در مسئله سجده بر روی زمین، رفتار صحابه و تابعان نیز گویای سنت سجده بر زمین است.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۵۲.
۲- مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۷۹.
۳- فتح الباری، ج۱، ص۳۶۴.
۴- وسائل الشیعه، ج۵، ص۳۴۵، ح۶۷۴۶.
۵- وسائل الشیعه، ج۵، ص۳۴۴، ح ۶۷۴۰.

ص: ۱۴۹

با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر می گزاردم، مشتی سنگ ریزه بر گرفتم و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و هنگام سجده بر آنها پیشانی می گذاردم و این به خاطر شدت گرما بود.(۱)

نافع می گوید:

عبدالله بن عمر هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.(۲)

محدثان اهل سنت روایاتی را آورده اند که نشان می دهد رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی را که هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، از این کار بازداشت.

صالح سبایی می گوید:

اِنَّ رَسولَ الله صلی الله علیه و آله رَأی رَجلاّ یَسجُد بجنبه وَ قَد اعتَّمَّ عَلَی جِبهَته فَحَسَر رَسولُ الله صلی الله علیه و آله عَن جِبهَته.(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله ، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، درحالی که بر پیشانی خود دستار بسته بود. پیامبر عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی هم می گوید:

رَای رَسولُ الله صلی الله علیه و آله رَجلاً یَسجُد عَلَی کُور عِمامَته فَأوما بِیَدِه: اِرفَعْ عِمامَتَك و أومَاَ إلیَ جِبهَته.(۴)

۱- «کُنتُ اُصلّی الظُّهر مع رسول الله۹ فآخذ قبضه من الحصی لیبرد فی کفی أضعها لجبهتی أسجد علیها لشده الحّر» (المستدرك، ج۱، ص۱۹۵)

۲- «ان ابن عمر کان اذا سجد و علیه العمامه یرفعها حتی یضع جبهته بالارض». (سنن کبری، باب الکشف عن السجده فی السجود، ج۲، ص۱۰۴)

۳- سنن کبری، باب الکشف عن السجده فی السجود، ج۲، ص۱۰۵. . از تابعین و از اصحاب، ابن مسعود بود که صاحب الطبقات الکبری، وی را جزو طبقه اول اهل کوفه پس از پیامبر اکرم۹ و از کسانی به شمار می آید که از ابوبکر، عمر، عثمان و علی(ع) و عبدالله مسعود روایت کرده اند.

۴- سنن کبری، باب الکشف عن السجده فی السجود، ج۲، ص۱۰۵.

ص: ۱۵۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کرد. پس به وی اشاره کرد که دستار خود را بردارد و به پیشانی او اشاره فرمود.

ابن سعد نیز در کتاب خود می نویسد:

کانَ مَسروقٌ ِاذا خَرجَ یَخرُج بِلَبِنِه یَسجُد عَلَیها فِی السَّفینه.(۱)

مسروق ابن اجدع هنگام مسافرت، خشتی را با خود بر می داشت تا در کشتی بر آن سجده کند.

بنابراین، همراه داشتن قطعه ای از تربت که خاک است، بر خلاف نظر بعضی ها، شرک و بدعت نیست.

از مجموع مطالب پیش گفته بر می آید که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ، ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب و تابعین بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید، به جز خوردنی ها و پوشیدنی هاست و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب روی خاک نماز می خواندند، مورد قبول همه مذاهب است و مهر هم تکه خاکی پاک است که روی آن سجده میشود. اگر خاک وجود نداشت میتوان بر چیزهای غیر خوراکی سجده کرد، اما آیا پیامبر اسلام روی فرشی که امروزه وهابی ها روی آن نماز می خوانند هم نماز می خوانده است؟ به یقین چنین نبوده و در هیچ کتابی نیامده است.

ما با سجده بر زمین، به خداوند سجده می کنیم و اساساً همه مسلمانان بر چیزی سجده می کنند، ولی سجده آنان برای خداست نه برای آن چیز. مگر نه اینکه تمام نمازگزاران بر سنگ های مسجدالحرام سجده می کنند؟ هدف از سجده آنان خداست، نه سجده برای سنگ.

بنابراین، همچنان که سجده کردن بر خاک و گیاه به معنای پرستش نیست، بلکه سجود و پرستش برای خدا و خضوع در برابر او تا حد خاک است، سجده بر تربت که خاک پاکی است نیز چنین است.

۱- الطبقات الکبری، ج۶، ص۷۹.

ص: ۱۵۱

باتوجه به آنچه بیان شد، پی می بریم که چرا شیعیان بر خاک و سنگ یا برخی گیاهان سجده می کنند و بر همه اشیا سجده نمی کنند؛ زیرا چنین کاری، پیروی از سنت نبوی است که بر خاک سجده می کرد.

۸. چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟

اشاره

۸. چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟

از مواردی که درباره شیعه شبهه پراکنی می شود، آن است که می پرسند چرا شما همچون دیگر مسلمانان با دست بسته نماز نمی خوانید؟

پاسخ

باید دانست همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که تَکَتُّف(۱) در نماز، واجب نیست و پیروان سه مذهب، از چهار مذهب اهل سنت، دست بسته نماز خواندن را مستحب می دانند. مالکی ها همچون شیعه مجاز می دانند که نمازگزار با دست باز نماز بخواند. ازاین رو، تکتف(۲) از جمله مسائل اختلافی بین خود مذاهب چهارگانه اهل سنت از طرفی و مذهب اهل بیت علیهم السلام از جانب دیگر است.

۱. حنفیه، شافعیه و حنابله آن را سنت می دانند، ولی مالکی سنت نمی داند.(۳)

۲. مالک به جواز این کار در نمازهای مستحبی و کراهت آن در نماز واجب حکم نموده است.(۴)

۳. قول سوم، تخییر بین وضع (دست روی دست گذاشتن) و ارسال (رها کردن دست) است! این قول را نووی از اوزاعی روایت کرده است.(۵)

۱- گذاردن دست راست روی دست چپ هنگام قیام.

۲- از این عمل گاهی به نام «تکفیر»، یعنی پوشاندن دست و گاه «قبض»، یعنی بستن دست ها یاد شده است.

۳- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۱، ص۲۱۷.

۴- ابن رشد محمد بن احمد، بدایه المجتهد، ج۱، ص ۱۴۰.

۵- المجموع، ج۳ ص۳۱۲.

ص: ۱۵۲

۴. رأی چهارم، حرمت و مبطلیت این کار برای نماز است که رأی مشهور امامیه (شیعه) در مسئله است و حتی سید مرتضی از علمای برجسته شیعه در آن ادعای اجماع کرده است.(۱)

ازاین رو، از نظر مذاهب چهارگانه این کار مجاز است، ولی از نظر شیعه این کار نه تنها مجاز نیست، بلکه مبطل نماز است.

دلیل اول بر رد تکتّف این است که رسول گرامی اسلام این کار را در نماز انجام نمی داد. ابن رشد قرطبی از علمای اهل سنت می گوید:

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علما اختلاف شده است، مالک آن را در نمازهای واجب، مکروه ولی در نمازهای مستحب اجازه داده اما بعضی دیگر جزو آداب و سنن نماز دانسته اند و این نظر جمهور اهل سنت است. سبب این اختلاف نظر این است که روایاتی صحیح به ما رسیده است که نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می کند و در آن نقل نشده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست راست را روی دست چپ می گذاشت و از طرف دیگر به مردم امر می شود که در نماز دست روی دست بگذارند.(۲)

دلیل دوم، ضعف ادله اهل سنت است. مهم ترین دلیل آنان چند روایت است که همه آنها از نظر سندی ضعیف هستند. از این رو، قابل اعتماد نیستند. برای نمونه، در روایت بخاری آمده است:

ابوحازم از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور می شدند مردان در نماز، دست راست خود را بر ذراع چپ قرار دهند. ابوحازم می گوید: این مطلب را صحیح نمی دانیم، مگر اینکه امر کننده آن پیامبر باشد.(۳)

۱- سید مرتضی علم الهدی، الانتصار، ص۱۴۲.

۲- بدایه المجتهد، ج۱، ص۱۴۰: «اختلف العلماء فی وضع الیدین احدهما علی الاخری فی الصلاه فَکَرِهَ ذلک مالک فی الفرض و اجازه فی النفل و رای قوم ان هذا من سنن الصلاه و هم الجمهور و السبب فی اختلافهم انه قدجاءت آثار ثابته نقلت فیها صفه صلاته علیه الصلاه و السلام و لم ینقل فیها انه کان یضع یده الیمنی علی الیسری و ثبت ایضا انّ الناس کانوا یومرون بذلک».

۳- صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب ۸۷، باب وضع الیمنی علی الیسری، ج۱، ص۲۰۳، ح ۷۴۰.

ص: ۱۵۳

نکته مهم در این روایت این پرسش است که چه کسی مردم را امر به این عمل می کرد؟ آیا پیامبر اسلام بود یا کسی دیگر؟ معلوم نیست. فقط ابوحازم چنین احتمالی را داده که گوینده رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. ازاین رو، قابل استناد برای ثبوت چنین حکمی نیست. به همین جهت، دو تن از علمای اهل سنت، یعنی «عینی» شارح بخاری می گوید: «این روایت مرسل است.»(۱) سیوطی نیز همین نظر را دارد.(۲)

همچنین در روایت مسلم آمده است:

وائل می گوید: پیامبر اسلام را دیدم که هنگام خواندن نماز، دست هایش را بالا برد و تکبیر گفت. آنگاه پیراهنش را به خود پیچیده و دست راست را روی دست چپ گذاشت و هنگامی که خواست به رکوع رود، دو دستش را از میان پیراهن بیرون آورد و تکبیر گفت و رکوع کرد.(۳)

این حدیث را علقمه بن وائل از پدرش روایت می کند که اهل سنت آن را مرسل می دانند.(۴)

به این روایت نمی توان استدلال کرد؛ زیرا وجه این کار پیامبر معلوم نیست که چرا چنین کرد؟ آیا به جهت سرما پیراهن را به خود پیچید و دست ها را روی هم گذارد یا به عنوان امری مستحب چنین کرد. با وجود چنین احتمال هایی نمی توان به آن استدلال کرد.

در منابع اهل سنت از امام علی علیه السلام نقل شده است:

مِنَ السُّنهِ فی الصّلاهَ وَضعُ الکَفِّ عَلَی الاَکُفِّ تَحتَ السَّره.

در حال نماز، قرار دادن کف دست در کف دست دیگر زیر ناف از سنت است.

۱- عمده القاری، ج۵، ص۲۷۸.

۲- التواشیح علی الجامع الصحیح، ج۱، ص۴۶۳.

۳- ۱۱صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب ۱۵، ص۱۹۹، ح۷۸۲.

۴- «ابن حجر از ابن معین نقل می کند: «علقمه بن وائل عن ابیه مرسل» (تهذیب التهذیب، ج۷، ص۲۴۷).

ص: ۱۵۴

نووی شافعی پس از نقل روایت می گوید:

دارقطنی و بیهقی و دیگران این روایت را نقل کرده اند و بر ضعیف بودن آن اتفاق کرده اند؛ زیرا راوی آن عبدالرحمان بن اسحاق واسطی است که به اتفاق امامان جرح و تعدیل، ضعیف است.(۱)

روایت دیگری از عایشه نقل شده است:

ثَلاثَهٌ مِنَ النُّبوهِ... وَضعُ الْیَدِ الْیمُنی عَلَی الیُسری فی الصَّلاه.(۲)

سه چیز از نبوت است... قرار دادن دست راست بر دست چپ.

این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا نووی می گوید:

راوی این حدیث محمد بن ابان انصاری است و مجهول می باشد؛ زیرا بخاری درباره اش گفته در بین راویان از عایشه چنین کسی شناخته نشده است.(۳)

دلیل سوم بر رد تکتف، اختلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت در چگونگی قرار دادن دست ها و محل آن است. برخی می گویند باید دست ها را بالای ناف قرار داد و برخی می گویند زیر ناف؛ برخی می گویند برای مردان زیر ناف و برای زنان روی سینه مستحب است و... در چگونگی قرار دادن دو دست نیز چنین اختلافی وجود دارد.(۴) این اختلافات به این جهت است که روایت معتبری که بیانگر انجام چنین کاری توسط پیامبر باشد، وجود ندارد.

دلیل چهارم برای رد تکتف این است که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن نهی می کردند. برای مثال، محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام نقل می کند که به آن حضرت عرض کردم: شخصی دست راستش را در حال

۱- المجموع، ج۳ ص۳۱۲.

۲- سنن الکبری، ج۲، ص۲۸.

۳- المجموع، ج۳ ص۳۱۳.

۴- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۱، ص۲۱۷.

ص: ۱۵۵

نماز روی دست چپ خود می گذارد؟ حضرت فرمود: این همان تکفیر است که نباید انجام شود.(۱)

زراره هم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «بر تو باد به اقبال در نماز. از قرار دادن دست راست روی دست چپ پرهیز کن؛ زیرا این عمل از کارهای مجوس است».(۲)

بنا بر بعضی نقل ها، دست روی دست گذاشتن کار اسیران عجم بود که خلیفه دوم، این کار را پسندید و دستور داد مسلمانان در نماز چنین کنند.(۳)

با وجود روایات صحیحی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، تکتف بر سر دو راهی سنت و بدعت قرار دارد. بی شک، ترک تکتف به جهت احتمال بدعت آن، بهتر است؛ زیرا بر اساس قاعده مشهور نزد عقلاـ و اصولیین، «دفع مفسده اولی از جلب منفعت» است.

رد ادله استحسانی برای اثبات تکتف

رد ادله استحسانی برای اثبات تکتف

برخی علمای اهل سنت پس از آنکه نتواستند دلیل شرعی معتبر و قانع کننده ای برای استحباب تکتف بیابند، به برخی وجوه ذوقی و استحسانی تمسک کرده اند. نووی در کتاب المجموع می نویسد:

اصحاب می گویند: قرار دادن دست روی دست، بهتر از بیهوده کاری در نماز بوده و به تواضع و تضرع نزدیک تر است.(۴)

در پاسخ این استدلال باید گفت اگر قرار باشد که شریعت از طریق ذوقیات و استحسانات ثابت شود، دین ضایع می شود. وظیفه انسان در مقابل شریعت، تعبد محض است. از طرفی به غیر از خلیفه دوم، کدام صحابی قائل به چنین چیزی بوده است؟

۱- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، باب۱۵ از ابواب قواطع الصلاه، ج۷، ص۲۶۶، ح۹۲۹۵.

۲- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، باب۱۵ از ابواب قواطع الصلاه، ج۷، ص۲۶۶، ح۹۲۹۶.

۳- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج۱۱، ص۱۹.

۴- المجموع، ج۳، ص۳۱۳.

ص: ۱۵۶

۹. چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟

۹. چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟

از جمله مواردی که در نماز اهل سنت به ویژه در مسجدالحرام دیده می شود، گفتن آمین توسط نمازگزاران بعد از تمام شدن سوره حمد است. حتی گاهی به نمازگزاران شیعه به همین جهت اعتراض می کنند که چرا آمین نمی گویید؟

پاسخ

یکی از اموری که نزد فقهای همه مذاهب از مسلّمات است، این است که عبادات توقیفی است؛(۱) یعنی باید مقدار و کیفیت آن به اذن شارع باشد و خروج از آن اندازه، بدعت و تشریع مُحرَّم به شمار می آید.

در حاشیه مغنی ابن قدامه آمده است: «عبادات توقیفی است و هیچ جزء یا شرطی از آن با قیاس یا علت تراشی ثابت نمی شود به ویژه نماز».(۲) رسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «این نماز صلاحیت ندارد که چیزی از کلام انسان ها به آن افزوده شود».(۳)

بنابراین، اهل سنت که جزو اضافی (یعنی تأمین و آمین گفتن پس از حمد) را مستحب می شمرند، باید دلیلی برای آن اقامه کنند. اهل بیت علیهم السلام که نزدیک ترین افراد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، به چنین سنتی فرمان نداده، بلکه آن را نفی کرده اند. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

هرگاه پشت سر امام جماعت مشغول نماز بودی، هنگامی که امام از خواندن حمد فارغ شد، بگو: الحمدلله رب العالمین و آمین مگو.(۴)

در روایت دیگری از محمد حلبی نقل شده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «هنگامی که از فاتحه الکتاب فارغ شوم، آمین بگویم؟ حضرت فرمود: نه».(۵)

۱- سیدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه،ج۸، ص۲۳۸.

۲- مغنی ابن قدامه، ج۱، ص۵۰۶.

۳- صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب تحریم الکلام فی الصلاه، ص۲۵۲، ح۱۰۸۶.

۴- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه باب عدم جواز التامین، ج۷، ص ۶۷، ح۷۳۶۲.

۵- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه باب عدم جواز التامین، ج۷، ص ۶۷، ح۱۰۸۴.

ص: ۱۵۷

امام باقر علیه السلام نیز به گونه ای دیگر به ترک این سنت ناپسند فرمان می دهد. زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هرگز هنگامی که از خواندن [حمد] فارغ شدی، آمین مگو و اگر خواستی بگو: الحمدلله رب العالمین».(۱)

بر اساس نظر اهل بیت علیهم السلام ، آمین گفتن پس از خواندن سوره حمد، موجب بطلان نماز می شود؛ زیرا آمین گفتن، کلام آدمی است و دلیلی بر استحباب آن در نماز وجود ندارد. به همین جهت فقهای شیعه درباره آن چنین گفته اند:

شیخ مفید: پس از خواندن حمد نباید آمین گفت.(۲)

شیخ طوسی: گفتن آمین موجب بطلان نماز می شود، چه پنهانی و چه آشکار، چه قبل از پایان حمد و چه بعد از آن، برای ماموم و امام در هر حال.(۳)

علامه حلی: آمین در آخر حمد نزد امامیه، حرام است و با گفتن آن، نماز باطل می شود.(۴)

از دیگر مذاهب فقهی، درباره آن اختلاف دارند. نووی د راین باره می گوید: «رأی ابوحنیفه آن است که امام «آمین» را بلند و مأموم آهسته بگوید».

از مالک بن انس پیشوای مالکی ها دو روایت است. یکی مثل رأی ابوحنیفه است و دیگر آنکه اصلاً در نماز گفته نشود. رأی شافعی آن است که مأموم به حدی بگوید که تنها خودش بشنود، ولی کلام دیگری از او نقل شده است که باید بلند بگوید. رأی احمد بن حنبل آن است که برای نمازگزاران مستحب است آمین به جهر (بلند) بگویند.(۵)

۱- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه باب عدم جواز التامین، ج۷، ص ۶۷، ح۱۰۸۵.

۲- شیخ مفید، المقنعه، ص۱۰۵.

۳- محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج۱، ص۳۳۲.

۴- حسن بن مطهر حلی، تذکره الفقهاء، ج۳، ص۱۶۲، مسئله۲۶۵.

۵- المجموع، ج۳، ص۳۷۳.

ص: ۱۵۸

اهل سنت برای اثبات مدعای خود، به روایاتی متوسل شده اند که همگی خدشه پذیرند و نمی توانند چنین عمل مستحب مؤکدی را که با این شدت در صفوف جماعت خود اجرا می کنند، اثبات کنند.

دلیل اصلی برای چنین کاری روایاتی است که از ابوهریره نقل شده است. وی می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه امام به «ولا الضالین»، رسید، بگویید: آمین».(۱)

همچنین روایات دیگری از وی به همین مضمون نقل شده است. ابوهریره را متهم ترین راویان حدیث است. ذهبی نقل می کند:

عمر بن خطاب، ابوهریره را از نقل حدیث منع کرد، حتی او را با تازیانه زد و به او گفت: زیاد از پیامبر نقل حدیث کردی... اگر دست از نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله برنداری، تو را به قبیله ات (دوس) تبعید خواهم کرد یا به سرزمین قرده خواهم فرستاد.(۲)

ابوحنیفه می گوید:

تمام اصحاب پیامبر نزد من ثقه و عادلند و حدیثی که از طریق آنان به من رسیده، صحیح و پذیرفتنی است، مگر احادیثی که از طریق ابوهریره، انس بن مالک رسیده است که مورد قبول من نیست، بلکه همه آنها نزد من مردود است.(۳)

اهل سنت در روایاتی دیگر، آمین گفتن را از امام علی علیه السلام نقل می کنند، چنانکه ابن ماجه به سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعد از «ولا الضالین»، آمین گفت».(۴)

باید دانست در سند این، روایت محمد بن ابی عبدالرحمان بن ابی لیلی وجود دارد که حافظه اش جداً ضعیف است.(۵) شعبه هم می گوید: «من کسی

۱- سنن کبری، ج۲، ص۵۵.

۲- سیراعلام النبلاء، ج۲، ص۴۳۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۶۸.

۴- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۷۸.

۵- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۷۸.

ص: ۱۵۹

بدحافظه تر از ابن ابی لیلی ندیدم».(۱) همچنین در سند این حدیث، ابن عدی هست که ابوحاتم در حق او می گوید: «او شخصی است که به حدیثش احتجاج نمی شود.»(۲) به راستی با این ضعف سند چگونه می توان آن را مستند یک حکم فقهی قرار داد؟

اهل سنت از ابی داوود روایتی نقل کرده اند که از ابی زهیر نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دعای خود را به آمین ختم کنید؛ زیرا در این صورت، به اجابت نزدیک تر است».(۳) در سند این حدیث هم ابومصبح مقرایی قرار دارد که مجهول است. پس سند حدیث، ناتمام است.(۴) همچنین از نظر دلالت هم اضطراب دارد؛ زیرا مربوط به آمین گفتن بعد از فاتحه الکتاب در نماز نیست و اصلاً ذکری از نماز در این روایت نشده است. تنها مطلبی که این روایت دارد، آمین گفتن پس از دعاست. بدین ترتیب می بینیم که روایات وارد شده در این مسئله که در آنها ذکری از آمین گفتن آمده است، اشکال سندی دارند.

۱۰. چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟

۱۰. چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟

یکی از مستحباتی که در بین پیروان مذاهب اسلامی در ماه رمضان رعایت می شود و آنان توجه خاصی بدان نشان می دهند، نماز تراویح است که در شب های ماه مبارک رمضان خوانده می شود. آنان به پایبند نبودن شیعه به این سنت اشکال می کنند و می پرسند چرا شیعه به این سنت عمل نمی کند و نماز تراویح نمی خواند؟

۱- علل الدار قطنی، ج۳، ص۱۸۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج۲، ص۱۹۰.

۳- سنن ابی داوود، کتاب الصلاه بان التأمین، ص۱۸۰، ح۹۳۸.

۴- محمد عظیم آبادی، عون المعبود، ج۳، ص۱۵۱.

ص: ۱۶۰

پاسخ

«تراویح»، جمع «ترویحه» و در اصل، اسم برای مطلق نشستن است و در اصطلاح، به معنای نشستن برای استراحت پس از خواندن چهار رکعت از نمازهای مستحبی در شب های ماه رمضان است.(۱) اهل سنت نماز تراویح را با آنکه مستحب است، به جماعت به جا می آورند. اصل نوافل شب های ماه رمضان علاوه بر نوافل نماز شب، بیست رکعت (در بیست شب اول) یا سی رکعت (در ده شب دیگر) است که آن را همه قبول دارند، ولی به جماعت خواندن آن محل اختلاف است.

شیعه امامیه آن را جزو شریعت نمی داند، بلکه از بدعت های برخی صحابه می شمارد؛ زیرا آنچه مسلّم است این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از به جای آوردن نماز مستحبی در مسجد دوری می کرد. عبدالله بن سعد از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسید:

نماز مستحبی را در خانه به جای آوردن بهتر است یا در مسجد؟ حضرت فرمود: آیا نمی بینی که خانه من چقدر به مسجد نزدیک است؟ با این وصف، من دوست دارم که نمازهایم را در خانه ام به جای آورم، مگر اینکه نمازهای واجب باشد.(۲)

همچنین آن بزرگوار فرمود: «بر شما باد به نماز در خانه هایتان؛ زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در خانه خوانده شود، مگر نمازهای واجب».(۳)

از جانب دیگر، پیامبر این نوع از نمازهای مستحبی را به جماعت به جا نیاورده است و حتی در زمان ابی بکر هم سابقه نداشته است. دلیل بر این ادعا روایتی است که بخاری از ابوهریره نقل می کند. وی می گوید:

۱- فتح الباری، ج۴، ص۲۱۷.
۲- مسند احمد بن حنبل، ج۴، ص۳۴۲.
۳- مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص۱۸۴.

ص: ۱۶۱

اِنَّ رَسولَ اللَّه صَلَّی اللَّه علیه (و آله) و سلّم قال: مَن قامَ شَهَر رَمضانَ إیماناً و احْتساباً غُفِر لَه مَا تَقدَّم مِنْ ذَنبِهِ، قال: ابنُ شهابٍ: فَتوُفّی رَسولُ اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم وَ الأمرُ عَلَی ذلک، ثُمّ کان الأمرُ عَلَی ذلک فی خِلافَةِ أبی بکرٍ وَ صَدْرا مِنْ خِلافَه عُمرَ.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در ماه رمضان از روی ایمان و اخلاص به نماز برخیزد گناهان گذشته او بخشیده خواهد شد. ابن شهاب می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از جهان رفت که مردم این چنین نماز می خواندند حتی در حکومت ابوبکر و اوایل حکومت عمر چنین بود.

شارحین در شرح این حدیث می گویند: «مراد از والامر علی ذلک، این است که تا زمان عمر نیز نماز تراویح به جماعت خوانده نمی شد، بلکه مردم آن را فرادی و در خانه خود به جا می آوردند.»(۲) روایت دیگر بخاری به صراحت بیان می کند که اقامه آن به جماعت از بدعت های خلیفه دوم بوده است. وی از ابن شهاب و او از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل می کند:

خَرَجتُ مَعَ عُمرَ بنِ الخَطابِ لَیلهً فی رَمضانَ إلَی المَسجد فَإذا النّاسُ أوزاعٌ مُتفرّقون یُصلّی الرَّجل لِنَفسِه وَ یُصلّی الرَّجل فَیُصلّی بصَلاتِه الرَهْط فَقالَ عُمرُ: إنّی أرْی لَو جُمعتْ هؤلاءُ عَلَی قارئ واحدٍ لَکان أمثلَ، ثُمّ عَزمَ فَجَمَعَهم عَلَی أبی بنِ کَعبٍ، ثُمّ خَرجتُ مَعَه لَیلهً أخری وَ النّاسَ یُصلّون بِصَلاهِ قَارِئِهم، قالَ عُمرُ: نِعمَ الْبدعَهُ هَذِه.(۳)

در یکی از شب های رمضان با عمر به مسجد رفتیم، دیدم مردم دسته دسته پراکنده هستند و هر کسی برای خود یا با گروه خود نماز می خواند. عمر گفت: به نظر من، اگر اینان به یک امام اقتدا کنند، بهتر است پس دستور داد ابی بن کعب پیش نماز همه باشد، شبی دیگر با وی به مسجد رفتیم و دیدیم

۱- صحیح بخاری، کتاب صلاه التراویح، ج۲، ص۳۰۸، ح۲۰۰۹.

۲- نووی، شرح صحیح مسلم، ج۶، ص ۴۰؛ فتح الباری، ج۴، ص۲۱۸؛ عون المعبود، ج۴، ص ۱۷۱.

۳- صحیح بخاری، کتاب صلاه التراویح، ج۲، ص۳۰۸، ح ۲۰۱۰.

ص: ۱۶۲

مردم نمازهای مستحبی شب های رمضان را به جماعت می خوانند. آنگاه عمر گفت: این بدعت خوبی است.

از این رو، مسلمانان همواره این نماز را فرادا به جای می آوردند تا اینکه عمر جماعت را بدعت نهاد، ولی این سخن که گفته شود بدعتِ نیکو و حسنی است، با ادله شرعی که تمام بدعت ها را نکوهش می کند، ناسازگار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر بدعتی، گمراهی است».(۱)

عینی می گوید: «عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جماعت را برای اینان تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود».(۲)

با این حال، اهل سنت به این بدعت گذاری تصریح نیز می کنند، چنانکه قلقشندی می گوید:

عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال چهارده هجری بود.(۳)

ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می گوید:

هو أوّل من جمع الناس علی قیام رمضان.(۴)

عمر، نخستین کسی بود که مردم را برای اقامه نماز مستحبی در ماه رمضان جمع نمود (تا آن را به جماعت بخوانند).

ابن عبدالبر در الاستیعاب می گوید:

اوست که ماه رمضان را با نماز مستحبی دسته جمعی نورانی کرد.(۵)

آیا اینان پنداشته اند که خدا و رسولش از حکمت جماعت در نوافل غافل بوده اند و شخصی دیگر توانسته است آن را احیا کند؟!

۱- صحیح مسلم، کتاب الجمعه، باب تخفیف الصلاه والخطبه، ص۳۹۳، ح۱۸۸۹.

۲- عمده القاری، ج۱۱، ص۱۲۶.

۳- ماثر الانافه فی معالم الخلافه، ج۲، ص۳۳۷.

۴- أسدالغابه، ج ۳، ص۶۷۸.

۵- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۴۵.

ص: ۱۶۳

در این زمینه، نه تنها دلیلی وجود نـدارد، بلکه به جماعت خواندن نماز تراویح از دیدگاه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ، پذیرفته نیست. برای نمونه، امام صادق علیه السلام می فرماید: «به پا داشتن تراویح به جماعت جایز نیست».(۱)

در روایتی دیگر آمده است:

زمـانی کـه امیرمؤمنـان علی علیـه السـلام در کـوفه بـود، مردم کـوفه به خـدمت حضـرت آمدنـد و امـام جمـاعت برای نمـاز تراویح درخواست کردند. حضرت جواب منفی داد و آنان را از اقامه نوافل شب های ماه رمضان به جماعت نهی کرد. چون شب هنگام فرا رسید، مردم به همدیگر می گفتند: بر رمضان گریه کنید. وای بر رمضان.(۲)

سلیم بن قیس هم از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

به خدا سوگند! دستور دادم که مردم در ماه رمضان جز بر نمازهای واجب، جماعتی را برپا نسازند و به ایشان گفتم که ادای نافله ها به جماعت، بـدعت است. برخی از لشـکریانم فریاد برآوردنـد که ای اهل اسـلام! سـنت عمر تغییر کرد. او ما را از نمازهای نافله ماه رمضان باز می دارد تا آنجا که ترسیدم در لشکرگاه سر به شورش نهند.(۳)

۱۱. چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟

اشاره

۱۱. چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟

از جمله موارد اختلافی بین شیعه و اهـل سـنت فقراتی از اذان است. آنـان در اذان خود «حی علی خیر العمـل» را نمی گوینـد، ولی شیعه خود را ملزم به گفتن این ذکر می داند و در مقابل، آنان هنگام اذان صـبح می گویند: «الصلاهُ خَیر مِنَ النَوم»، ولی شیعه آن را ترک می کند. حال این پرسش مطرح است که آنچه در شریعت از جانب خدا آمده، چیست و چه کسی تارک سنت است؟

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص۳۶۳.

۲- وسائل الشیعه، ج۸، ص۴۷، ح۱۰۰۶۶.

۳- وسائل الشیعه، ج۸، ص۴۶، ح۱۰۰۶۵.

ص: ۱۶۴

پاسخ

یکی از مسلّمات همان گونه که در پاسخ پرسش پیشین گفته شد، آن است که عبادات توقیفی است. بدین معنا که باید آنها را همان گونه که خدای تعالی بیان کرده و دستور داده است، به جای آورد و از پیش خود چیزی بر آن نیفزود و از آن نکاست. اذان یکی از همین اعمال عبادی است که اهل بیت علیهم السلام اتفاق نظر دارند که خدای متعال، تشریع کننده اذان است که جبرییل آن را بر پیامبر نازل کرده و آن حضرت به بلال آموخته و کسی در تشریع آن دخالت نداشته است.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

هنگامی که جبرییل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، سر مبارکش در دامان علی علیه السلام بود، جبرییل اذان و اقامه گفت هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد، فرمود: ای علی! آیا شنیدی؟ عرض کرد: آری، سپس فرمود: آیا حفظ کردی؟ عرض کرد: آری آنگاه فرمود: بلال را صدا زنید. علی علیه السلام ، بلال را خواست و اذان و اقامه را به او یاد داد.(۱)

روایات اهل سنت نیز بر این تشریع الهی صحه گذاشته اند، چنان که حاکم نیشابوری از سفیان نقل می کند:

من بعد از ورود حسن بن علی علیه السلام به مدینه، بر حضرتش وارد شدم، از او درباره اذان پرسیده شد. برخی گفتند: شروع آن با خوابی بوده که دیده شده است. حضرت در جواب او فرمود: شأن اذان بالاتر از آن است، بلکه جبرییل در آسمان دو تا دو تا اذان گفت و آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد.(۲)

در کتب حدیثی اهل سنت نقل شده است: «همانا اذان به وحی الهی بوده است».(۳)

۱- کافی، ج۳، ص۳۰۲.

۲- مستدرک حاکم، ج۳، ص ۱۷۱.

۳- المنصف، ج ۱، ص۴۵۶، ح۱۷۷۵.

ص: ۱۶۵

در روایات اهل سنت، اذان را به خواب امثال عبدالله بن زید یا عمر بن الخطاب یا ابوبکر منتسب می سازند که این امر با عبادی بودن اذان نمی سازد که تشریع آن به واسطه خواب غیر معصوم باشد. بنابراین، تمامی روایاتی که تشریع اذان را به خواب و رؤیا مستند می کنند که عبدالله بن زید یا دیگری دیده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و ایشان هم به بلال آموخته است، نادرست است؛ زیرا این روایات با یکدیگر تعارض دارند و خواب بیننده را حدود چهارده نفر می نامند. از جانب دیگر، سند این روایات، ضعیف و از نظر متن روایات نیز مورد مناقشه است.(۱)

علاوه بر اصل تشریع اذان، مسلمانان در اینکه در اذان و اقامه «حی علی خیر العمل» گفته شود و همچنین در گفتن جمله «الصلوه خیر من النوم» به جای آن اختلاف دارند. اهل سنت گفتن جمله اول را در اذان و اقامه جایز نمی دانند و برخی آن را مکروه می شمارند، ولی گفتن جمله دوم را در نماز صبح به جای آن مشروع می دانند.

شیعه «حی علی خیر العمل» را جزو اذان و اقامه می داند که بدون آن، اذان باطل است و گفتن «الصلوه خیر من النوم» را بدعت می شمارد و برای این نظر خود چند دلیل دارد:

اول آنکه مسلمانان بر اصل مشروعیت «حی علی خیر العمل» اتفاق داشتند و شکی نیست که این فقره در اذان عهد رسول الله وجود داشته و تا هنگام وفات آن حضرت نیز نسخ نشده است.

از برخی روایات استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال دستور داد تا «حی علی خیر العمل» را در اذان بیاورد. در کنز العمال آمده است:

۱- جعفر سبحانی، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۱، صص ۱۳۵۱۴۰.

ص: ۱۶۶

بلال همیشه در اذان صبح «حی علی خیر العمل» می گفت.(۱)

در سنن بیهقی آمده است که علی بن الحسین علیه السلام در اذان خود «حی علی خیر العمل» می گفت و می فرمود اذان در اول (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) چنین بود. وی همچنین نقل می کند که عبدالله پسر عمر در نماز این جمله را می گفت.(۲)

شوکانی هم در نیل الاوطار به نقل از محب طبری در کتاب احکام الاحکام می گوید که زید بن ارقم در اذان خود «حی علی خیر العمل» را می خواند.(۳)

وی همچنین از آن کتاب نقل می کند که این جمله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته می شد و عمر آن را تغییر داد.(۴)

همچنین نقل شده است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اذان به «حی علی خیر العمل» می رسید. «لا ـ حول و لا قوه الابالله» می گفت.(۵)

از انس بن مالك چنین نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنگاه جبرییل بلند شد و انگشت سبابه خود را در گوش راست خود قرار داد و فقرات اذان را دو تا دو تا خواند در یکی از فقرات آن گفت: «حی علی خیر العمل».(۶)

شیخ صدوق نیز از ابن ابی عمیر نقل کرده است:

از امام رضا علیه السلام از حی علی خیر العمل پرسیدم که چرا عامه آن را از اذان حذف کردند؟ حضرت فرمود: علت ظاهری آن را می پرسی یا علت باطنی آن را؟ عرض کردم: هر دو را می پرسم. حضرت فرمود: علت ظاهری آن بود که مردم با توجه بسیار به نماز ، جهاد را رها نکنند. علت باطنی آن این است

۱- کنز العمال، ج۸، ص۳۴۲، ح۲۳۱۷۴.

۲- سنن بیهقی، باب ما روی بحی علی خیر العمل، ج۱، ص۴۲۵.

۳- شوکانی، نیل الاوطار، ج۲، ص۱۸.

۴- شوکانی، نیل الاوطار، ج۲، ص۱۹.

۵- محمد سالم غزان، حی علی خیر العمل بین الشریعه و البدعه، ص۲۴.

۶- اسدالغابه، ج۱، ص۲۴۴.

ص: ۱۶۷

که بهترین عمل، ولایت است و قصد کسی که «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف نمود، دور کردن مردم از ولایت بود.(۱)

از مجموعه این روایات بر می آید که بنابر آموزه های اهل بیت علیهم السلام «حی علی خیر العمل» جزو اذان و اقامه بوده است. شوکانی در نیل الاوطار می گوید: «از عترت «حی علی خیر العمل» بعد حی علی الفلاح به اثبات رسیده است».(۲) دیگران هم بر این امر صحه گذاشته اند. حافظ علوی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اذان من و پدرانم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام گفتن «حی علی غیر العمل» در اذان است».(۳)

پرسشی که در اینجا مطرح است اینکه چه کسی «حی علی خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف کرد؟

بر اساس گفته قوشجی حنفی در شرح تجرید، عمر بن خطاب در خطبه ای خطاب به مردم گفت:

ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، ولی من از آنها باز می دارم و حرام می کنم و هر کس انجام دهد، او را مجازات می کنم: متعه زنان، حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل.(۴)

علمای زیدیه هم اتفاق نظر دارند جز عمر بن خطاب کسی از «حی علی خیر العمل» منع نکرد.(۵)

شوکانی هم از قول نویسنده الاحکام می گوید «حی علی خیر العمل» در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله جزو اذان بود و در مأذنه ها خوانده می شد تا زمان عمر که از آن منع شد.(۶)

۱- علل الشرایع، ج۲، ص۳۶۸.

۲- نیل الاوطار، ج۲، ص۱۹.

۳- الاذان بحی علی خیر العمل، صص ۶۰ و ۶۹.

۴- قوشجی، شرح تجرید، ص۳۷۴.

۵- یحیی بن حسین، الاحکام فی الحلال و الحرام، ج۱، ص۸۴ .

۶- نیل الاوطار، ج۲، ص۱۹.

ص: ۱۶۸

برخی در توجیه حذف این فقره از اذان گفته اند عمر مردم را به جهت اینکه بیش از اندازه به نماز نپردازند و از جهاد باز نمانند، از گفتن «حی علی خیر العمل» نهی کرد.(۱) این در حالی است که ضرورت جهاد و دفاع در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر احساس می شد، پس چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نفرمود؟

اگر عمر در شرایط اضطراری و هنگام جهاد و دفاع آن را حذف کرد، باید گفت این حکم، حکم ثابت و دایمی برای همیشه نیست، زیرا مسلمانان همیشه درگیر جهاد نیستند. پس چرا اهل سنت، به طور کلی، چه در حال جهاد و چه در زمان صلح، «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشتند؟

بدعت اضافه شدن الصلوه خیر من النوم

بدعت اضافه شدن الصلوه خیر من النوم

عمر بعد از برداشتن این فقره از اذان و اقامه، جمله ای با عنوان «الصلوه خیر من النوم» در اذان اضافه کرد که اهل سنت گفتن این جمله را در فصل های اذان در نماز صبح، مستحب می دانند. در مقابل، شیعیان به پیروی از ائمه هدی علیهم السلام آن را جزو اذان نمی دانند، بلکه آن را مبطل اذان و بدعت می شمارند.

شیخ کلینی نقل کرده است:

معاویه بن وهب می گوید: که از امام صادق علیه السلام درباره تثویب پرسیدم که بین اذان و اقامه گفته می شود؟ حضرت فرمود: ما آن را نمی شناسیم.(۲)

تثویب یا دوبار گفتن «الصلاه خیر من النوم» در اذان فجر بر اساس فتوای علمای امامیه، حرام و بدعت است. سید مرتضی می گوید:

۱- الاذان بحی علی خیر العمل، ص۲۵.

۲- فروع کافی، ج۳، ص۳۰۳.

ص: ۱۶۹

تثویب در اذان صبح، بدعت است و همه عالمان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند.(۱)

علامه حلی نیز می فرماید:

تثویب نزد ما بدعت است؛ زیرا در روایت عبدالله بن زید (که در روایات اهل سنت آمده) ذکری از آن نیست و همچنین در روایات اهل بیت علیهم السلام که چگونگی اذان فرشته وحی در آن آمده حرفی از آن نیست.(۲)

ابن رشد قرطبی می گوید:

از مذاهب چهارگانه اهل سنت شافعی ها آن را از اذان نمی دانند. وی می گوید: زیرا این جمله از اذان، معلوم نیست که در زمان پیامبر بوده یا در زمان عمر اضافه شده است.(۳)

در مسئله مورد مناقشه چند روایت از اهل سنت نقل شده که به جهت ضعف روایات شافعی بر استحباب گفتن آن جملات حکم نداده است. دراین باره به چند روایت اشاره می کنیم.

روایت اول

سعید بن مسیب از عبدالله بن زید روایت می کند روزی هنگام صبح، بلال، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به نماز صبح دعوت کرد. به او گفته شد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب است، بلال با صدای بلند گفت «الصلوه خیر من النوم.» سعید بن مسیب می گوید: سپس این جمله داخل اذان صبح قرار داده شد.(۴)

این حدیث بر فرض صحت سند، دلالت بر جواز چنین کاری ندارد؛ زیرا سعید بن مسیّب نگفته چه کسی این جمله را داخل اذان قرار داده است؟ آیا بلال چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله شنید و چیزی نگفت یا دیگران چنین کردند؟

۱- مسائل الناصریات، ص۱۸۳.

۲- تذکره الفقهاء، ج۳، صص۴۷و۴۸.

۳- بدایه المجتهد، ج۱، ص۸۹ .

۴- مسند احمد بن حنبل، ج۴، ص۴۳.

ص: ۱۷۰

روایت از بیان آن ساکت است و هنگامی که دو احتمال وجود داشته باشد، نمی توان به آن استدلال کرد.

بخاری و مسلم این روایت را در کتاب های خود نیاورده اند و این خود یکی از دلایل ضعف روایت به شمار می آید. حاکم نیشابوری می گوید: «عدم نقل آنان به این سبب بوده که در سند ناقلین از وی اختلاف است».(۱)

دلیل دیگر بر ضعف روایت آن است که راوی این روایت عبدالله بن زید صحابی است (که درباره سال مرگ وی اختلاف است). ابن حجر عسقلانی می گوید که در سال سی و دو هجری مرده است، اما حاکم نیشابوری می گوید: «صحیح آن است که وی در جنگ احد به شهادت رسیده و همه روایات او منقطع می باشد».(۲)

دلیل دیگر بر ضعف این روایت آن است که یکی از راویان این حدیث عبدالله بن محمد بن عبدالله بن زید است که در کتاب های صحاح اهل سنت حدیثی از وی نقل نشده و در کتاب سنن فقط همین یک روایت از وی نقل شده است که در آن فضیلتی برای خاندانش است؛ زیرا در آن ادعا شده که اذان با الهام به جدش تشریع شده است. به همین جهت، وی متهم است و نمی توان به خبر او تمسک کرد. در سند یکی از این روایت ها، زید بن حباب بن ریان تمیمی آمده است که او را به کثرت خطا توصیف کرده اند.(۳) در سند سوم، «محمد بن ابراهیم بن حارث بن خالد تمیمی» است که احمد بن حنبل او را تضعیف کرده است.(۴)

۱- المستدرک، ج۲، ص۳۳۶.

۲- تهذیب التهذیب،ج۵، ص۱۹۷، ش۳۷۷؛ الاصابه فی تمییز الصحابه،ج۴، ص۸۵، ش۴۷۰۴.

۳- میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۰۰.

۴- تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۳۰۴.

ص: ۱۷۱

روایت دوم

ابن ماجه نقل می کند: رسول خدا در اذان فجر به «تثویب» دستور داد.(۱)

این حدیث منقطع است؛ زیرا ابن ابی لیلی که راوی حدیث است متولد سال هفده است و بلال به سال بیست یا بیست و یک، در شام از دنیا رفته است. ازاین رو، ابن ابی لیلی در سه یا چهار سالگی بلال را دیده است. پس چگونه ممکن است با سن کم از بلال حدیث نقل کرده باشد؟

در برخی روایات آمده است: «عبدالله بن زید در خواب دید بعضی می گویند: «بلال آن را در اذان اضافه و پیامبر تقریر کرد». نیز در برخی روایات آمده است: «عمر بن خطاب به مؤذن دستور داد تا آن را در اذان صبح قرار دهد».

چگونه با این اختلاف در روایت ها می توان امر به تثویب کرد؟ بنابراین می توان گفت که عبارت «الصلوه خیر من النوم» در سیره و سنت رسول الله در اذان و اقامه به کار نرفته است، بلکه حتی در زمان ابوبکر نیز گفته نمی شد، بلکه در عصر عمر بن خطاب، این قسمت به اذان صبح اضافه شد.(۲) حتی برخی علمای اهل سنت نیز آن را بدعت می دانند. شوکانی از البحر الزخار نقل می کند: «عمر تثویب را بنا نهاد و فرزندش گفت: این بدعت است.»(۳) مجاهد نیز نقل می کند: «ما با ابن عمر بودیم که شنیدم مردی در مسجد تثویب می گوید ابن عمر گفت: بیا از نزد این بدعت گذار خارج شویم».(۴)

۱۲. چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟

۱۲. چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟

یکی از اشکالات وهابیان این است که چرا در اذان خود «اشهد ان علیا ولی الله» می گویید و در اذان بدعت می گذارید؟ همچنین می گویند: مگر خدا ولی دارد؟

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۷۱۵.

۲- الموطا، ص ۷۲.

۳- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۴۳.

۴- مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۴۷۵.

ص: ۱۷۲

پاسخ

در اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، ولی الله است، هیچ شک و شبهه ای نیست و آیه و روایات بر آن دلالت دارد و عده ای از عالمان اهل سنت نیز گفته اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است:

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَن يتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. (مائده: ۵۵ و ۵۶)

همانا سرپرست شما [بعد از] خداوند، پیامبر و مؤمنانند، مؤمنان [یعنی] همان کسانی که نماز برپا می دارند، و حتی در حال رکوع زکات می دهند و هر کس خداوند را سرپرست و حامی خود بشناسد و نیز پیامبر و [این گونه] مؤمنان را، از اعضای حزب خداوند است و حزب خداوند به واقع پیروز است.

آنان گفته اند این آیه هنگامی نازل شد که نیازمندی وارد مسجد شد و از مردم کمک خواست، ولی کسی به او کمک نکرد، علی علیه السلام که در حال رکوع بود، به نیازمند اشاره کرد و انگشتر خود را به او بخشید. در این هنگام این آیه نازل شد.(۱)

ابن عبّاس نقل می کند که عبداللّه بن سلام با عده ای از یهودیان که اسلام اختیار کرده بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول اللّه خانه های ما دور است و کسی نیست از برای ما حدیثی و خبری از شما بیاورد و قوم ما هم وقتی که مسلمان شدیم، ما را ترک گفتند و با ما نشست و برخاست نمی کنند و ازدواج و نکاح را از ما بریده اند و با ما تکلم هم نمی نمایند و این امر مشکلاتی برای ما به وجود آورده است. سپس پیامبر آیه (إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَ

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۸۶؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۶، ص۲۲۱؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰.

ص: ۷۱۳

رَسُولُهُ) را تلاوت فرمود و از منزل بیرون آمد و به طرف مسجد رفت. در این میان، سائلی را مشاهده کرد که از مسجد بیرون می آمد. به او فرمود: آیا کسی به تو چیزی بخشیده است؟ گفت: بلی یا رسول اللّه، انگشتری به من بخشیده شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی آن را به تو بخشیده است؟ گفت: این مرد که در حال نماز ایستاده و اشاره به علی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در چه حالتی به تو بخشید؟ گفت در حالتی که در رکوع بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود.(۱)

با نزول این آیه، علی علیه السلام از طرف خدا، ولی و سرپرست مسلمانان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شد. مراد ما از شهادت به ولی بودن آن حضرت همین معناست، یعنی کسی که از جانب خدا ولی بر مردم است. همچنان که مراد ما از رسول الله صلی الله علیه و آله نیز کسی است که از جانب خدا، رسول است. ازاین رو، گفتن این جمله در اذان، فقط به معنای اعلام پیروی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و شهادت ثالثه جزو اذان و اقامه نیست و تنها آن را به صرف تبرک و تیمن می آورند که اگر جز این باشد، شکی در بطلان و بدعت آن نیست.

استاد عبدالمحسن عبدالله سراوی، مستبصر(۲) سوری در کتاب القطوف الدانیه دراین باره می گوید:

شیعه در اذان، شهادت به ولایت را به قصد جزئیت نمی گوید، بلکه از زمانی که معاویه لعن بر علی بن ابی طالب علیه السلام را بر بالای منبرها و مأذنه ها شعار خود نمود، شیعه نیز به این فکر افتاد که برای جلوگیری از این بدعت و مکتوم نشدن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ، برای هماهنگی با دستور خداوند که درباره ولایت علی علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ؛ همانا سرپرست شما [بعد از]

۱- أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص۲۰۲.

۲- مستبصر به کسی گفته می شود که قبلاً از اهل سنت بوده ولی مذهب شیعه را پذیرفته است.

ص: ۱۷۴

خداونـد، پیامبر و مؤمنانند، مؤمنان [یعنی] همان کسانی که نماز بر پا می دارند، و حتّی در حال رکوع زکات می دهند.» شـهادت به ولایت آن حضرت را به قصد تبرک در اذان ها اعلام دارد.(۱)

همه فقیهان امامیه نیز به این نکته التفات کرده اند که نباید این شهادت را در اذان به قصد جزئیت ذکر کرد، وگرنه بدعت است.

مجلسی اول می گوید:

ظاهر آن است که اگر کسـی شهادت به ولایت را در اذان بگوید، اشکالی ندارد، مگر آنکه با جزم به شرعیت آن باشد که خطاست و اولی آن است که به نیت اینکه جزو ایمان است، آن را بگوید، نه این نیت که جزو اذان است.(۲)

ناگفته نماند هیچ یک از فقهای امامیه به منع شهادت ثالثه در صورتی که به قصد جزئیت نباشد، در اذان فتوا نداده اند.

۱۳. چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟

اشاره

۱۳. چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟

وهابیون می پرسـند: چرا فقهای شـیعه از درآمد کسب مردم خمس می گیرند با آنکه در قرآن فقط خمس بر غنایم جنگی تعلق می گیرد. از جانب دیگر خلفای چهارگانه و حتی علی علیه السـلام نیز در زمان خودش پس از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله از مردم مطالبه خمس نکرد، پس فقها به چه مجوزی خمس می گیرند؟

پاسخ

در اصل اینکه هر مسـلمانی وظیفه دارد بخشـی از درآمـد کسب خود را برای رضای خـدا بدهـد، بین فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت و شـیعه و حتی مفتی های وهابی اختلافی نیست. آنچه محل اختلاف است، در مقـدار و عنوان آن است، فقهای مـذاهب دیگر آن را تحت عنوان زکات واجب می دانند. جزیری در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه می گوید:

۱- القطوف الدانیه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- محمدتقی مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۶.

ص: ۱۷۵

بر اموالی که با آن تجارت می شود مانند قماش و آهن و امثال آن زکات واجب است، پس بر کسی که مالک تجارتی است واجب است زکاتش را بدهد و مقدار آن ۵/۲ درصد است... در اصل مال التجاره و قیمت آن... و سود حاصل از تجارت و همچنین مالی که از غیر تجارت (مانند ارث وهبه و حقوق ماهیانه) به دست می آید اگر سال بر آن بگذرد زکات واجب است.(۱)

مفتی سابق وهابیون عربستان، بن باز نیز با صراحت اعلام می کند که بر کارمندان زکات واجب است:

بر حقوق بگیر واجب است تاریخ گرفتن حقوق خود را یادداشت نماید تا اگر سال بر آن گذشت زکات آن را هر سال بپردازد.(۲)

بنابراین فقهای مذاهب دیگر از درآمد کسب پیروان خود زکات می گیرند، ولی فقهای شیعه بر اساس فرموده اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر درآمد کسب خمس را واجب می دانند و بر هر درآمدی اگر سال بر آن بگذرد فقط یک بار خمس را واجب می دانند و حال آنکه اگر از مصادیق زکات باشد اگر آن مال زکات داده شده، برای سال های بعد باقی باشد، باز باید زکات آن را داد.

دلیل پیروان اهل بیت، کلام خداوند است که می فرماید:

وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِن کُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یوْمَ الْفُرْقَانِ یوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ. (انفال: ۴۱)

و بدانید هر آنچه را که سود میبرید خمس آن برای خدا و برای پیامبر، و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (حق و باطل در جنگ بدر) نازل کردیم ایمان آوردهاید و خداوند بر هر چیزی تواناست.

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، صص ۵۱۴ ۵۱۸.

۲- عبد العزیز بن عبدالله بن باز، تحفه الاخوان، ص ۱۴۹.

ص: ۱۷۶

خداوند در این آیه مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و آنان را به پرداخت خمس مکلف و بارها به آن تأکید کرده تا اهمیت آن را برساند.

نخست: با کلمه اعلموا شروع شده تا توجه مخاطب را به حکم مورد نظر جلب کند.

دوم: جمله اسمیه را با انما که مفید تأکید است بیان کرده است.

سوم: جمله خبری را نیز با فان لله ... تأکید کرده است.

چهارم: حکم را بر وجود ایمان و ثبات در آن تعلیق کرده است: «إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ».

پنجم: حکم را بار دیگر بر ایمان به آیات و ملائکه و یاری در جنگ بدر تعلیق کرده است: «وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ».

ششم: پس از همه تأکیدهای یاد شده، فرمود: «وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

خدا بر هر چیز تواناست، تا بفهماند که درخواست خمس به خاطر ناتوانی نیست. همه این تأکیدات برای آن است که عمل به این حکم شرعی کار دشواری است. به گونه ای که چه بسا مکلفان در انجام آن به خود تردید راه دهند یا منکر آن شوند یا نظری خلاف آنچه خداوند فرموده بدهند و مواضع تعیین شده را برای پرداخت خمس رعایت نکنند.

مفهوم غنیمت

مفهوم غنیمت

راغب مینویسد:

غنم معروف است (خداوند) فرمود: و از گاو و گوسفند (غنم)، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، و غنم (به ضمه غ) اصابت نمودن و دست یابی است سپس در هر برخورداری استعمال شد چه با جنگ حاصل شده باشد یا غیر آن خداوند می فرماید: «بدانید از هر چه غنیمت ببرید خمس آن برای خدا و... است».(۱)

۱- «الغنم معروف. قال: و من البقرو الغنم حرّمنا علیهم شهومها. والغُنْمُ إصابَتُهُ و الظَفَرُ به ثم استعمل فی کل مظفور به من جهه العِدَی و غیرهم قال واعلموا انما غنمتم من شيءٍ...» (راغب اصفهانی، مفردات، ص۳۶۶).

ص: ۱۷۷

با توجه به این کلام معلوم می شود که معنای لغوی غُنم، عام بوده و هر سودی است که نصیب انسان می شود. هر چند سبب نزول آیه خاص بوده و پس از به دست آوردن غنایم جنگی در جنگ بدر نازل شد، ولی به قرینه «من شیءٍ» سودِ در هر چیزی را شامل می شود؛ زیرا اگر فقط مخصوص غنیمت جنگی باشد، باید گفته شود که آیه خاص غنایم جنگی بدر است و حال آنکه چنین نیست و هیچ یک از فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت چنین نگفته اند. به همین جهت، اهل بیت علیهم السلام آن را حمل بر عموم می کند و خمس را بر هر سودی که به انسان میرسد، لازم دانستهاند. هر چند آن سود با کسب و تجارت، یا دستیابی به معدن یا غیر آن به دست آید.

دلیل بر اینکه خمس فقط در غنایم، واجب نیست، روایاتی است که در منابع معتبر اهل سنت آمده و در آن روایات تصریح شده که در معادن نیز خمس است. به همین جهت، فقهای آنان در معادن نیز خمس را واجب می دانند.(۱)

اینکه می گویند خلفای پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از کسب درآمد مردم خمس نگرفتند، دلیل بر عدم وجوب آن نمی شود؛ زیرا بنابر تصریح روایات اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خمس می گرفت. همچنان که طبری در تفسیر خود می نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم را می آورد و بر پنج بخش تقسیم می کرد. چهار بخش را به کسانی که در جنگ حضور داشتند می داد و یک پنجم بقیه را چنین تقسیم می کرد یک مشت را برای کعبه برمی داشت که همان سهم خداست و ما بقی را نیز پنج قسمت می نمود سهمی برای رسول صلی الله علیه و آله و سهمی برای قربا، و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای در راه ماندگان.(۲)

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۱، ص۵۱۹.

۲- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص۴.

ص: ۱۷۸

در تفاسیر اهل سنت، فلسفه اختصاص بخشی از خمس برای فقیران و یتیمان و در راه ماندگان از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بیان شده است.

مجاهد میگوید:

چون صدقه بر آل محمد حلال نبود خمس برای آنان قرار داده شد. (۱)

عَن ابنِ عَباس، قالَ: قالَ رَسولُ اللّه صلی الله علیه و آله : رَغبتُ لَکم عَن غَسالَه الأیدِی، لِأنّ لَکم مِن خمُسِ الْخُمس ما یُغنِیکم أو یَکْفیکم.(۲)

ابن عباس میگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از چرک دستان (یعنی صدقه) برای شما دوری جستم؛ زیرا برای شما خمسی است که شما را بینیاز و کفایت می کند.

سیوطی از عبدالرحمان بن ابی لیلی نقل کرده که علی علیه السلام فرمود:

همانا خداوند صدقه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام نمود و سهمی از خمس به طور مخصوص جدای از امت به جای آنچه بر او و اهل بیتش حرام نموده بود قرار داد.(۳)

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خودش خمس را می گرفت و از میان خاندان خود تولیت خمس را به علی علیه السلام داد.

عَن علی علیه السلام قالَ قلتُ: یا رَسولَ الله اَلا تُولّینی مَاخَصّنا اللهُ بِه مِنَ الْخُمس؟ فَولّانیهِ.(۴)

علی علیه السلام فرمود به رسول خدا گفتم آیا تولیت خمسی که خداوند به ما اختصاص داد، به من نمیدهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به من واگذار کرد.

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خلفا، این حق را که مخصوص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، از آنان دریغ داشتند. در روایات چندی از طریق اهل سنت وارد شده که

۱- «کان آل محمد۹ لا- تحل لهم الصدقه قسمه الخمس، فجعل لهم خمس الخمس» (جامع البیان، ج۱۰، ص۵؛ الدر المنثور، ج۳، ص۱۸۶).

۲- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۴، ص۵۷ ؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج۵ ، ص ۱۷۰۵.

۳- الدر المنثور، ج۳، ص۱۸۶.

۴- الدر المنثور، ج۳، ص۱۸۷؛ فتح القدیر، ج ۲، ص۳۵۷.

ص: ۱۷۹

ابوبکر، عمر و عثمان از پرداخت خمس به اهل بیت علیهم السلام خودداری نمودند، همچنان که عده ای از مفسران در تفاسیر خود آورده اند:

روایت شد که ابوبکر خمس را به بنی هاشم نداد و به آنان گفت فقط به فقیرانتان داده میشود و به بیهمسران شما زن داده میشود و کسی که از شما خادم ندارد برایش خادم گرفته میشود اما افراد بینیاز از شما همانند در راه مانده است که بینیاز است و چیزی به او و یتیم ثروتمند از صدقه داده نمی شود. (۱)

ابن عباس با این عمل مخالف بود به همین جهت می گفت:

عمر مقداری از خمس را به ما تقدیم کرد که دیدیم کمتر از حق ماست لذا آن مقدار را نیز به او باز گرداندیم و از قبولش سر باز زدیم. راوی می گوید: عمر مقداری که به آنان عرضه داشت این بود که ازدواج کنندگان را یاری نماید و قرض بدهکاران را ادا نماید و به فقیران آنان کمک نماید ولی بیش از این را حاضر نشد به آنان بدهد.(۲)

همچنین ابن عباس میگوید:

غنیمت پنج قسمت میشد چهار پنجم برای جنگجویان بود و یک پنجم مابقی به چهار قسمت تقسیم میشد برای خدا و رسول و ذی القربی یعنی نزدیکان و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه برای خدا و رسول بود برای قرابت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از خمس بر نداشت اما وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود ابوبکر نصیب خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسلمانان

۱- «روی ان ابابکر منع بنی هاشم الخمس و قال: انما لکم ان یعطی فقیرکم و یزوج ایمکم و یخدم من لا خادم له منکم فاما الغنی منکم فهو بمنزله ابن السبیل غنی لا یعطی هو ولا یتیم مؤسر من الصدقه شیئاً» (البحر المحیط فی التفسیر، ج ۵، ص۳۲۴؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص۲۰۱؛ غرائب القرآن، ج۳، ص۴۰۲؛ ارشاد عقل السلیم، ج۳، ص۹۸؛ تفسیر نسفی (مدارک التنزیل)، ج۱، ص۶۴۶؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۲۲۲).

۲- «قد کان عمر عرض علینا من ذلک عرضا رایناه دون حقنا فرددنا علیه و أبینا ان نقبله و کان عرض علیهم ان یعین ناکحهم و این یقضی عن غارمهم و این یعطی فقیرهم و ابی ان یزیدهم علی ذلک» (الدر المنثور، ج۳، ص۱۸۶؛ فتح القدیر، ج ۲، ص۳۵۷).

ص: ۱۸۰

برگرداند و در راه خدا مصرف نمود به این استدلال که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «لا نورث ما ترکنا صدقه؛ آنچه صدقه به جای گذاشتیم به ارث نمی گذاریم».(۱)

از قتاده نیز از سهم ذی القربی پرسیده شد که گفت:

(خمس) بهره ای بود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اما پس از وفاتش ابوبکر و عمر آن را به عنوان صدقه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله در راه خدا مصرف کردند. (۲)

حال پرسش این است که آیا این اجتهاد در مقابل نص صریح قرآن نیست؟ مگر خدا نمیدانست که رسولش صدقه جاریه میخواهد، پس چرا خود خدا فلسفه تشریع خمس را چنین بیان و خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین نکرد، بلکه خدا با تأکیدات فراوان به مسلمین خطاب کرد که اگر به خدا و آنچه بر بندهاش نازل کرده است، ایمان دارند، خمس را بدهند. همین اجتهاد است که مبنای فتوای عده‌ای شده که برخلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا دهند و بگویند:

سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت به خمس میکند و خمس به سه قسم می شود به یتیمان و مساکین و در راه مانده میرسد و این گفته جماعتی از اهل عراق است.(۳)

نسفی میگوید:

اما سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات وی ساقط است و همچنین سهم خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله ساقط است و فقط به فقیران و مساکین و در راه مانده آنان داده میشود اما به افراد بینیاز آنان چیزی داده نمیشود.(۴)

۱- جامع البیان، ج۱۰، ص ۶.

۲- جامع البیان، ج۱۰، ص ۶.

۳- «کان طمعه لرسول الله فلما توفی حمل ابوبکر و عمر فی سبیل الله صدقه علی رسول الله۹» (جامع البیان، ج۱۰، ص۷).

۴- تفسیر نسفی، ج۱، ص۶۴۵.

ص: ۱۸۱

جالب اینجاست که اینان حق خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله را ساقط میدانند، ولی بعد همین سهم را به نزدیکان و اطرافیان حکام جور میبخشند و به آن فتوا میدهند. همچنان که گروهی گفتند که سهم ذی القربی برای نزدیکان خلفاست،(۱) ولی نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله حق ندارند این سهم را بگیرند؛ زیرا ابوحنیفه فتوی داده است که: سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذوی القربی ساقط است فقط به فقیران آنان سهمی داده میشود؛ زیرا آنان الگوی دیگر فقیرانند.(۲)

جای بسی تعجب و تأسف دارد که چگونه حاکمان جور حق دارند این سهم را به افراد بی نیاز خاندان خود ببخشند و آنان الگوی مردم نیستند، ولی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چون الگوی مردمند باید آنقدر در رنج و زحمت به سر ببرند و به حدی برسند که وقتی درمانده و فقیر شدند، کسی به آنان ترحم نکند و چیزی از خمس به آنان ببخشد.

اینکه گفته اند چرا علی علیه السلام از مردم مطالبه خمس نکرد، روشن است؛ زیرا همان سخنی که امروزه وهابیان درباره عالمان شیعه می گویند و با گرفتن خمس، آنان را متهم می کنند، مردم آن زمان درباره علی علیه السلام می گفتند و او را به مال دوستی و دنیاطلبی ایمان می کردند. همچنان که خود آن حضرت در نامه به استاندار خود، عثمان بن حنیف درباره علت صرف نظر نکردن از باز پس گرداندن فدک به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته بود، فدک در دستان ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی دیگر، سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک (خمس و...) چه کار، درحالی که جایگاه فردای آدمی، گور است...».(۳)

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج۵. ص۱۷۰۴.

۲- غرائب القرآن، ج۳، ص۴۰۲.

۳- ۱۶.نهج البلاغه، ص۵۵۵، نامه۴۵.

ص: ۱۸۲

پیوست اول: کتاب شناسی ردّ وهابیت

پیوست اول: کتاب شناسی ردّ وهابیت

آیین وهابیت، جعفر سبحانی، قم، مشعر.

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، صانعی، قم، مشعر.

پاسخ جوانان شیعه به شبهات وهابی ها، رضا استادی، قم، در راه حق.

پاسخ های ما، علی عطایی، قم، مشعر.

پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، جعفر سبحانی، قم، مشعر.

پندهای هدایتگر، یوسف هاشم رفعی، بر گردان: محمد غیب غلامی، قم، مشعر.

تاریخ وهابیان، ایوب صبری، بر گردان: علی اکبر مهدی پور، نشر طوفان.

تبرک و توسل، جواد محدثی، قم، الغدیر.

چالش های وهابیت، علی اکبر اسدعلی زاده، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

در پرتو شریعت، عباس علی زارعی سبزواری، قم، مشعر.

سلفی گری وهابیت، حسن بن علی سقاف، بر گردان: حمیدرضا آژیر، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

سلفیه و وهابیت، علی اصغر رضوانی، قم، انتشارات جمکران.

سلفیه، بدعت یا مذهب، رمضان البوطی، بر گردان: حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

ص: ۱۸۳

سیمای وهابیت، عبدالله محمد، بر گردان: خدیجه مصطفوی، مشهد، محب.

شیعه پاسخ می دهد، سید رضا حسینی نسب، قم، مشعر.

فتنه وهابیت، احمد زینی دحلان، بر گردان: همایون همتی.

فرقه ای برای تفرقه، نجم الدین طبسی، قم، مشعر.

گفت و گوی بی ستیز، عصام عماد، بر گردان: مصطفی اسکندری.

گل بی خار، عدنان درخشان، قم، مشعر.

مبلّغ، نه پیامبر، حسن بن فرهان مالکی، ترجمه: سید یوسف مرتضوی، قم، نشر ادیان.

وهابیت از دیدگاه اهل سنت، علی اصغر رضوانی، قم، دلیل ما.

وهابیت بر سر دوراهی، ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام .

وهابیت و بازنگری از درون، سید محمد بن علوی مالکی، بر گردان: انسیه خزعلی، قم، مشعر.

وهابی گری، حامد الگار، بر گردان: احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

ص: ۱۸۴

پیوست دوم: پایگاه های ضد وهابیت

پیوست دوم: پایگاه های ضد وهابیت

شبکه الحق

مرکز ابحاث العقائد ww.agaed.com

وهابیت نت www.wahabia.net

صوفیه (اهل سنت مخالف وهابی) www.alsufia.org

فدک www.fada.org

ردیه ها بر وهابیت ww.mahozz.net/pooks/index.htmn

غرفه الغدیر www.room-alghadeer.com

انصار آل محمد ww.ansaar.net

شبکه هجر الثقافی

سایت مؤسسه ولی عصر http://www.valiasr-at.com

ص: ۱۸۵

کتاب نامه

کتاب نامه

الآبی الازهری، صالح بن عبد السمیع، الثمر الدانی، بیروت، المکتبه الثقافیه.

آل محسن، شیخ علی، عبدالله سبا حقیقه ام خرافه، قم، نشر مشعر، چاپ اول،

آلبانی، ادواء الغلیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه .ق.

آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول،

آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه، چاپ ششم، ۱۳۷۸.

ابن أبی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، عربستان، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ۱۴۱۵.

ابن ابی شیبه، المصنف، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه .ق.

ابن اثیر، أسد الغابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه .ق.

ابن اثیر، علی بن محمد، کامل ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵.

ابن بـاز، القوادح فی العقیـده، عربسـتان، الریـاسه العـامه لهیئه الاـمر بـالمعروف ابن باز، عبـدالعزیز بن عبـدالله، تحفه الاخوان، ریاض، دارالفائزین، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه .ق.

ابن باز ابن عثیمین ابن جبرین، فتاوای المرأه، ریاض، مؤسسه خیریه مناسک.

ابن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، پناهگاه توحید، ریاض، دارالقاسم، چاپ دوم، ۱۴۲۷ه .ق.

، تحفه الاخوان، ریاض، دارالفائزین، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه .ق.

ابن بطوطه، رحله، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه .ق.

ابن تیمیه، بیان تلبیس الجهنه، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی، مکه، مطبعه الحکومه، چاپ اول، ۱۳۹۲ ه .ق.

ص: ۱۸۶

، منهاج السنه، تصحیح: محمد رشاد، بی تا، مؤسسه قرطبه.

، الردّ علی الاخنائی، ریاض، الریاسه العامه لادارات البحوث العلمیه، ۱۴۰۴ ه .ق.

، زیاره القبور و استنجاد بالمقبور، ریاض، اداره العامه للطبع والترجمه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه .ق.

، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی مصر، مکتبه ابن تیمیه، چاپ دوم، بی تا.

ابن جوزی، عبد الرحمان بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

ابن حبان، الثقات، مؤسسه الکتب الثقافیه، چاپ اول، ۱۳۹۳ ه .ق.

ابن رشد، محمد بن احمد، بدایه المجتهد، قم، شریف رضی، ۱۴۰۶ه .ق.

ابن عابدین، احمد، حاشیه رد المختار، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۴ه .ق.

ابن عبدالبر، الاستیعاب، بیروت دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ه .ق.

ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، الجامعه الاسلامیه بالمدینه المنوره، مرکز شئون الدعوه، چاپ پنجم، ۱۴۰۴ ه .ق.

، کشف الشبهات فی التوحید، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ه .ق.

ابن عجینه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: حسن عباس، قاهره، بی نا، بی تا.

ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۹ه .ق.

ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن عطیه اندلسی، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بی جا، بی نا، بی تا.

ابن قدامه، عبدالله، المغنی، بیروت، دار الکتاب العربی، بی تا.

ابن کثیر، اسماعیل، البدایه و النهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ه .ق.

ص: ۱۸۷

، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، چاپ اول، ۱۴۰۵ه .ق.

ابن نجیم، البحر الرائق، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .ق.

ابوعلی، حسین، الوهابیه، قم، مرکز الابحاث العقائدیه، چاپ اول، ۱۴۲۸ه .ق.

ابی السعود، ارشاد عقل السلیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

احمد مرتضی، شرح الاذهار، صنعاء، غمضان، ۱۴۰۰ ه .ق.

امام فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر الکبیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ه .ق.

امین عاملی، محسن، کشف الارتیاب، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم،۱۳۸۳.

امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تصحیح: بن باز، بیروت، دارالفکر، بی تا.

برسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.

بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

بغوی، حسین، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه .ق.

بلاذری، أنساب الأشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ه .ق.

بهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .ق.

بیهقی، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، تصحیح: جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

تفتازانی، شرح العقاید النسفیه، دارالبیروتی، دار ابن عبدالهادی، چاپ اول، ۱۴۲۸ه .ق.

تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، اسلامیه، بی تا.

ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه .ق.

ثعلبی، احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

ص: ۱۸۸

جاحظ، عمر بن بحر، رسائل جاحظ، قاهره، مکتبه الخانجی، بی تا.

جزیری، عبدالرحمان، الفقه علی المذهب الاربعه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۸ه .ق.

جصاص حنفی، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث، العربی، ۱۴۰۵ه .ق.

جوینی، ابراهیم بن محمد حمویه، فرائدالسمطین، بیروت، مؤسسه محمودی، چاپ اول، بی تا.

حافظ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ سوم، ۱۴۰۸ه .ق.

حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

حلبی، السیره الحلبیه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

حلی، علامه حسن بن مطهر، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۴ه .ق.

، نهج الحق و کشف الصدق، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۰۷ه .ق.

خرگوشی نیشابوری، ابو سعید، شرف المصطفی، مکه، دارالبشائر الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۲۴ ه .ق.

دار قطنی، علی بن عمر، علل دار قطنی، ریاض، دارالطیبه، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .ق.

درقاوی، قاسم، مجموع لطیف أنسی فی صیغ المولد النبی القدسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه .ق.

درویش، احمد عبدالرزاق، فتاوی الجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، ریاض، دارالعاصمه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه .ق.

دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، نسیم حیات، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

دمیاطی، سیدی بکری، اعانه الطالبین، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .ق.

دیاربکری، حسین، تاریخ الخمیس، بیروت، دار صادر، بی تا.

دیسمانی، علی، گفت و گوی آرام و دوستانه، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ۱۳۸۶.

ذهبی، شمس الدین محمد، سیراعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ یازدهم، ۱۴۱۹ ه .ق.

ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت.

رازی، الجرح والتعدیل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، ایران، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ه .ق.

ص: ۱۸۹

رعینی، مواهب الجلیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.

زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ هشتم، ۱۹۸۹م.

زمخشری، جارالله، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ه .ق.

زید بن علی، مسند، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، بی تا.

زینی دحلان، احمد، الدرر السنیه، استانبول، مکتبه ایشیق، ۱۳۹۶ ه .ق.

سالم غزان، محمد، حی علی خیر العمل بین الشریعه والبدعه، یمن، صعده، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه .ق.

سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، قم، مؤسسه امام صادق۷، چاپ اول، بی تا.

، بحوث فی الملل و النحل، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

سبکی، تقی الدین، شفاء السقام، بیروت، بی نا، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ه .ق.

سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۶ه .ق.

سخاوی، محمد، القول البدیع، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۸۵ م.

سراوی، عبدالمحسن، القطوف الدانیه، بی جا، دارالموده، چاپ سوم، ۱۹۹۷ه .ق.

سرخسی، المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ه .ق.

سمرقندی، علاء الدین، تحفه الفقهاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ه .ق.

سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۲۰۰۶ م.

سیوطی جلال الدین، الحاوی للفتاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه .ق.

، الدر المنثور، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ه .ق.

، جامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.

شوکانی، محمد، فتح القدیر، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۱۴ه .ق.

، نیل الاوطار، بیروت، دارالجیل، بی تا.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، قم، منشورات شریف رضی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .ق.

ص: ۱۹۰

شیخ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.

شیخ مفید، محمد، الارشاد، قم، آل البیت، بی تا.

، المقنعه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

صافی، لطف الله، منتخب الاثر، قم، مکتبه المولف، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه .ق.

صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه .ق.

صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، بی جا، المجلس العلمی، بی تا.

طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، مکه، دارالحرمین، بی تا.

، المعجم الکبیر، قاهره، مکتبه ابن تیمیه، چاپ دوم، بی تا.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم، بی تا

، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه .ق.

طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.

، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

حسینی عاملی، سیدجواد، مفتاح الکرامه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه .ق.

عبادی، عبدالله بن سعید، منتهی السول علی وسائل الوصول، جده، دارالمنهاج، چاپ سوم، ۱۴۲۶ ه .ق.

عبدالرحمان قاسم، المدونه الکبری، مصر، السعاده، بی تا.

عسقلانی احمد بن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه .ق.

عسقلانی احمد بن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ه .ق.

عسقلانی، احمد بن حجر، الدرر الکامنه، حیدرآباد، مجلس دایره المعارف العثمانیه، چاپ دوم، بی تا.

عسقلانی، احمد بن حجر، فتح الباری شرح صحیح بخاری، لبنان، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بی تا.

ص: ۱۹۱

عظیم آبادی، محمد، عون المعبود، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۵ه .ق.

عقیلی، محمد بن عمرو، الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ه .ق.

علم الهدی، سید مرتضی، الانتصار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

، مسائل الناصریات، تهران، رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه، ۱۴۱۷ ه .ق.

غزالی، ابوحامد محمد، احیاء العلوم، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

قاضی بیضاوی، عبدالله، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه .ق.

قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

، ترتیب المدارک، بی جا، دارمکتبه الحیاه، بی تا.

قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴.

قزوینی، محمد بن یزید بن ماجه، سنن ابن ماجه، تصحیح: فواد عبدالباقی. بیروت، دارالفکر، بی تا.

قزوینی، محمدحسن، فرقه وهابی، برگردان: علی دوانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، مصر، المکتبه التوفیقیه، بی تا.

قشیری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تصحیح: جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، بی تا.

قلشقندی، ماثر الانافه فی معالم الخلافه، بیروت، عالم الکتب، بی تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

الگار، حامد، وهابی گری، برگردان: احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.

مالک بن انس، موطا مالک، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ه .ق.

مبارکفوری، تحفه الاحوزی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.

متقی هندی، کنزالعمال، بیروت، مؤسسه الرساله،

مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، بی تا.

مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه .ق.

مجله الدعوه، شماره ۱۶۱۲.

ص: ۱۹۲

محمصانی، صبحی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

مراغی، احمد، تفسیر مراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

مناوی، عبدالروف، فیض القدیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

میبدی، تفسیر کشف الاسرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، بی تا.

میلانی، سید علی، حدیث الثقلین، قم، مرکز ابحاث العقائدیه، چاپ اول، ۱۴۲۱ه .ق.

ناصف، منصور علی، التاج الجامع الاصول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه .ق.

نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

نسائی، احمد، کتاب الضعفاء و المتروکین، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۰۶ه .ق.

نسائی، سنن، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ه .ق.

نسفی، تفسیر نسفی (مدارک التنزیل)، بیروت، دار ابن کثیر، بی تا.

نعمان، محمد بن ابراهیم، جامع الفرید، عربستان، جده، دارالاصفهانی، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ه .ق.

، غیبت نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، بی تا.

نووی شافعی، یحیی بن شرف الدین، ریاض الصالحین، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۴۲۱ ه .ق.

، المجموع، بیروت، دارالفکر، بیروت، دارالفکر، بی تا.

، شرح صحیح مسلم، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۷ه .ق.

نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایه الارب، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیه، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه .ق.

نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه .ق.

واحدی، علی بن احمد، أسباب نزول القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقه، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۷ه .ق.

هیثمی، علی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ه .ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹